۳۲ صفحه
Rahe Tudeh
راه
مرداد- شهریور ۱۳۸۲
توده
دوره دوم شماره «۱۲۵»

انفجار و ترور

هر نتیجه ای در ایران به بارآورد درعراق نیز به بار می آورد

توده ای ها و مردم ایران با تولید سلاح اتمی در ایران مسئله ندارند، با حاکمیت مسئله دارند!

بحث اینست: سلاح اتمی در اختیار کدام حاکمیت و در خدمت کدام طبقه و کدام منافع؟

گفتگوی رادیوئی سردبیر راه توده (ص ۲۷-۱۷)

پایان ظلم و ستم شاه و موبد

آخرین شاه

همراه آئین مردم با هم رفتند (ص ۷)

چاپ خاطرات غنی بلوریان

(ص ۳۱)

۶ ماه پرحادثه و تنش

دربرابرجنبش جمهوریخواهی

دربغرنج ترین شرایط جهانی، مردم ایران دگرگونی اساسی در حاکمیت جمهوری اسلامی را انتظار می کشند و بموجب همه شرایط و نشانه های موجود در صحنه سیاسی داخلی و همچنین صحنه سیاسی منطقه و جهان این دگرگونی اجتناب ناپذیر است. نه رکود ظاهری جنبش اصلاحات و نه چنگ و دندانی که مخالفان اصلاحات نشان میدهند، هیچیک بیان کننده آن شرایط واقعی که ایران در آن قرار دارد نیستند. شاید سکوت و رکود ظاهری جنبش را بتوان شکل گیری و تعمیق مقاومت منفی مردم در برابر حاکمیت تعبیر کرد، اما تشدید جنایت در زندان ها و تدابیری که مافیای قدرت و ثروت برای حفظ موقعیت خود بر گزیده، قطعا به معنای ثبات موقعیت آن نیست؛ و این به دهها دلیل قابل اثبات است که مهم ترین آنها، همانا سرسختی و خشونتی است که از خود نشان می دهد و بیم هراسی که از برداشتن یک گام به عقب دارد. آنها از این بیم دارند که با نیم گام به عقب، روند خروج از حاکمیت و پایان سلطه بر آن آغاز شود، اما مانند همه موارد تاریخی، ارتجاع حاکم در هر کشوری قادر نیست بموقع درک کند، که در شرایط ناگزیرتاریخی اگر این نیم گام را برندارد نیز باید برود!

به این ترتیب، جنبش آزادیخواهی وجمهوری طلبی مردم ایران، تا اسفند ماه و فرا رسیدن موعد برگزاری انتخابات مجلس هفتم، درانتظار رویدادهای بزرگ است و مترصد بهره گیری از هر فرصت و موقعیت برای یک گام به جلو و پشت سر گذاشتن حاکمیت.
بی شک انتخابات آینده مجلس شورای اسلامی از جمله فرصت های تاریخی است تا مردم ایران به حاکمیت و جهان نشان دهند چه چیز را می خواهند و چه کسانی را نمی خواهند؛ و در همین عرصه است که به موقعیت گرفتار آمده حاکمیت در منطقه به دیده یک فرصت می نگرند. این امر پنهانی نیست که غارتگران و سرکوبگران جا خوش کرده در حاکمیت، بویژه **در سالهای گذشته چنان با مردم ایران رفتار کرده اند که یک نیروی اشغالگر با مردم یک کشور اشغال شده رفتار می کند**؛ و از این نظر مرزهای میان قدرت اشغالگر و حاکمیت سرکوبگر روز به روز کمرنگ تر شده و می شود؛ اما این واقعیت، برای نیروهای سیاسی، ملی و میهن دوست به معنای پذیرش این روند نیست، بویژه اگر با خطر بی تفاوت مردم در برابر تجاوز نظامی به خاک ایران همراه شود. وظیفه تمامی این نیروها از همینجا آغاز می شود. یعنی از تبدیل تمامی فرصت ها داخلی، خارجی و منطقه ای برای به زیر کشیدن حاکمیت مخالف جمهور مردم و حاکمیت مردم؛ و آماده سازی مردم برای تصمیم در لحظه ضروری! **(بقیه را در ص ۲ بخوانید)**

۲۸ مرداد

هر کسی از ظن خود شد ضد آن

(ص ۳۳)

سلطنت و ولایت

دفتری که با انقلاب ۵۷ باید بسته می شد

(ص ۱۱)

کمونیست ها و شورای حکومتی عراق

(ص ۶)

بدرود با صادق انصاری

(صفحات ۲۹ و ۲۸)

پدر فوتبال ایران جهان را ترک گفت

شش ماه پر حادثه...

تحمیل عقب نشینی به توطئه گران و غارتگرانی که "منصوبین" اند، "**شرکت در انتخابات**"، و مقاومت آنها برای عقب ننشستن "**تحریم انتخابات**" را می تواند در پی داشته باشد. در این کارزار مهم که شش ماه آینده حوادث ایران را، تا انتخابات هفتمین دوره مجلس شورا رقم می زند، از هر اهرمی باید بهره گرفت و وسیع ترین نیرو را بسیج کرد. این تلاش جز از طریق افشاگری و رشد آگاهی مردم ممکن نیست و اگر کارزار و موضع گیری های انتخابات آینده مجلس نزدیک ترین وسیله برای این افشاگری و مقابله است،- که بنظر ما نیز هست- با تمام نیرو باید مردم را آماده **شرکت** و یا **عدم شرکت** در انتخابات کرد. این امر، بویژه در شهرها و شهرستان ها تاخیر ناپذیر است.

کار دشوار اما ناگزیر

به این ترتیب و تا انتخابات پیش روی مجلس هفتم و آماده شدن برای **تحریم** همه جانبه و ملی آن – در قالب وسیع ترین مقاومت منفی مردم- و یا **شرکت وسیع مردم** – در صورت فراهم شدن زمینه و امکان طرد دوباره و به عقب راندن مخالفان جمهوری و اصلاحات- دشوارترین کارزار برای مقابله با مخالفان اصلاحات همانا ارتباط با مردم است. جمهوری ستیزان و طرفداران نظام سلطنتی- که زیر چتر ولایت فقیه جمع شده اند- با علم و آگاهی بر همین امر ضروری، یعنی ضرورت ارتباط مردم با هم و رسیدن به یک وحدت عمل ملی- ، در تمام شش سال گذشته علیه این نیاز ملی کوشیده اند مانع این شوند. آنها نه تنها روزنامه ها و نشریات را بعنوان پل های ارتباطی مردم با یکدیگر بستند و توقیف کردند، نه تنها امکان سخنرانی و ارتباط مستقیم سخنگویان جنبش با مردم را سلب کردند و حتی مذهبی ترین احزاب را از داشتن تریبون مطبوعاتی و هر نوع فعالیت درمیان مردم محروم ساختند، بلکه دست به تحریف اخبار و سانسور سخنان صادق ترین اصلاح طلب ها در مجلس و دولت زدند. این مقابله ایست که با طرفداران اصلاحات در حاکمیت، در مجلس، در دولت و در برخی تشکیل های صنفی حکومتی صورت گرفته است، والا مقابله با اصلاح طلبان مذهبی خارج از حاکمیت، چه در کسوت مذهبی و غیر مذهبی و چه روحانی و غیرروحانی با زندان و شکنجه و اعتراف گیری ادامه یافته و ادامه دارد! تکلیف بر نیروهای دگراندیش و غیرمذهبی نیز آشکارتر از آنست که نیازی به بیان داشته باشد. یورش های نوبتی به دفتر تحکیم وحدت دانشجوئی، جلوگیری از متینگ های حزبی از سوی جبهه مشارکت، بستن تمام روزنه های رادیو تلویزیونی به روی اصلاح طلبان، جنایتی که در حق نیروهای ملی – مذهبی مرتکب شده و کوششی که برای پیوند دادن سرنوشت آنها با سرنوشت رهبران حزب توده ایران می شود و... همه و همه با همین هدف صورت گرفته است: قطع ارتباط مردم با هم و جلوگیری از گسترش آگاهی مردم!

با یقین بر همین واقعیت است که کارزار برای انتخابات آینده مجلس هفتم، چه بصورت تحریم ملی این انتخابات و چه شرکت گسترده و ملی در آن، در درجه نخست به ارتباط با مردم و آگاه سازی آنها دارد. از دل همین آگاهی و ارتباط است که بسیج ملی برای هر دو احتمال ممکن خواهد شد.

پرسش ناگزیر

نخستین و طبیعی ترین پرسش برای تحقق این وظیفه، آنست که: **با توجه به تمام تمهیداتی که مافیای قدرت تدارک دیده راه حل برای این ارتباط چیست؟**

ما می گوئیم: درس را باید از خود مردم و از ترفندهای دشمن و مخالفان گرفت و از روش خود آنها استفاده کرد. امروز تبلیغات شفاهی بیشترین کاربرد را در جامعه ایران دارد. این تبلیغات شفاهی با ارتباط مستقیم با مردم ممکن و عملی است. همان کاری که مخالفان اصلاحات به بهانه ایام مذهبی می کنند.

آیا این امکان، یعنی تجمع مردم و ارتباط مستقیم با آنها برای همه طرفداران اصلاحات فراهم است؟ همگان می دانند که چنین نیست، حتی برای برخی چهره های شاخص حکومتی! بنابراین، این قرعه بنام کسانی اصابت کرده است که می توانند مستقیم با مردم سخن بگویند. این سخن گفتن نیز نمی تواند در الفاظ و اشارات و موضوعات کلی باشد که درک آن جهت رسیدن به یک نتیجه عملی برای توده مردم دشوار است.

وظیفه تاریخی شخصیت هائی نظیر محمد خاتمی، چهره های شاخص روحانی و غیر روحانی مجلس کنونی، نمایندگان صاحب نفوذ و اعتبار مردم در مجلس دراین کارزار نه کتمان پذیر است و تعلل پذیر!

ما به سهم خود امیدواریم سلسله سفرهائی که رئیس جمهور در هفته های اخیر آغاز کرده و به میان مردم می رود، نه تنها گسترش یابد، بلکه با سخنان صریح و قابل درک و هضم برای توده مردم ادامه یابد، چنان که مردم نه با حدس و گمان، بلکه به روشنی بدانند در صورت فراهم آمدن کدام شرایط می توانند و باید یکپارچه در انتخابات مجلس شرکت کنند و اجازه ندهند مجلس، مانند شوراهای شهر تهران بدست مشتی ماجراجو و خشک اندیش وابسته به مافیای قدرت و ثروت بیفتد و یا درصورت فراهم نیآمدن کدام شرایط باید به تحریم ملی انتخابات پیوسته و مجلس آینده را از اعتبار ساقط کنند.

با مجلس با ۱۰- ۱۵ درصدی چه باید کرد؟

به این پرسش نیز، نمونه هائی تاریخ پاسخ داده است. یعنی اگر مجلسی با ۱۰ الی ۱۵ در صد رای مردم تشکیل شد، روش روبرو شدن با آن، همان روشی است که دکتر مصدق برای مقابله با دربار شاهنشاهی و دسته بندی های آن در مجلس هفدهم بکار برد: **رفراندوم و انحلال مجلس فرمایشی!**

دراین صورت نیز سرانجام انتخابات مجلس، به سرانجام جنبش مردم برای دفاع از آزادی و جمهوریخواهی پیوند خواهد خورد. مردم مجلس وحدت ملی می خواهند نه مجلس وحشت سراسری!

بدین ترتیب، سه احتمال در انتخابات مجلس هفتم؛ یعنی **تحریم**، **شرکت** و یا **انحلال**، هر کدام می تواند و باید کوشید بتواند در خدمت تقویت جمهوریت و خاتمه بخشیدن به روند رو به تکامل تبدیل ولایت به سلطنت قرار گیرد.

اقتصاد موازی، مادر "دولت موازی" و "سازمان امنیت موازی"

نیروی کار و تولید

را باید با تمام قدرت وارد صحنه اصلاحات کرد

بازداشت سفیر سابق جمهوری اسلامی در آرژانتین باتهام شرکت در انفجار مرکز همیاری یهودیان این کشوردر سال ۱۹۹٤ و حمله مسلحانه به سفارت انگلستان در تهران و دراعتراض به این بازداشت در سپتامبر ۲۰۰۳ یکبار دیگر نشان داد که قدرت خودسر در جمهوری اسلامی معضلی است که اگر حل نشود، می تواند کشور ما را تا مخوف ترین پرتگاه ها ببرد. نه مردم ایران حامی آن عمل تروریستی و عملیات مشابه آن بودند و نه مردمی که خود تحت فشارهای سیاسی و اقتصادی این قدرت خودسر در داخل کشورند از تیراندازی و حمله مسلحانه به سفارت انگلستان سودی می برند. این سود در خدمت آن مافیای قدرتی است که اقتصاد موازی و خودسر را در جمهوری اسلامی رهبری می کند.

اقتصاد موازی و غیرپاسخگو، پایه و اساس نیروهای امنیتی موازی و دولت موازی وغیرپاسخگوست. این درحالی است که ایران امروز در يك بحران عمیق اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی، فرهنگی، ارزش های اخلاقی و دريك كلام با بحرانی سراسری دست بگريبان است. رازی پنهان نیست که این بحران در درجه نخست حاصل دوگانگی و تضاد موجود در حاکمیت کشور میان نهادهای انتصابی و انتخابی است، دوگانگی که محمد خاتمی آن را پدیده دولت در دولت نامیده است. یعنی در برابر يك دولت رسمی و منتخب که دربرابر مردم و مجلس و جهانیان پاسخگوی اعمال و اقدامات خود است، يك دولت موازی، غیرمنتخب و غیرپاسخگو وجود دارد که هر غارت و چپاول و دزدی و جنایتی را مرتکب مي شود و به هیچکس، نه در داخل و نه در خارج از ایران پاسخگو نیست. کار این دولت موازی و انتصابی در عرصه داخلی غارت و کارشکنی در کار دولت رسمی و مردم ستیزی و در خارج کشور، همانگونه که در دو نمونه بالا یاد شد، حادثه جویی و تضعیف موقعیت بین المللی کشور است. بهای همه اینها را نیز مردم ایران به اشکال مختلف می پردازند.

این دولت موازی بر هوا تکیه ندارد، بلکه مبتنی بر يك اقتصاد موازی است که آن را از نظر مالی تامین میکند، امکان کارشکنی سیاسی و اقتصادی را در اختیار آن مي گذارد و تداوم آن را تولید و بازتولید میکند. يك نیروی امنیتی و دستگاه سرکوب موازی نیز از این دولت و این نظم اقتصادی حراست میکند.

بنابراین تصور آن که فقط با مبارزه با این یا آن جنبه از حاکمیت دوگانه میتوان آن را از کار انداخت تصوری خطاست.

دولت موازی مبتنی بر اقتصاد موازیست. این اقتصاد موازی پدیده ای است منحصر بفرد که مي توان آن را نوعی تیول داری سرمایه داری در ایران خواند. اگر در نظام اربابی، سلطان زمین هایی را به افراد مورد نظر واگذار میکرد تا آنان نیز متقابلا مدافع حکومت او باشند، در سیستم تیولداری انتصابی در ایران، رهبر و تحت عنوان نهاد رهبری در جمهوری اسلامی يك تعداد کارخانه و نهادهای اقتصادی سود آور را بدون وجود هیچگونه معیار و حساب و کتابی در اختیار عده ای قرار داده است که آن را بنا برمنافع شخصی و خانوادگی خود اداره می کنند و درعوض آن مدافع رهبری هستند.

این سیستم غارتگری اموال ملی بدین شکل در هیچ کجای دنیا وجود ندارد. یعنی نهادهای که از نظر مالکیت متعلق به مردم و بقول معروف بیت المال هستند اما درآمد آن نه به جیب بیت المال و خزانه دولت بلکه به جیب گردانندگان آن مي رود. مرغوبترین زمینها و بهترین و سودآورترین کارخانه های کشور براساس این نوع تیولداری نوین در اختیار نهادهایی از قبیل کمیته امداد، آستان قدس، بنیاد مستضعفان، بنیادهای به اصطلاح خیریه، بیت رهبری، سازمان تبلیغات اسلامی و مشابه آنان قرار دارد و از طریق آن قدرت و ثروت شخصی خود را افزایش مي دهند. برای دفاع از این سیستم یک سازمان عریض و طویل بنام سازمان اقتصاد اسلامی نیز وجود دارد که وزارت دارائی موازی است، همچنان که وجود اسکله های اختصاصی تخلیه کالا در جنوب کشور، عملا سازمان بنادر موازی را در خدمت این تیولداری بوجود آورده است. تنها مقایسه ای که می توان دراین باره کرد، همانا شناخت "سازمان املاک خالصه" در زمان رضاشاه و "بنیاد پهلوی" در زمان پسر اوست، که حتی حساب و کتاب آنها قابل کنترل تر از حساب و کتاب بنیادها و نهادهای موازی اقتصادی بود.

حتی پدیده عجیب تری نیز وجود دارد بنام صدا و سیما که بودجه آن را مستقیما دولت، یعنی در واقع مردم ایران مي دهند اما همین دولت حق ندارد بر حساب و کتاب آن رسیدگی کند!

اقای علی لاریجانی مدیر عامل انتصابی صدا و سیما خودش تشخیص مي دهد بودجه ای که از خزانه ملی به صدا و سیما پرداخت مي شود را چگونه و در کجا خرج کند و دولت و ملت هم حق ندارد از او در اینمورد سئوال کند. اگر آن گروه اول زمینها و کارخانه های متعلق به بیت المال و مردم را چپاول مي کنند و به مصرف شخصی میرساند، صدا و سیما مستقیما بودجه دولت را به حساب گردانندگان این دستگاه غارت مي کند. آیا مصداقی بارزتر از این برای دولت در دولت وجود دارد؟

این اقتصاد تیولداری انتصابی در پیوند تنگاتنگ با سرمایه داری بزرگ تجاری عمل میکند و مشترکا وظیفه نابودی صنعت و تولید ملی را برعهده گرفته اند. بحران های دوره ای و پیاپی که اینان برای کشور درست میکنند به همان اندازه که ثبات لازمه رشد صنعتی را مختل میکنند، سود سرمایه تجاری را که از بحران تغذیه میکند دهها برابر افزایش میدهد. برای این کار خود البته تئوری هایی نیز ساخته اند، چنانکه به گفته حبیب الله عسگراولادی، ایران در صنعت به اصطلاح مزیت نسبی ندارد و مزیت نسبی آن در تبدیل شدن به قطب " **تجارت** " است. با این استدلال هر اقدامی که در جهت نابودی صنعت ملی انجام میشود گویا کمکی به رشد کشور در جهت تبدیل شدن آن به " قطب تجارت منطقه" است. حیرت آور آنست که همین استدلال از دهان و زبان وزیر تعاون دولت خاتمی نیز بیان می شود و لابد جنبه اصلاحاتی نیز دارد. او در همایش تعاون در ۱۸ شهریورمی گوید: "بنده در دولت با استراتژی توسعه صنعتی مخالفت کردم و دلیل مخالفتم این بود که این استراتژي، ما را به ناکجا آباد مي‌برد."

این نظم اقتصادی غیرپاسخگو پایه آن دولت موازی غیرپاسخگوست و هر یك از دیگری حمایت و آن را تقویت و تحکیم میکند. بي دلیل نیست که ناگهان همه ارگانهای انتصابی یکصدا از نامه ۱۳۵ نماینده مجلس به رهبر آشفته شدند. این آشفتگی نه بدان خاطراست که شیفته کمالات رهبر جمهوری اسلامی هستند، بلکه از آنروست که **نگرانند** اگر نامه نگاری به رهبر باب شود، فردا نمایندگان مجلس یا کسانی دیگر به خود اجازه خواهند داد در مورد این زمینها و کارخانه ها و نهادهای اقتصادی انتصابی نیز از رهبر سئوال کنند. از همین ترس است که مثلا واعظ طبسی به انصار حزب الله دستور داد هیچیك از نمایندگانی که نامه سرگشاده به رهبر را امضا کرده اند حق ندارند به خراسان پا گذارند و بدستور قدرت و دولت سایه هیچیک از مطبوعات کشور اجازه نیافتند نامه نمایندگان مردم درمجلس را منتشر کنند! واعظ طبسی نگران رهبر نیست، نگران آینده حاکمیت خود بر آستان قدس رضوی است که درآمد آن را به حساب شخصی خود و آقازاده هایش مي ریزد.

این اقتصاد موازی ثروت ایران را غارت میکند و در نتیجه بخش عمده سهمی که از درآمد ملی کشور باید به توده مردم برسد را از آنان مي رباید و به حساب خود مي ریزد. یعنی ثروتی که باید در کل جامعه و میان همه مردم تقسیم شود میان گردانندگان و آقایان و آقازاده های این نهادها و بنگاه های اقتصادی تقسیم میشود و اینان به قیمت فقر و بیکاری و بی خانمانی اکثریت مردم بر ثروت خود میافزایند. این وضعیت بالطبع صدای اعتراض ها را بلند خواهد کرد همانگونه که امروز بلند کرده است. بنابراین باید یك دستگاه سرکوب موازی نیز وجود داشته باشد تا اعتراضات را خفه کند تا این سیستم بتواند به غارت و چپاول خود ادامه دهد. بخشی از هزینه این دستگاه سرکوب مستقیما از طریق نهادهای انتصابی و اقتصادی موازی تغذیه میشود؛ مثل هزینه چماقدارهای انصار حزب الله در مشهد که مستقیما از طریق آستان قدس و یا چماقداران تهران از سوی کمیته امداد عسگراولادی تامین میشود. و بخشی دیگر وضعیتی مشابه صدا و سیما دارند مانند قوه قضاییه که هزینه آن از طریق بودجه عمومی تامین میشود؛ یعنی دولت و مردم بودجه آنان را تامین میکنند تا آنان علیه دولت و مردم کار کنند.

آنچه تا به امروز بعنوان خواست اصلاحات مطرح شده از چارچوب مقاومت در برابر دولت موازی غیرپاسخگو و دستگاه سرکوب غیرپاسخگو فراتر نرفته است، که البته همین خواست درجای خود اهمیت بسیار دارد. حتی در دوره ای برای آنکه بتوان به این اقتصاد غارتگرانه انتصابی حمله کرد لازم بود که قبلا دستگاه سیاسی و سرکوبگر موازی به اندازه کافی تضعیف شده باشد. اما اکنون بتدریج جنبش مردم و خواست اصلاحات به مرحله ای وارد میشود که برعکس، بدون حمله به نهادهای قدرت اقتصادی موازی پیشبرد اصلاحات در عرصه سیاسی بسیار دشوار خواهد بود. وضع تا به امروز چنان بوده که حتی نمایندگان مجلس که میتوانند به خود اجازه دهند به رهبر نامه بنویسند امکان سئوال کردن در مورد این اقتصاد موازی را نداشته اند. خط قرمز واقعی در جمهوری اسلامی اینجاست و امروز پیشبرد اصلاحات بدون حمله به این خط قرمز دیگر بدشواری ممکن است.

تجربه سالهای گذشته چنین نشان میدهد که ظاهرا شکستن این خط قرمز از چارچوب تمایلات و اعتقادات بخشی از رهبران اصلاح طلب و یا شرایط و امکانات بخشی دیگر از آنان خارج است و لازم است نیروهایی دیگر بدین منظور وارد صحنه شوند. این نیرو امروز جز نیروی کار کشور در تنوع و گستردگی آن نمي تواند باشد و همه چیز نشان میدهد که وظیفه پیشبرد اصلاحات و شکستن موانع پیشاروی آن بر دوش این نیرو قرار گرفته است که در ورای قومیت و مذهب و اعتقادات مذهبی مبارزه میکند و پیشرفت ملی، توسعه اقتصادی و آزادی او برهم منطبق است.

وحدت ملی، آینده اصلاحات و سرنوشت کشور به ورود این نیرو به میدان بستگی دارد.

بجای ستیز با واقعیت، آن را باید شناخت و در محاسبات خود گنجاند

امید و ناامیدی در صف طرفداران و مخالفان خاتمی

جدال در این صحنه پیش می رود:

۱- بخشی از اپوزیسیون، براین تصوراست که خاتمی سد راه سرنگونی جمهوری اسلامی است.
۲- طرفداران اصلاحات با آنکه می نویسند به توان خاتمی امیدی نیست، همچنان او را مخاطب قرار می دهند.
۳- جنبش دانشجوئی از فرد پرستی فاصله گرفته و قائم به توان خود برای ایجاد تحولات می شود.
٤- شخص خاتمی، برخلاف مخالفان حکومتی خود، نه سپاه و سلاح در اختیار دارد، نه چماقدار و قمه کش در صف طرفداران خود و نه نقدینگی میلیاردی در حساب های بانکی خود.

هر گاه كه ايران وارد روزهاي نه بحراني – كه هر روز آن بحراني است – بلكه بحراني تر مي شود، بحث نوشونده در مورد اميد يا نااميدي مردم نسبت به ادامه اصلاحات و بويژه شخص محمد خاتمي بالا مي گيرد.

معمولا در اينگونه روزها، نامه هاي متعددي به خاتمي نوشته مي شود كه يا اعتراض به بازداشت است ، يا در آن اتمام حجت مي شود، يا از مسئولين قوه قضاييه شكايت مي شود ، يا از خاتمي خواهان مداخله در اين يا آن مسئله، آزادي اين يا آن فرد و غيره مي شوند.

نويسندگان اين نامه ها، معمولا متذكر مي شوند كه با آگاهی از اينكه اميدی به توان خاتمي در گشودن گره ها ندارند اين نوع نامه ها را می نويسند. آنها، البته توضيح نمي دهند كه اگر اميدي ندارند چرا به او نامه مي نويسند. همين تضاد در گفتار و نوشتار نشان می دهد كه همچنان، هر كس، در هر كجا كه به بن بست مي رسد، همچنان اميدش متوجه خاتمي مي شود.

امروز همه چيز نشان ميدهد كه مشكل يا ويژگي كنوني جامعه ما نااميدي از خاتمي نيست، بلكه برعكس انباشت و انبوهه اميدي است كه به او بسته شده و اختيارات و قدرت واقعي محمد خاتمي امكان پاسخگويي بدان را ندارد. بنابراين اگر اين اميد همراه با مبارزه فرد فرد مردم براي تغيير و تحول نباشد، پاسخي مساعد نخواهد يافت.

از آنسو، در ميان اپوزيسيون نيز اميدها به خاتمي بسته شده، اما از جانبي معكوس. همه اميد آنان به استعفا يا بركناري اجباري يا كودتايي خاتمي است و تصور مي كنند تنها دليل بقاي جمهوري اسلامي وجود خاتمي است و اگر او كنار رود همه چيز حل مي شود و همه موانع پايان يافتن جمهوري اسلامي برطرف مي شود.

آنچه در هر دو اين نگرش ها از آن غفلت مي شود نقش خود مردم، مبارزه آنان و سازماندهي جنبش آنان است. ناتواني در اين سازماندهي است كه از اينسو يا آنسو همه اميدها و همه فشارها را متوجه يك فرد كرده و قهرمان يا ضدقهرماني از او ساخته كه كليد همه قفل ها به اين يا آن شكل بدست اوست.

درحاليكه واقعيت آن است كه محمد خاتمي به تنهايي فردي است مانند بقيه افراد. برخلاف مخالفان جنبش، او نه نيروي انتظامي دراختيار دارد ، نه سپاه ، نه ارتش و نه چماق كه به اتكا آن بخواهد نظراتش را با زور و اجبار حاكم كند و نه بر گنجي تكيه زده كه بخواهد بواسطه آن عده اي را بخرد و بفروشد و اجير كند تا ثناگو و چاكرش باشند و مرگ مخالفانش را شعار دهند و آرزو كنند. و نه اصولا اين دو راه را كه مخالفان او در آن دستي بلند دارند دنبال و تبليغ كرده است.

خاتمي به اميد مردم نيز نيازي ندارد، زيرا اميد مردم بايد متوجه خود و مبارزه خود باشد. هيچ قهرماني، نه امروز و نه فردا، ولو در كسوت رئيس جمهور بجاي مردم براي آنان خوشبختي نمي آورد. آنچه محمد خاتمي - رئيس جمهور- نياز دارد حمايت و پشتيباني مردم است ، مردمي كه خود براي تغيير جهان و سرنوشت خود بپا خاسته اند.

به جنبش دانشجويي روزهاي اخير انتقاد مي شود كه اين جنبش فاقد ديد روشن ، شكيبايي و درك عميق از ميزان اميد و وابستگي مردم به سرنوشت اصلاحات است و به همين دليل خطر انزواي خود را نه فقط در ميان مردم، بلكه حتي در ميان توده دانشجويان با خود حمل مي كند. شايد چنين باشد. اما اين جنبش - ضعف آن هر چه باشد- يك دستاورد بزرگ و مثبت داشته است. جنبش دانشجويي امروز منتظر خاتمي يا هيچكس ديگر نشده و خود براي آزادي خود دست بكار شده است. اين آن چيزي است كه بايد از اين جنبش آموخت، حتی اگر آلوده به تندروی باشد و به ضرورت حفظ خاتمی در سنگر خود نيز كم توجه شده باشد.

كاربرد واهميت نامه نگاری خطاب به رهبر جمهوری اسلامی نيز در اين دوران به كشفی مهم تبديل شده است. اين نيز ناشی از درک عميق تر نسبت به ساختار قدرت درجمهوری اسلامی و توان قانونی محدود **(بقيه در ص ۱۰)**

مصاحبه با نماینده حزب کمونیست عراق در آلمان

شورای حکومتی عراق
برای کمونیست های این کشور یک دام است؟

رشید قوی لیب نماینده حزب کمونیست عراق در آلمان، طی مصاحبه ای با نشریه "نویس دویچلند" نظرات حزب کمونیست عراق پیرامون شورای جدید حاکمیت عراق و دلائل شرکت حزب کمونیست عراق در آن را تشریح کرد. این درحالی است که نگرانی هائی نسبت به آینده حضور و فعالیت علنی حزب کمونیست عراق در این کشور وجود دارد، همچنان که ارزیابی های متفاوتی نسبت به تاثیر حضورآنها در شورای حکومتی عراق وجود دارد. این ارزیابی ها و نگرانی ها تا آنجا ادامه یافته که برخی نیروها این حضور را نوعی فریب شرایط حاکم بر عراق می دانند و اعتقاد دارند، امریکا زیر این چتر سیاست های خود را پیش می برد. در عین حال حزب کمونیست عراق معتقد است که از شرایط پیش آمده برای پیشبرد سیاست های خود که در راس آنها پایان بخشیدن به اشغال نظامی این کشور است استفاده می کند. با توجه به این ارزیابی هاست که آگاهی مستقیم از نظرات رهبران حزب کمونیست عراق اهمیت بسزائی یافته است؛ بویژه برای توده ای ها که تجربه فعالیت علنی بسیار دشوار در سالهای نخست پیروزی انقلاب و گشوده شدن فضای سیاسی ایران را پشت سر دارند. انفجارهای اخیر در بغداد و نجف و همچنین ترورهای هدفمند، آن حوادثی خواهند شد که حزب کمونیست عراق، درعین حضور در شورای حکومتی عراق به فعالیت نیمه علنی روی آورد و یا با ادامه سیاست و مشی فعالیت علنی بر تدابیر و پیش بینی های خود خواهد افزود؟ هم تجربه ایران و حزب توده ایران دراختیار رهبری حزب کمونیست عراق است و هم خود این حزب رویدادهای بسیار سخت و دشوار را پشت سر گذاشته است. رهبر حزب کمونیست عراق در تمام سال های نخست پیروزی انقلاب ایران ارتباط تنگاتنگ با رهبری حزب توده ایران در داخل کشور ما داشتند و رهبر وقت این حزب "عزیز محمد" مدت های طولانی در تهران حضور داشت و تا یورش به حزب توده ایران جلسات مبادله تجربه و تحلیل شرایط حاکمیت ایران با رهبری وقت حزب توده ایران داشت.

س: انتخاب دبیراول حزب کمونیست عراق در جمع ۲۵ عضو شورای حاکمیت جدید عراق سئوال برانگیز شده است. آیا "برمر" حاکم امریکائی عراق توجه ویژه ای نسبت به حزب کمونیست عراق پیدا کرده است؟

ج: امریکائی ها از همان ابتدا در نظر داشتند نقش بی اهمیتی به احزاب سیاسی عراق واگذار کنند. آنها می خواستند خودشان در عراق حکومت کنند، اما بعدها متوجه شدند که بعنوان نیروی اشغالگر نه برنامه ای برای حل مشکلات پس از سقوط رژیم صدام دارند و نه توان اداره کشور را. تا به حال هیچگونه امنیتی در کشور بوجود نیآمده و از بازسازی اقتصادی نیز خبری نیست، حتی آب و برق مردم را هم نتوانسته اند راه بیاندازند. بنابراین امریکائی ها متوجه شدند که بدون حضور احزاب سیاسی در صحنه اداره کشور نمی توانند در عراق کاری را پیش ببرند. آنچه که در باره حزب کمونیست عراق و حضورش در شورای جدید حکومتی می توانم بگویم اینست که حزب ما دارای سابقه طولانی سیاسی و حتی حکومتی در عراق است. ما در دولت های گذشته عراق نیز حضور داشته ایم.

س: آیا می توان فرض کرد که امریکائی ها برای خنثی ساخت اسلام گرایان افراطی به کمونیست ها متوسل شده اند؟

ج: می توان چنین فرضی را هم کرد، اما این فرض تغییری در برنامه های ما بوجود نمی آورد.

س: حزب کمونیست عراق تا همین اواخر (تا قبل از تشکیل شورای حکومتی و حضور در آن) از تشکیل یک دولت موقت حمایت می کرد. پس چگونه شد که شورای حکومتی جدید که شباهتی به دولت موقت مورد نظر شما ندارد را پذیرفت و در آن حضور پیدا کرد؟

ج: امریکائی ها هنوز حقی کمتر از تشکیل دولت موقت برای مردم عراق قائل هستند. آنها درنهایت می خواستند از ما بعنوان مشاور استفاده کنند اما موفق نشدند آنگونه که مایل بودند پیش بروند زیرا در برابر مقاومت اکثریت مردم قرار گرفتند. درعین حال برای مردم عراق کاملا مشخص است که در شرایط حاضر تشکیل یک دولت مستقل عراقی امری ناممکن است. بنابر مجموعه این دلائل شرکت حزب کمونیست عراق در چنین شورای موقتی اجتناب ناپذیر بود، درعین حال که شما باید سازش های تاکتیکی را بخاطر داشته باشید.

س: شورای حکومتی جدید یک راه حل موقت قلمداد شده است. چه ظرفیتی شما دراین شورا دیده اید که در آن حضور یافته اید؟

ج: اهداف ما پایان اشغال نظامی کشور، مذاکره در باره قانون اساسی و استقلال عراق است و ما برای تحقیق همین اهداف هم در شورای موقت شرکت کردیم. آنچه در حال حاضرمردم عراق نیازمندند امنیت، زندگی عادی و سامان بخشی سیستم بهداشتی و بازسازی اقتصادی کشور است. ما مجبوریم برای اجرای چنین وظائفی در چنین شورای موقتی شرکت کنیم.

س: تصور نمی کنید با شرکت در شورای موقت و قرار گرفتن در بازی سیاسی امریکا در عراق، در عمل به جنگ و اشغال کشور مشروعیت بخشیده اید؟

ج: ما تصور نمی کنیم، زیرا از همان آغاز مخالف جنگ بوده ایم و با جنبش های ضد جنگ در سطح جهان تمام کوشش خود را بکار بردیم تا جلوی آن را بگیریم اما موفق نشدیم. حال با واقعیتی روبرو شده ایم که همه شاهد آن هستند. قطعنامه ۱۴۸۳ شورای امنیت سا.مان ملل حضور و حاکمیت امریکا در عراق را تصویب کرده است. نیروهای سیاسی عراق و از جمله حزب ما، حال مجبورند با این واقعیت زندگی کنند. سیاست فقط نفی آنچه را که نمی خواهیم و نمی پسندیم نیست، برای هر کمونیست هر سوسیالیست و یا هر حزب چپی سازش های سیاسی اهمیت اساسی دارد. **(بقیه در ص ۱۰)**

آخرین شاه

ظلم و بیداد شاه و موبد سقوط یک مذهب و پایان یک پادشاهی

اواخر دوران پادشاهی ساسانیان، همزمان است با جهانگشائی اعرابی که با شعار ظلم ستیزی، محو برداری و تساوی انسان ها از مرزها عبور می کردند. نه سلاحی در خور به کف داشتند و نه مرکبی زیرپای خود. برنده ترین سلاح آنها ستیز با ظلم پادشاهان و حکام خونریز بود. ظلمی که در ایران زمین از حمایت موبدان برخوردار بود. دو کاست و ساختار فاسد و ظالم که جان مردم را به لب رسانده بودند. این میوه پیوندی چنان گندیده بود که با اولین باد برزمین نشست.

آنها که از مرزها عبور کرده و پیام رهائی و برابری آورده بودند، گرچه خود بعدها به ظالمانی لایق سرنگونی تبدیل شدند، اما در آن شرایط، مردم چنین هجومی را نسیم رهائی و یاری آسمانی تلقی کردند. همان فاجعه ای که اگر اکنون نیز با تغییرات اساسی در ساختار حاکمیت ایران چاره ای برایآن اندیشه نشود، با اشکالی نوین تکرار خواهد شد.

هیچ دوره اجتماعی با دوره های گذشته خود قابل قیاس نیست، اما نشانه های مشترک دوره های تاریخی قابل شمارش و تعمق اند. سقوط پادشاهی کهن ساسانیان و طرد موبد و موبدان از سوی مردم و پناه بردن آنها به اسلام، شاید پدیده ای باشد تکرار ناشدنی، اما سادگی است اگر نشانه های مشترک سقوط آن ظلم و بیداد مشترک دربار و آتشکده ها (موبدان) را در سرنوشتی که برای طالبان در افغانستان رقم زده شد فراموش کنیم. همانگونه که سقوط اعتبار روحانیون در جمهوری اسلامی را نباید فراموش کرد. چنان سقوطی که بی شک از اعتبار باورهای اسلامی مردم نیز بسیار کاسته است. اینهمه گرایش و یا بازگشت به زرتشت، وابستگی و همبستگی های پنهان به شاخه های مسیحیت، شیوع انواع گرایش های درویشی در ایران همگی پدیده هائی است که از دل ظلم و بیداد روحانیتی بیرون آمده که با پادشاهی و ولایت پیوند خورده است و این هردو، باهم زیر تازیانه حکم تاریخ قرار گرفته اند. این، تنها سخن و ارزیابی ما نیست، بخش وسیعی از روحانیون غیر حکومتی، بخشی از روحانیون اصلاح طلب، بیم و هراس مذهبیونی که چون به ملت و ملیت می اندیشند گرفتار انواع محرومیت ها و تضییقات حکومتی شده اند، گسترش دوری از اکثریت روحانیون حکومتی در ایران؛ و حتی دلهره ای که در میان روحانیون نجف، این پایگاه شیعه در تلاش برای جدا ساختن حساب خود از حساب روحانیون دولتی در جمهوری اسلامی به چشم می خورد، همه و همه نشانه هائی از یک کلیت اند: اعتبار اسلام در میان مردم ایران ضرباتی تاریخی خورده است و ترمیم آن بسیار دشوار می نماید.

حتی نظرسنجی ها و گزارش هائی که توسط حکومتیان (عباس عبدی، وزیر کشور و وزیر اطلاعات و امنیت...) به محافل در بسته حکومتی ارائه شده و تنها اشاراتی از آن در مطبوعات انتشار یافته نیز همین را می گوید: سقوط اعتبار روحانیت در ایران که بی شک از اعتبار اسلام نیز در میان مردم ایران کاسته است.

در هر تحلیل اجتماعی از امروز و آینده ایران به این واقعیت باید توجه شود! مردم ایران، حداقل در نیمه دوم جمهوری اسلامی تجربه ای دردناک از سلطه خونریز ارتجاع مذهبی و غارت و غارتگری همین ارتجاع را پشت سر گذاشته اند و این هرگز از اذهان عمومی – بویژه نسل جوان کشور- پاک نخواهد شد. به این ترتیب، در تحلیل رویدادها و تفسیر حوادث ایران پدیده ای نوین وارد شده است. همچنان که در تفسیر نقش اسلام در جنبش های ملی و رهائیبخش. از این روست که وقتی در باره نقش الهیات رهائیبخش در امریکای لاتین سخن می گوئیم، دیگر نمی توان آن را همطراز اسلام رهائیبخش در ایران دانست. جامعه ایران یک دوران پرتجربه را پشت سر گذاشته است و این نکته مهمی است که در محاسبات اجتماعی امروز خود نباید یک لحظه فراموش کنیم. امروز جمع عظیمی از مذهبیون غیر روحانی و حتی بخشی از روحانیت ایران نیز به این نتیجه رسیده اند که بدون پیوند با پیکره اجتماعی جنبش های ملی - نه فقط روحانی و مذهبی –و تن دادن به اتحادهای ملی تحول در ایران ممکن نیست. روحانیون و مذهبیون ایران نیز دیگر آن روحانیون و مذهبیون ابتدا و آستانه انقلاب ۵۷ نیستند. چه آنها که پشت به انقلاب کردند و در راس هرم حکومتی مافیای قدرت و ثروت را تشکیل دادند و خنجر به پشت مردم فرو کردند و چه آنها که خود مشمول تصفیه، غضب حکومتی و حتی زندانی این بخش از روحانیون و مذهبیون شدند.

صحنه در برابر دیدگان همه روشن شده است. وحدت مذهبی، سرانجام و بنا بر سرشت طبیعی جامعه به اتحاد طبقاتی انجامید و مردم دیدند که در لباس روحانیت و با شعار گذشت و عطوفت اسلامی و ضرورت بی اعتنائی به مال دنیا و آزادی انسان از قیودات این جهان چگونه خون ریختند، آزادی اجتماعی را به سود خود مصادره کردند و درغارت ملی از هیچ چیز نگذشتند. به اعتبار این شناخت و تجربه است که دیگر نمی توان و نباید ارزیابی های دهه چهل و پنجاه پیرامون نقش مثبت مذهب در تحولات اجتماعی را بی کم و کاست و بدون در نظرگرفتن تجربه ۲۵ ساله اخیر، همچنان کارپایه تحلیل خود از جنبش ها در ایران قرار داد. هر اندازه نقش همگرائی مذهبی و دینی در جامعه ایران کم رنگ شده، نقش و برآمد طبقاتی تحولات پررنگ تر در برابر توده مردم ایران قرار گرفته است؛ حتی در صفوف روحانیون و مذهبیون.

ما، با این پدیده و حاصل روبرو هستیم و مردم ایران با چنین شناختی در صحنه. این حاصل و شناخت و تحولی که از آن گریز نیست، سرانجام بدانجا خواهد انجامید که پادشاهی ساسانی انجامید؟!

فساد شاه و موبد

شاهنشاهي بزرگ ساسانی زیرفشار عوامل داخلي (اختلاف شديد طبقاتي، فساد، ظلم و از هم پاشيدگي نظام مولد) و در يک حمله نظامي کم ارزش و کم اهميت فرو ريخت. از هم پاشيدگي دولت ساساني، اختلافات اعضاي خانواده شاهي، خودسري موبدان و حکام و فساد دربار شاهنشاهی چنان اوضاع آشفته‌اي پديد آورده بود که هيچ مورخي حتي موفق نشده است طول سلطنت شاهان ساسانی را با دقت و مستند بنويسد. عوامل بالا خود کافي بود تا تواناترين امپراتوري‌ها را زير فشار قرار دهد و نيروي آن را چنان تحليل برد که از آن چيزي باقي نگذارد. فرو ريختن شاهنشاهي ساساني احتياجي به نيروي نظامي زيادي نداشت و از اين نظر فتحی نظامی را نمی توان به حساب اعراب نوشت. از سوی ديگر، کشف تاريخ ساساني و تمدن پيشرفته ايران در آن دوران در گرو روشن شدن دقيق و عاری از احساسات مذهبی حوادث تاريخ اسلام است. دست کم، برخي از پديده‌هاي حکومت اسلامي در گرو روشن شدن وضع حکومت در ايران است.

آخرين شاهان ساساني، درحاليکه با مردم در جدال بودند، بر سر تاج و تخت، با هم نيز درجدال افتادند و نتوانستند نيروي قابل توجهي در برابر اسلام مهاجم بسيج کنند.

فساد کارگزاران دربار، سرداران، حکمرانان و بويژه موبدانی که اعتماد مردم از آنها سلب شده بود، بيش از آن بود که بتواند به حکومت ساساني معناي يك دولت بدهد.

تعيين استعداد بخش محروم شبه‌جزيره عربستان، آن هم در هزاروچهارصد سال پيش براي تدارك نيروي نظامي دشوار نيست. پيش از هر چيز بايد در نظر داشت که شکست ساسانيان در برابر نيروي مسلمانان نه يك شکست نظامي، بلکه نتيجه فرو ريختن ساختار اقتصادي-اجتماعي ناسالم و پوسيده بود. کافي است سختگيريهاي ماموران ماليات، واسطه‌هاي کارهاي کشاورزي و توليدي، ستم بيکران موبدان ساساني، از هم پاشيدگي عوامل مدير در دربار ساساني، اختلاف شديد فرقه‌هاي مذهبي زردشتي (ودر درون آن دست کم زرواني و زردشتي رسمي) مزدکي و مانوي و فقر و فلاکت مردمي را که بايد در برابر بيگانه و خودي پايداري مي‌کردند در نظر آوريم تا بهتر دريابيم که ملت ايران در آن هنگام، علاقمند به مقاومت و حفظ نظام موجود نبود، حتي اگر مي‌دانست به وضع بهتري نخواهد رسيد.

در طول تاريخ ديده شده که هر گاه مردم از يك نظام خسته شده اند، برای رهائی از چنگال آن، حتی به نظامی جبارتر تن در داده اند. امید به تغییر و زندگي آينده ، انسان را از انديشيدن به وضع بدتر، باز مي‌دارد.

حال در وضعي که هردو طرف (ارتش ساسانی و اعراب مهاجم) استعداد نظامي، توان جنگی و نيروی منسجم چنداني نداشته‌اند، چرا تا اين اندازه بر سر فتوحات مسلمانان و جنگ‌هاي ايرانيان پافشاري شده است، به نظر مي‌آيد که به چند علت بايد توجه داشت.

۱- بخش مهمي از اين حماسه سازي‌ها جعل و ساخت کارخانه تاريخسازي امسال سيف‌بن‌عمرتميمي است که جنگ‌هاي اعراب را نه تنها با فتوحات درخشان و بلکه با معجزات و کرامات همراه کرده است.

۲- برخي از جنگ‌ها به نام"فتوح" معروف است. بعيد نيست که سرداران ساساني با يال و کوپال، آرايش ظاهري، همراه با جامه‌هاي رنگين و زرنشان، سيم و جواهرنشان در جنگ‌ها شرکت کرده باشند و حال آنکه فرمانده سپاه مسلمانان براي کوچکترين وسيله اضافي مي‌بايست از خليفه اجازه مي‌گرفت. پيروزي سربازان پابرهنه بر سرداران ابريشم‌پوش، بهترين وسيله براي بيشتر کردن سرو صدا و تبليغ فتوحات مسلمانان عرب و شايعه معجزه بوده است. به اين پيروزي‌ها بعدها جنبه حماسي بخشيده‌اند، درحاليکه جنگ‌ها اساساً بزرگ و پر اهميت نبوده است.

۳- برخي از علل اين حماسه سازی ها مربوط به سوابق فرهنگي هر دو ملت ايران و عرب است. هردو ملت علاقه شديدي به حماسه داشته‌اند. هريك در طول قرون، حوادث زندگي خود را، هر اندازه هم که کوچك بوده، جنبه سياسي بخشيده‌اند. اشعار جاهلي، به خوبی نشان می دهد که چگونه يك عرب دوره پيش از اسلام، بر توانائي‌ها و امکانات خويش که گاه يك شمشير و يک اسب بوده مي‌باليده است و آن را بزرگ مي‌کرده است. در اشعار دوره اسلام نيز همينگونه حماسه سرائی ها شده است. در مورد ايرانيان نيز لازم نيست سخني به ميان آيد. خداينامه‌ها و شاهنامه‌ها شواهد عظيم اين کارند. حتي در آثار مانوي، که اصلاً براي چنين چيزهائي اعتباري نمي‌شناسد، نشانه‌هاي از حماسه ديده مي‌شود. بديهي است که هر اتفاقي در طول سالهاي ٦٢٦ ميلادي به بعد افتاده، بعدها بوسيله مسلمانان (چه ايراني و چه عرب) بزرگ شده است. اصولاً استخوان‌بندي حوادث درست نيست تا چه رسد به تعداد سربازان و شرح جنگ‌ها و دعواهاي فرعي، اما معمولاً همين رويدادها چنان توجه محققان را به خود جلب کرده که از پرداختن به حوداث مهم که در آنها اختلافات اساسي وجود دارد، باز مانده‌اند.

٤- ايرانيان تازه مسلمان نيز دشمني ويژه‌اي با آئين پدران خود يافتند. چند چيز مي‌توانست اين دشمني را بوجود آورد که مهمترين آنها بدين قرار است:

الف- محدوديتي که با کمك موبدان زردشتي براي طبقات فرودست جامعه وجود داشت که پشتيباني از حکومت جانشين وپيوند آن با مذهب يك نمود آن است.

ب- قوانين و رسوم ثابت حکومت ساساني در مقابل آزادگي شريعت اسلام در انتخاب خليفه و شرکت مردم در حکومت که در عهد چهار خليفه اول به معني ولايت عامه بود.(مقايسه کنيد با چالش کنونی در جمهوری اسلامی)

ج- اختلاف شديد برخي از احکام فقهي اسلام با آئين زردشتي، خلاصگي و سادگي و بي اعتبار کردن خون و نژاد و امتيازات پدران.

٥- در دوره عباسي کوشش شده است تا براي جنگ‌هاي مسلمانان و بويژه اعراب سابقه تراشي شود. معمولاً عمده حکومت‌هائي که در حقانيت خود ترديد دارند، به چنين سابقه

تراشي‌ها دست مي‌زنند. (باز هم مقايسه كنيد با تاريخ سازي در جمهوري اسلامي و نقش ارگان هاي تبليغاتي جمهوري اسلامي نظير شوراي تبليغات اسلامي، شوراي انقلاب فرهنگي و يا سياست هاي تبليغاتي شوراي ائمه جمعه)

از آنجا كه حكومت عباسي در بغداد مي‌خواست جانشين خلف ساسانيان باشد، علاوه بر جذب ثروت و ايجاد يك دربار با شكوه به چنين سابقه تراشي‌ها احتياج داشت. "طه حسين" دانشمند مصري كه تحقيقات او از اين جهت نمونه است، ماهيت اين جنگ‌ها را تبليغاتي و به قصد ايجاد سابقه براي عباسيان توصيف كرده است.

اما برغم همه اين واقعيات، سقوط دولت ثروتمند ساساني نمي‌توانست به سرعت و به آن آساني صورت گيرد كه در منابع تاريخي دوره اسلامي آمده است. اخبار و روايات جعلي اثر خود را بر اخبار اصيل هم گذاشته است.

آخرين شاه ساسانی يزدگرد سوم است. اعراب براي دست يافتن به ثروت كه مي‌توانست دوام دولت و تشكيلاتشان را تقويت كند، احتياج به منبع درآمد داشتند. يك دولت واحد و متمركز در حجاز نمي‌توانست به غارت وتجارت(درآمد كاروان‌هاي تجاري) قناعت كند، بويژه كه قوانين جديد برخي از كارهاي قديم (غارت، ربا، خريد و فروش شراب، خوك و....) را منع مي‌كرد. بدون ثروت هم حكومت ممكن نيست.

چنين بود كه اعراب ناچار بودند از عربستان بيرون روند و برخورد با دولت ساساني، نخستين برخورد خارجي ناگزير بود.

بيائيد خود را بجاي كارگزاران دولت ساساني بگذاريم و ببينيم در حالي كه آنان نتوانسته‌اند شاه، دربار و تشكيلات مفصل ساساني را در تيسفون حفظ كنند، كجاي ايران براي آنان امن‌تر و در عين حال احتمال پشتيباني از شاه ساساني در آنجا بيشتر است؟ بي شك فارس، زيرا آنجا سرزمين ساسانيان بود و هنوز عده‌اي از شاهزادگان و بزرگان را در استخر نگاه مي‌داشتند و يزدگرد را هم از آنجا آورده بودند. ساسانيان از فارس سر برآورده، مذهب آن ايالت را در ايران رسميت بخشيده و به خاطر آن شمشير زده بودند. بزرگترين آتشكده‌هاي ايران(بهرام و كاريان) در آنجا قرار داشت.

بنابرين، ساسانيان مي‌بايست شاه و تشكيلات دولت را به فارس منتقل مي‌كردند و چنين كردند و دربار دوم ايران در استخر تشكيل شد.

تاسف انگيز است كه اختلاف و آشوب در اخبار تاريخي صرفاً مربوط به جنگ‌هاي مسلمانان با ايرانيان نيست. از آنجا كه عمده‌ترين منابع تاريخ ايران، همان منابع تاريخ اسلام است، تاريخ ايران دچار آشوب شده است. نتيجه اينكه ناچار درگزارش تاريخ ايران در اواخر دوره ساساني، بايد به دنبال سرچشمه برخي از روايات طبري، ابن‌اثير،مسعودي، مسكويه، ثعالبي و چند تن ديگر رفت.

در واقع، عمده اختلاف در روايات تاريخي دقيقاً مربوط به زماني است كه آثار مرگ در چهره پيامبر اسلام پيدا شد و پس از آن است كه حوادث جا به جا شد. قهرماناني ساختگي و خيالي جاي قهرمانان واقعي را گرفتند.(مقايسه كنيد با ريزش و رويش نيروها در دهه دوم جمهوري اسلامي كه رهبر كنوني چند بار و در توجيه تصفيه هاي حكومت از كادرهاي معتقد به آرمان هاي اوليه انقلاب ۵۷ آن را طرح كرده است.)

بنياد شاهنشاهي ساساني را نه اسلام و جنگ‌هايي كه نوشته‌اند، بلكه شورش مردم ايران بهم ريخت. همچنين مي‌دانيم كه عده‌اي ايراني، بويژه آنهائي كه برضد حكومت شورش مي‌كردند، به شبه جزيره عربستان تبعيد شده يا گريخته بودند. طبعاً كسانيكه تمايلات مزدكي و مانوي داشتند در بين اينها بودند و در ستيز با دربار فاسد ساساني و موبدان حامي اين دربار به اسلام گرويدند و با اعلام وفاداری به آن مشاور و ياور ارتشی شدند كه بنام برابری و برادری اسلامی و به قصد سرنگونی شاهنشاهی ساسانی از مرزهای ايران گذشتند . سلمان فارسي از اين قبيل افراد بود كه مشاورت او با پيامبر اسلام مزاحمت‌هايي هم براي او داشته است. سلمان فارسي حرفهايي مي‌زده است كه آنها را امثال ابوذر نيز نمي‌توانستند بزنند. مخالفان حكومت ساساني- كه بايد سلمان فارسي را يكي از آنان شمرد- مي‌توانستند تصويري روشن از اوضاع اجتماعي ايران براي پيشوايان اسلام ترسيم كنند. در اين صورت آن پيشوايان مي‌بايست بيش از آن كه به جنگ بيانديشند، به فكر زمينه مساعدي باشند كه جامعه ايراني را براي هر تغييري بشرط از ميان رفتن دستگاه ستم پيشه ساساني آماده مي‌كرد. يعنی شورش عليه ظلم و بيداد در داخل ايران و سپس ورود نيروی خارجی با شعار برابری و برادری اسلامی.

به احتمال بسيار قوي يزدگرد تا سال شصت و پنج هجري پادشاه ايران بوده است و جانشين او فرخزاد دست كم تا سال هفتادو چهار. او برای حفظ موقعيت خود در ايران، مانند بسياری پديده های مشابه در جنگ ها و كشورگشائی ها، پس از اين تاريخ عامل بني‌اميه شد. بطور قطع و بصورت تاريخي بيعت با يزيد برای ماندن بر قدرت به مراتب آسانتر و مفيدتر بود. و اين همان بيمی است كه از آينده حمله نظامی امريكا و متحدان آن به ايران و مناسبات بخش غارتگر حاضر در حاكميت جمهوری اسلامی با آن در آينده بايد داشت.

پس از حمله اعراب و فروپاشی نظام مسلط ساسانی بر ايران، سازمان شهرستانهاي ايران بهم نخورد و حكام جديد چه ايراني غير مسلمان و چه مسلمان ايراني يا عرب، راهي جز حفظ همان سازمان پيشين نداشتند. به اين ترتيب در قرن اول هجري سازمان كشوري ايران همان بود كه در پايان كار ساسانيان بود. اما روشن است كه مركزيت پيشين از ميان رفته بود و دارائي‌ها بدست بني‌اميه مي‌رسيد. بي شك نظام گردآوري ماليات و ديگر كوشش‌هاي اقتصادي هم از همان الگوها پيروي مي‌كرد. تنها چيزي كه در اين ميان بايد س عوض مي‌د، آتشكده‌ها بود. آتشكده‌ها به مسجد تبديل مي‌شدند، اما طبعاً موبدان را نمي‌شد به آساني عوض كرد. شايد انحطاط اواخر دوره ساساني چندان مقاومتي در آنان هم باقي نگذاشته بود. آنان با تغيير دين يا تعويض شغل نيز مقام طبقاتي خود را از دست مي‌دادند. تنها در صورتي مي‌توانستند از مزاياي دوره ساساني

بهره ور شوند كه نخست مسلمان شوند و ديگر اينكه در مسلماني هم روحانيت را به يك حرفه داراي امتياز بدل سازند و اين محتاج چالش دشواري بود كه سايه آن بر سراسر تاريخ ايران گسترده است. گهگاه انديشه ساساني كه كار موبدان و حتي دخالت آنان را در حكومت(چنانكه فرزندان ساسان يعني موبد زادگان كردند) جريان امر خدا بر زمين مي‌دانست، در تاريخ ايران رخ نموده است. بروز چنين وضعي در هر زمان نشان مي‌دهد كه ايران در گذر كهنه‌اي از تاريخ آرميده است.

و قتي حكام بني‌اميه قدرت يافتند، خواستند بر ايران مسلط شوند و بساط ستم را دوباره بگسترند، قيامهاي گوناگوني صورت گرفت كه بالاخره منجر به بر افتادن حكومت آنان شد.آيا مردم در متن تغييرات اساسي درحكومت و نيروي اندك حكام تازه آمادهتر بودند يا هنگاميكه آنها مسلط شدند؟ اعرابي كه در بيابان زيسته، كوه و كمر نديده و با آب و هواي گوناگون ايران آشنا نبودند مگر ممكن بود با تعداد اندك خود ايران را در نوردند و تا آذربايجان، گيلان و طبرستان، خراسان و سغد و خوارزم برسند؟ مگر ممكن بود اين راهها بدون راهنمائي ايرانيان كه از ستم حكومت ساساني به تنگ آمده بودند و حتي ديگر در اين اواخر، گاه نان بخور و نمير هم برايشان نمي‌ماند، طي شده باشد؟ اين همه سكه كه در همين دوران بوسيله ايرانيان زده شده و از اسلام نشان بسيار اندكي دارد به چه معني است؟ آيا همه اينها به آن معني نيست كه ايران نه در جنگ‌هاي زمان ابوبكر و عمر و عثمان و تا سال سي هجري به دست مسلمانان فتح شده است، بلكه اسلامي شدن ايران با زمينه سازي مخالفاني كه به عربستان رفته بودند و به طور عمده مزدكي، مانوي يا ناراضي بودند و نيز با كمك مردم داخل ايران صورت گرفته است؟ آيا تنها در اين بافت نيست كه حرف‌هاي نويسنده تاريخ سيستان، مبتني بر اين كه سيستانيان نخستين مردمي در ايران بودند كه مسلمان شدند، قابل فهم مي‌گردد؟ اين خود بهترين شاهد نيست بر آن كه در درون ايران، بويژه مردمي كه منتظر ظهور بودند و آن را آرزو مي‌كردند، اسلام را بهانه قرار داده و بر ساسانيان شوريده باشند؟ بديهي است كه پذيرفتن برخي از اخبار تاريخي ارتباط با مقاصد و ميزان آگاهي مورخ دارد. بدون اينكه كسي را به داشتن تمايلات مغرضانه متهم كنيم، به آساني مي‌توان گفت كه هميشه وابستگي‌هاي اجتماعي و سياسي در اين زمينه نقش قاطع داشته و هيچ مورخي از اين گونه علايق مبرا نيست.

در روزگار خود ملاحظه مي‌كنيم كه بسياري از كودتاچيان نام كار خود را انقلاب مي‌نهند و آنگاه مهمترين كاري كه براي آن مي‌كنند سابقه تراشي و ايجاد تاريخ است.

(در تدوين و تنظيم اين مطلب، از تحقيق ارزنده آقاى على حصورى با نام "آخرين شاه" بهره بسيار گرفته شده است)

(مصاحبه با نماینده حزب کمونیست عراق

بقیه از ص ۶)

س: تقریبا هر روز می شنویم که به نیروهای امریکائی درعراق حمله می شود. شما این مقاومت در برابر نیروهای اشغالگر را چگونه ارزیابی می کنید؟

ج: سه گروه دست به این اقدامات می زنند. اول نیروهای طرفدار صدام و کادرهای حزب بعث هستند که پول و تجهیزات نظامی در اختیار دارند و می توانند مردم محتاج را در جهت اهداف خود بکار بگیرند. نبرد آنها از نظر ما هیچ ارتباطی با آزادی و استقلال عراق ندارد. گروه دوم اسلام گرایان افراطی هستند که سعی می کنند از این آب گل آلود برای مقاصد خود استفاده سیاسی کنند. گروه سوم مردم ساده عراق هستند که بخاطر بی حرمتی نیروهای اشغالگر به تاریخ، سنت ها و اخلاقیات مردم به حق به تنگ آمده اند. هیچ مرد خانواده داری در عراق نیست که حاضر باشد نیروهای اشغالگر به زن و دخترانش دست بزنند و آنها را تفتیش کنند. رفتار نیروهای اشغاگر مردم عراق را می تواند وادار به واکنش کند. اکثریت مردم عراق و احزاب سیاسی این کشور خواهان پایان هرچه سریع تر اشغال کشورخودشان هستند. اما آنها آگاهانه از ابزار سیاسی برای مقاصد خود استفاده می کنند، زیرا اعتقاد دارند که در حال حاضر مبارزه نظامی راه به جائی نمی برد. ۳۵ سال حکومت دیکتاتوری و ۲۳ سال جنگ و ۱۳ سال محاصره اقتصادی خسارات عظیمی به کشور ما وارد آورده است. آنچه ما در حال حاضر احتیاج داریم امنیت، ثبات، کار و زندگی عادی است بدون اینکه اهداف سیاسی خود را فراموش کنیم.

امید و ناامیدی در صف طرفداران و ... بقیه

از ص ۵

رئیس قوه مجریه ایست که نمی تواند پاسخگوی مطالباتی باشد که طی ۶ سال گذشته با نگارش نامه از او خواسته اند. نامه نگاری خطاب به رهبر و حساسیتی که مافیای قدرت و ثروت تحت پوشش دفاع از قداست رهبر و در واقع دفاع از سخنگوی خود در این ارتباط نشان میدهد، عملا به تمام فعالان سیاسی طرفدار اصلاحات و مردمی که روز به روز چشمشان بیشتر بر واقعیات باز شده نشان داد که کانون قدرت باید مخاطب قرار گیرد و غفلت شش ساله باید جبران شود. سقوط صدام حسین و تبدیل نجف به کانون اصلی استقرار روحانیون شیعه عملا این قداست را در هم شکسته است، اما آنچه مورد نظر ماست در هم شکستن سد سیاسی قداست در جمهوری اسلامی که در ادامه و بطن آن پاسخگو ساختن بخش انتصابی حکومت و عملا نفی انتصاب است. یعنی دفاع از جمهوریت در برابر ولایت! باید امیدوار بود، این محورهای مهم، درهمین تقسیم بندی بسیار مختصر به درکی وسیع جهت گسترش آن تبدیل شود.

نگاهی به کتاب خاطرات اسدالله علم و مقایسه گذشته و حال

این فاجعه قرار بود با انقلاب ۵۷ خاتمه یابد

انتشارخاطرات علم (وزیر دربار آخرین شاه ایران) در تهران، که ویراستار آن "عالیخانی" تا آنجا که توانسته آن را سلطنت پسند تنظیم کرده و در ایران نیز از صافی گذرانده اند تا اجازه انتشار پیدا کند، اگر هیچ حسنی نداشته باشد مقایسه بین آنچه در حال تکامل در جمهوری اسلامی است و آنچه بویژه در دهه ۵۰ در زمان پهلوی آخر به اوج تکامل خود رسیده بود بسیار درس آموز است. شاید مردم عادی وقت و پول و حوصله مطالعه این خاطرات را نداشته باشند، اما دریغ است اگر سران شورای نگهبان، بیت رهبری و مجلس خبرگان رهبری آن را چند بار نخوانند و به کتاب بالینی خود تبدیل نکنند. از دو جلد سوم و چهارم این خاطرات، گزیده ای را با هدف مقایسه گذشته و حال و خیانتی که به انقلاب ۵۷ شد در زیر می آوریم. مردم انقلاب کردند تا این بساط جمع شود و با خیانت به آن انقلاب و خواست، نه تنها در پی احیاء بلکه در پی تکامل آن زیر لوای ولایت اند! از دانشگاه شروع می کنیم و جنبش دانشجوئی دهه ۵۰:

دانشگاه- این اخبار چه چیز را تداعی می کند؟ جز یورش لباس شخصی ها به دانشگاه که زمان شاه عضو حزب ایران نوین بودند و حالا حزب الله اند. توصیه به ایجاد افکار حاد میهنی امروز همان دستور تشکیل بسیج دانشجوئی و توصیه به افکار حاد مذهبی نیست؟ این تفسیر که عده ای خرابکار از مسکو دستور شلوغی دانشگاه را گرفته اند، شباهت به تحلیل رهبر در همین باره طی سالهای اخیر ندارد؟ تکرار تاریخ را بخوانیم:

۱- گزارش دانشگاه و پیش آمد. دیروز دانشکده کشاورزی را عرض کردم. فرمودند با آن که تو و علیا حضرت معتقد هستید که بر سر بدرفتاری گارد دانشگاه این پیش آمده شده است ولی من گزارش دارم که حداقل بیست نفر عناصر نامطلوب و افراد مخرب در آن جا داخل دانشجویان هستند که دستور داده ایم آنها را بگیرند. فرمودند اصولا باید انسان خیلی ساده لوح باشد که قبول بکند یک انحراف کوچک گارد ممکن است کار را به این جاها بکشاند. واقعا شاه مجرب است و با اطلاع.

۲- از شلوغ بودن دانشگاه ها بسیار ناراحت بودند. فرمودند قطعا دستور مسکو رسیده که همه دانشگاه ها ناراحت شده اند و به استثنای دانشگاه پهلوی شیراز، سایر دانشگاههای تبریز، مشهد، اصفهان، اهواز، آریامهر تهران و دانشگاه ملی و پلی تکنیک و دانشگاه تهران تمام کم و بیش ناراحت است. عرض کردم مسلما یک تحریک خارجی است ولی یک نکته را هم نباید از نظر دور داشت که اگر زمینه آماده نباشد خارجی کاری نمی تواند بکند. عمده این است که من مطمئن هستم بین دستگاه های اداری دانشگاه ها و دانشجویان گفت و شنود نیست و این امر در تمام شئون ما صادق است. یعنی مثل این است که دستگاه حاکمه ما دستگاه حاکمه یک کشور غالب نسبت به مردم مغلوب بیچاره است و این خیلی حیف است.

۳- صبح شرفیاب شدم. عرض کردم دوسه دقیقه قبل از شرفیابی رئیس دانشگاه تهران تلفن کرد که یک عده دویست نفری از پلی تکنیک راه افتاده به طرف دانشگاه آریامهر می روند و شعارهای بد می دهند و کسی هم معترض نیست. خواستم به رئیس شهربانی تلفن کنم که احضا فرمودید. شاهنشاه خودشان تلفن فرمودند. رئیس شهربانی خبر نداشت! متغیر شدند. بعد از چند دقیقه تلفن کرد که خبر مهمی نبود متفرق شان کردیم!

٤- در خصوص دانشگاه قدری صحبت شد. فرمودند تعجب می کنم حالا که ما بر تمام مشکلات فائق آمده ایم و حتی سربازان مثل شیر در مرزها می جنگند و جانبازی می کنند یک عده محدود چطور باز هم جنجال راه می اندازند؟ یک عده مزدورند، پدر اینها را باید در آورد. عرض کردم اگر اینطور فکر مان را پایه بگذاریم که با این پیشرفت ها حق گله و شکایت نیست، آنها مزدور در می آیند، ولی اگر قبول بکنیم که بالاخره معایبی هم داریم، مسئله فرق می کند. فرمودند بالاخره باید به نهاوندی رئیس دانشگاه تهران بگوئی که یک افکار میهنی حاد را من از دانشگاه انتظار دارم، همچنین به سایر دانشگاه ها. عرض کردم اطاعت می کنم.

٥- فرمودند به نهاوندی بگو موضوع سختگیری به دانشگاه ها را خودم دستور داده بودم که گارد دانشگاهی این عمل را بکند. یاللعجب!

۵۲-٦-۱۷

٦- از نکات مهمی که باهری به عرض رساند وضعیت دانشجویی بود. با آن که از همه تسهیلات و بورس ها استفاده می کنند دلی به کشور ندارند. برای چه؟ واقعا سئوال مهمی است. بعقیده من چون در هیچ چیز کشور، چه در محیط دانشگاه و چه در محیط خانواده و کشور احساس مشارکت نمی کنند. درست است که بعضی از آنها تحت تاثیر عوامل خارجی ممکن است باشند و عده ای را هم دنبال خودشان بکشانند ولی این بی تفاوتی عمومی فقط معلول این عامل نمی تواند باشد. همه مردم که منحرف نمی توانند باشند.

۷- گزارشاتی از شلوغی دانشکده کشاورزی کرج رسیده بود. به عرض رساندم شاهنشاه خیلی ناراحت شدند. چون اخیرا شلوغی یونان از دانشگاه ها آغاز شده بود. البته شاه استحکام عجیبی دارد، خدا حفظ کند. ولی از این که چرا دانشجویان وارد به پیشرفت های کشور نیستند خیلی عصبانی شدند. عرض کردم بد عمل می شود. مستقیم ارتباط با مردم و به خصوص دانشجویان نداریم. در محل هم برای مسائل جزئی بد عمل می شود. مثلا پلیس مداخله بی جا می کند چنان که در یکی امر درسی داخل دانشکده اصولا نمی بایست پلیس مداخله می کرد...

۸- آخر وقت شرفیاب شدم و چند دقیقه بیشتر نبود آن هم در باره گزارشی بود که راجع به وضع دانشگاه تهران داده بودم. اوامر فوری صادر فرمودند. گویا عده ای که می خواسته اند وارد دانشگاه شوند از طرف حزب ایران نوین بوده و می خواسته اند کج روها را تنبیه نمایند. شاهنشاه فرمودند توسط دفتر مخصوص ابلاغ کن از خارج خوب نیست اشخاصی را وارد دانشگاه بکنید. به علت نزدیکی شانزدهم آذر که بیست سال قبل توسط سپهبد بختیار فرماندار نظامی وقت چند نفر دانشجو در داخل دانشگاه کشته شدند این روز روز دانشجو اعلام شده و این بساط راه می افتد. البته از طرف کمونیست هاست و چاره ای هم ندارد، باید مواظبت کرد و سختگیری و بس.

۹- مقداری راجع به دانشگاه اوقات تلخی فرمودند که از دو جهت عصبانی هستم، یکی این که مثل این است که این دانشجویان حس وطن پرستی ندارند و دیگر این که چطور اولیای دانشگاه ها نمی توانند خرابکاران را بشناسند؟ فرمودند خودت فوری جلسه با ساواک و مسئولین انتظامی تشکیل بده ودر این زمینه گزارشی به من بدهید.

۱۱- یکشنبه ۵۳/۱۰/۱۵

۱۰- باز به کار دانشگاه برگشتم، نامه خصوصی نهاوندی رئیس دانشگاه را دادم، ملاحظه فرمودند. فرمودند به نهاوندی بگو خودم دستور دادم که افراد حزبی بیایند به دانشگاه هر کس هم فضولی کرد بزنند.(با عصبانیت زیاد). اما پیش از این تاریخ، شاه خود مخالف این گونه مداخلات بود.

این همان پیشرفت هایی است که شاه به آن می بالید و متعجب بود چرا دانشجویان به آن افتخار نمی کنند. سری به خوابگاه دانشجویان در امیرآباد امروز باید زد و درباره توسعه و بازسازی کشور در زمان هاشمی رفسنجانی سئوال کرد و سپس مقایسه:

۵۳-۱-۲۹

۱- ظهر برای نیم ساعتی جلسه هیات امنا خانه های فرهنگ روستائی را داشتیم و جای بسی تاسف من شد که وقتی جویا شدم در دهات چه قدر برق و آب آشامیدنی داریم، معلوم شد که یک در صد دهات ایران آب آشامیدنی تمیز دارند. البته چون در ایران قنات و چاه هست اشکال زیاد در این زمینه نیست ولی چهاردر صد دهات ایران برق دارند. خیلی عجیب است و جای تاسف. قطعا شنبه به شاه عرض می کنم که با این پیشرفت های کشور این ارقام غیر قابل قبول می باشند.

حزب فقط "شاه الله"- این خبر چه؟ شباهت وعده رهبر در جریان سفر به جنوب کشور درجریان انتخابات اخیر شوراها ندارد که از بیم راه یافتن ملی مذهبی ها به شوراها گفت اگر کسانی تائید صلاحیت شده اند، باید تجدید نظر شود؟

۱- دیگر این که رئیس حزب مردم شکایت کرده بود که انتخابات مخدوش بود که ما شکست خوردیم. فرمودند ابدا! هیچ وقت با این بی طرفی انتحابات انجام نشده است. بعد عرض کردم کاندید حزب ایران نوین در گرگان توده ای بود. فرمودند این را باید بررسی کنند و با اعتبارنامه اش مخالفت کنند، البته با دلائل.

مطبوعات- این سرنوشت غم انگیز مطبوعات در زمان شاه را باید اجازه داد یکباردیگر تکرار شود؟

۱- سر شام رفتم. شاهنشاه از سر مقاله کیهان که به عراق نتاخته است، در قبال مزخرفاتی که عراقی ها راجع به شط العرب گفته اند عصابی بودند. موضوع دانشگاه ها را مدتی مذاکره فرمودند که این روزها شلوغ و ناراحت است. هم چنین موضوع دیشب کیهان را که عرض کردم بیچاره مصباح زاده در تاریکی است، تقصیری ندارد. سردبیر"امیرطاهری" آن جا هم که دوست آن چنانی نخست وزیر است و خودش تعیین کرده و شاهنشاه هم که تائید فرموده اید. مدتی خندیدیم!

۲- مخبر دیلی تلگراف سئوال کرد چرا به مردم آزادی بیان و قلم نمی دهید؟ من جواب دادم وقتی مردم آن چه خواسته اند بدست بیآورند بدست آورده اند(در نتیجه انقلاب شاه و ملت) دیگر می خواهند چه بگویند؟ اما به طوری از این جواب خودم خجل بودم که حدی نداشت، مثل جواب کشورهای کمونیستی بود. ولی چیز دیگری نمی توانستم بگویم. البته خودم عقیده ام اینست که با آن نوع آزادی های سیستم اروپا کار ما و کشورهای شرقی به سامان نمی رسد و این مطلب را همه جا گفته و می گویم.

۳- در مورد پرواز سلوی والاحضرت همایونی روزنامه ها چیزی ننوشتند. به این جاکش ها بگو پرواز ولیعهد کشور حتی از خبر یک چاقو کشی هم کمتر است که هیچ نمی نویسید؟

٤- به منزل برگشتم. به محض ورود شاهنشاه تلفن فرمودند که ببین چه عکسی پدرسوخته ها در روزنامه ها از من و هیوم چاپ کرده اند. مثل این که من دارم به هیوم تعظیم می کنم. باید پدر اینها را در بیآوری. من فوری مشغول تحقیق شدم. معلوم شد یک وقتی شاهنشاه امر فرموده بودند هنگام تقدیم استوارنامه سفرا، عکس هائی که سفرا را زیاد در حال تعظیم نشان میدهد چاپ نکنند. باری به هر صورت همه مسئولین را از سر دبیر روزنامه اطلاعات تا مسئول کانون خبرنگاران عکاس همه را گرفتم تابببنم نتیجه تحقیقات بعد چه می شود.

٥- اعلیحضرت فرمودند روزنامه اطلاعات ارگان مصدقی ها وتوده ای ها شده، مثلا امروز از قول تاکسیران ها نوشته است که ما مثل سگ زحمت می کشیم و این شرکت تعاونی تمام عایدات را می خورد. مگر شرکت تعاونی مال کیست؟ آن هم مال خودشان است. بدبخت مسعودی گفتم که حق ندارد شرفیاب شود و بعد از این هم در کاخ علیا حضرت ملکه پهلوی دعوت نخواهد شد.

۶- شاهنشاه خوشحال نبودند. معلوم شد مجله تایم امریکا هم مقاله بدتری از نیوزویک نوشته است، گو این که تمثال شاهنشاه پشت جلد است و البته اهمیت دارد، با وصف این مطلب آن بر طبق دلخواه شاهنشاه نیست، حق هم دارند چون پدرسوخته ها مخصوصا خرابکاری می کنند، مثلا از مالکیت کارگر در کارخانه ها و حق آنها در منافع کارخانه ها حرف نمی زند، در عوض می گوید ۴۰ در صد کل ثروت ایران در دست ۱۰ در صد جمعیت است. سابقا پدرسوخته ها می گفتند هزار فامیل حالا باز طبقه بورژوازی جدید را اختراع کرده اند.
۷- مجله نیوزویک امریکائی مقاله بسیار خوبی در باره شاهنشاه ایران نوشته، ولی گوشه هائی هم در مورد پلیس مخفی ما و غیره دارد. تمثال مبارک را هم پشت جلد گذاشته که البته مهم است. پرسیدم در جرائد منعکس شود؟ فرمودند بشود ولی به رسول پرویزی(حسین شریعتمداری وقت) بگو بعضی نکات آن را تخطئه نماید، بلکه شدیدا حمله کند و همزمان منعکس گردد.

سیاست خارجه- این دخالت و تمرکزی که علم در باره سیاست خارجی کشور و شاه می نویسد، تداعی کننده وضع سیاست خارجی و وزارت خارجه در دولت خاتمی و سلطه دستگاه رهبری بر وزارت خارجه تحت عنوان تعیین سیاست های کلی نظام، تعیین نماینده ایران در سازمان ملل از طرف رهبر و تعیین وزیر خارجه توسط و یا با توصیه او نیست؟:
۱- دستوراتی فرمودند که به وزارت خارجه بگویم. فرمودند به وزارت خارجه گفته ام که هیچ مقامی غیر از خود من حق ندارد در کارهای وزارت خارجه مداخله بکند، حتی گفته ام برادر هویدا که نماینده ما در سازمان ملل است حق ندارد به نخست وزیز گزارش بدهد، حتی تلفن بکند. او را توبیخ کردم که چرا به برادرت گزارش های وزارت خارجه را می دهی؟
۲- به کاخ نیاوران رفتم. کسینجر رسیده و شرفیاب بود. من ماندم تا سیسکو با وزیر خارجه آمدند. شاهنشاه مقرر فرمودند کیسینجر تنها شرفیاب باشد. من به جای وزیر خارجه خجالت کشیدم. با کسینجر سفیر امریکا هم بود ولی بقیه نبودند. من مکرر نوشته ام که الملک عقیم. کافر و گبر و یهود باید بداند که در این ملک رئیس فقط یکی است، گو این که به وزیر خارجه بربخورد!
۳- در مذاکرات شاهنشاه، کسینجر و سفیر امریکا "هلمز" رئیس سابق سیا شرفیاب بودند. دلم به حال عباس خلعتبری وزیر خارجه بدبخت خیلی سوخت. معنی عدم شرفیابی او یا هر کس دیگر از دولت این است که شاهنشاه به اینها اعتماد ندارند. یاللعجب از این معما. پریروز هم که اسم نخست وزیر را از لیست مدعوین سرشام خط زدند و فحشی هم به هرمز قریب رئیس تشریفات که چنین لیستی تهیه کرده بود دادند.

بذل و بخشش شاهانه- این بذل و بخشش هائی که شاه برای شاهان مغزول و مامور می کرد، همان نیست که اکنون سالهاست در باره حزب الله و مجامع روحانی و روحانیون عراق و لبنان و افغانستان و... می شود و پول کشور از روی سر مجلس و بنام نهاد رهبری و حساب ویژه رهبر صرف باصطلاح پیشبرد اسلام ولایتی می شود؟:
۱- فرمودند هزاردلار به ماهیانه ۱۰ هزار دلاری پادشاه افغانستان برای مخارج تحصیل بچه های او اضافه کن. همچنین ماهیانه ده هزار دلار به پادشاه یونان بده. بعد هم یک منزل برای پادشاه افغانستان در رم بخرید. همه این پول را از بودجه سری دولت بگیرید.

بذل و بخشش
۱- قدری راجع به وضع پادشاه یونان که دیروز در رفراندوم شکست خورد صحبت شد. عرض کردم غلام فکر نمی کرد که این حدود هم رای بیاورد . در حدود ۳۰ در صد آرا چون نه تبلیغات کرد- یعنی نگذاشتند بکند- و نه کمک امریکایی را داشت. فرمودند به هر حال الان فوری سیصد هزاردلار برایش بفرست که قدری خوشحال بشود

ستیز با شخصیت های ملی و نفرت از مصدق- این مواضع شاه همسوئی با چه کسان و چه سیاستی در جمهوری اسلامی کنونی دارد؟:

۵۲-۲-۱۲

۱- من عرض کردم شاید هم فراماسون بین المللی نیکسون را که داشت یک چهره بین المللی می شد دارد خرد می کند. کسی چه می داند؟ چون اساس فراماسونری خورد کردن شخصیت های ملی است. گرچه شاهنشاه تظاهر فرمودند که عرض مرا قبول ندارند ولی قدری فکر کردند. یعنی زیاد فکر کردند.
۲- صبح شرفیاب شدم. ابتدا تبریک سی و سومین سال سلطنت را عرض کردم. شاهنشاه فرمودند واقعا چند سالی که با بدبختی عظمی مواجه بودیم. عرض کردم واقعا گرفتاری های زمان جنگ غیر قابل تصور است. فرمودند نه! آن قدرها آن وقت مشکل نبود چون ما جز مقاومت منفی و پاسیو کاری نمیتوانستیم بکنیم. ولی زمان مصدق از بدترین دوران زندگی و سلطنت من است. این پدرسوخته پای جان من هم ایستاده بود. هر روز صبح خود را رفته می دیدم و ناچار فحش های جراید را هم برای چاشنی کار باید بخوانم. پدرسوخته کریم پور شیرازی از اهانت به ناموس من هم خودداری نمی کرد.

دیکتاتور قوی و صالح- این همان دیکتاتوری مصلح و اوامر مطاع ولی امر نیست؟:
۱- سفیر امریکا می گفت شما خیلی شانس دارید که چنین شاهنشاهی دارید. من به او گفتم که در یک مهمانی سفیر واتیکان که چند نفر از سفرای دیگر هم بودند، من گفتم که شما خیال نکنید من در تاریکی می رقصم. من می دانم که خدمتگذار یک دیکتاتور قوی هستم. ولی می دانم که نفع این دیکتاتور هزاران برابر ضرری است که به کشور ممکن است بزند.
۲- شاهنشاه فرمودند وقتی انسان منتظر آراء مردم نباشد(منظور انتخاب رئیس جمهور) هرچه مصلحت کشور است می تواند بگوید. عرض کردم همین طور است و اتفاقا در انگلیس هم یک مردی که اسمش از خاطرم رفته است در مجلس لردها گفته است بهتر است کشور ما هم به صورت حکومت فردی

صالح اداره شود، شاید از این بلاتکلیفی و بدبختی رهائی یابیم. فرمودند عجب است! عرض کردم ولی روزنامه تایمز پدرش را در آورده، محال است در کشورهائی که طعم دموکراسی را چشیده اند چنین پیش آمدی بشود. فرمودند هرج و مرج ادامه یابد؟ عرض کردم هرج و مرج است و به حضیض ذلت و بدبختی هم خواهند افتاد ولی دست از آزادی بر نمی دارند. حالا ما شانس آورده ایم که شخصی مثل اعلیحضرت همایونی قدرت فائقه و مطلق است.

استقبال های شاهانه- تظاهراتی که اکنون سازمان تبلیغات اسلامی پشت همه آنهاست و رهبر در جریان استعفای آیت الله طاهری به شکوه وعظمت یکی از آنها در جریان سفر به اصفهان اشاره کرد جز اینست؟:

۸-۵-۵۲

۱- امروز در تهران از شاهنشاه استقبال بزرگی به عمل آمد. می گویند یک میلیون و نیم نفر شرکت کرده اند. احتیاج به این کارها نیست. اگر برای چشم داخلی هاست که اغلب می دانند به چه صورت این مردم را جمع آوری کرده اند و اگر برای خارجی است که خارج اعتنائی به آن ندارد. چنان که یقین دارم در هیچ جا منعکس نخواهد شد. جز در این گرمای تابستان بازهم مردم را ناراضی کردن نتیجه ای عاید نمی شود. قرار است تمام وکلا و سناتورها هم به فرودگاه بروند.

۲- امروز چند دقیقه قبل از جلسه در اتومبیل بین ویلا و کاخ در حضور شاهنشاه بودم. مردم به طور خیلی ساده سرراه نسبت به شاهنشاه اظهار احساسات می کردند. خیلی طبیعی و عالی بود. عرض کردم ملاحظه می فرمائید مردم کوچه و خیابان نسبت به شما چه می کنند؟ فرمودند خوب احساسات دارند، چه باید کرد؟

قضاوت شاهانه- این نوع قضاوت های شاهانه شبیه قضاوت آیت الله مشگینی برای اعدام آغاجری و یا احکام قتل و اعدام شورای فتوای قتل ها نیست؟:

۱- شرفیاب نشدم . به فرودگاه رفتم. وقتی شاهنشاه وارد شدند فرمودند بازهم خبرهای بسیار بد از بلوچستان دارم. ابلاغ کن خائنین اگر گیر افتادند فوری باید محاکمه شده و اعدام شوند.

قانون اساسی و شاه- این همان وضعی نیست که شورای نگهبان از آن دفاع می کند و یا فرامین رهبر از بالای سر مجلس و با نفی قانون اساسی تحت عنوان ابلاغ سیاست های کلی نظام به مجمع تشخیص مصلحت؟:

وصیت سیاسی شاهنشاه ۱-۹-۵۲

۱- اولین وظیفه قوای مسلح مملکت آماده بودن برای دفاع از تمامیت کشور است. بدون آن که اجازه دخالت در سیاست را به ارتش بدهیم و بدون این که خودش در سیاست دخالت بکند باید حافظ کلمه به کلمه قانون اساسی باشد. البته آن قانون اساسی که امروز من آن را اعمال می کنم.

مجلس- این آن سرنوشتی است که مجلس پنجم داشت و می خواهند برای مجلس هفتم رقم بزنند:

۱- در مجلس هم هر وزیری حاضر می شود فقط تکیه کلامش این است که به عرض رسیده و تصویب شده است. دیگر شما غلط زیادی نکنید. تازه این را به اعضای حزب اکثریت می گویند، تکلیف اقلیت که معلوم است. با این صورت می خواهند حس احترام به کشور و علاقه به سرنوشت خود در مردم بوجود آورند. یاللعجب.

تملق دوستی

۱- سرشام رفتیم، مطلب مهمی نبود. صحبت از بچگی های شاهنشاه بود. گاهی احساس می کنم ممکن است از تملق راضی بشوند، آن هم از بس ما ایرانی ها واقعا عادت به تملق گفتن داریم، خواه ناخواه طرف هم بالاخره خوشش می آید و باور می کند.

شاه و روحانیت

۱- امشب مهمانی منزل مجید اعلم بود که شاهنشاه تشریف داشتند. من هم رفتم. آیت الله میلانی از مشهد تلفن کرد که به عرض شاهنشاه برسانم، آیت الله خوئی از بغداد محرمانه جویا شده که اگر از دست ظلم و تعدی عوامل بعثی عراق فرار کند به حمایت ایران می تواند امیدوار باشد و می تواند به ایران بیاید؟ فرمودند بگو البته می تواند بیاید. ما هیچ توقعی از ایشان نداریم و گذشته ها را هم فراموش می کنیم.(هنگام اصلاحات ارضی همه این آقایان عر و تیز زیاد کردند، منجمله خود میلانی که به جائی نرسید و من که نخست وزیر بودم سخت آنها را کوبیدم و شاهنشاه پشتیبانی بی سابقه فرمودند و مسئله آخوند برای همیشه در ایران تمام شد)

۲- باری، شرفیاب شدم. عرایضم بیشتر جنبه وساطت داشت، یکی این که آیت الله خوانساری استدعا کرده بود این روحانیانی که گاهی به حبس می افتند به جای آن که طبق موازین قانونی یا امنیتی با آنها رفتار شود و باعث طولانی شدن توقف آنها در زندان گردد، چطور است ایشان وساطت بکنند و با تعهد آنها را آزاد نمایند(چون اخیرا یکی از اینها(احتمالا اشاره به آیت الله سعیدی است) که اتفاقا مرد فاسدی و بقول معروف مارکسیست اسلامی بود، در زندان مرد و باعث دردسر همه شد) شاهنشاه فرمودند هیچ بد نیست اگر مرتکب قتل و جنایت نشده باشند و صرفا برای مصالح امنیتی در حبس باشند، اگر آیت الله تعهد بکنند ما آنها را آزاد می کنیم، دشمنی که با آنها نیست. واقعا شاه سعه صدر دارد و با این قدرت عجیب کم آزار است..

احزاب در دوران شاه- همین سیاست اکنون با تبدیل موتلفه اسلامی به حزب رستاخیز و تلاش برای حذف حتی احزاب اسلامی دیگر دنبال نمی شود؟:

۱- صبح شرفیاب شدم. قبل از من به اندازه ده دقیقه نخست وزیر شرفیاب بود. من که شرفیاب شدم فرمودند به این مرد که عامری بگو در روزنامه حزب مردم گفته اید باید فرهنگی ها پاداش بگیرند. این خرابکار است. می خواهید معلمین را بشورانید؟ فرهنگی که در سال سه ماه تعطیل دارد این حرف ها در باره اش درست نیست. بگو شما را تنبیه می کنم. این چه مزخرفاتی است؟

۵۳/۱۲/۱۲

۲- صبح که شرفیاب شدم شاهنشاه را بسیار سرحال یافتم. مشغول امضای فرامینی بودند. نظر مرا از فرمایشات دیروز خواستند. عرض کردم شاهنشاه مثل همیشه یک شاهکار سیاسی بزرگ به کار بردند. امروز در شهر غلغله است و همه می خواهند به حزب شاه بپیوندند حتی پیرمردان سالخورده بازاری.

یکشنبه ۵۳/۱۲/۱۱- اعلام انحلال همه احزاب فرمایشی و تشکیل حزب سراسر رستاخیر.

آن استدلالی که علم در باره ضرورت انحلال احزاب و پیروز نشدن احزاب درانتخابات و بسته شدن دست شاه برای برکناری نخست وزیر می کند، همان دغدغه ای نیست که رئیس جمهور را انتخابی کرده تا احزاب را حذف کنند؟:

۳- حساب او هم که فعلا دبیرکل است(رستاخیر) به نظر من به آخر رسید چون مسلم است وقتی در داخل این حزب بزرگ اجازه فراکسیون های مختلف چپ و راست با عقاید مختلف داده شود به آسانی در باره دبیرکل خودشان هم می توانند نظر بدهند. در صورتی که وقتی حربی به نام اکثریت در مقابل اقلیتی انتخابات را برد، به هر طریقی ببرد دیگر عوض کردن آن توجیهی ندارد و شاهنشاه باید به یک صورتی خودشان و کشور را از این مخمصه نجات می دادند.

دخالت در هر کاری

۱- ماشاء الله اوامر عجیبی می فرمایند و جزئی و کلی دقیق. مثلا کارخانه سیمان چرا دود می کند و گرد و خاک می پراکند؟ ابلاغ کنید باید ظرف یک ماه فیلتر بگذارند. تکلیف بیمارستان بزرگ خراسان ظرف ۲۴ ساعت تعیین شود. قیمت قند و شکر و چغندر چه بشود و غیره و غیره.

جاه طلبی کور- این جاه طلبی و استدلال شبیه همان استدلال هائی نیست که رفسنجانی در نماز جمعه تهران و خطاب به امریکائی ها و حوادث عراق و افغانستان و لبنان می کند؟

۱- من پس از مراجعت روز یکشنبه ۳۰ رفتم نوشهر، شرفیاب شدم و در همین زمینه ها صحبت کردم. آن وقت هنوز رژیم یونان متزلزل نشده بود. عرض کردم ملاحظه می فرمائید که امریکائی ها به چه پیسی افتاده اند؟ به خصوص که روس ها و انگلیس ها از رژیم قبرس طرفداری کرده اند. فرمودند هر وقت امریکائی ها به حرف من گوش نمی دهند به همین پیسی می افتند.

۲- بعد مذاکره بر سر ساده لوحی امریکائی ها پیش آمد. فرمودند احمق کندی به من می گفت آخرین شانس ایران دکتر امینی (نخست وزیر اسبق قبل از من) و آخرین شانس یونان کارمانلیس است. یعنی در حقیقت می خواست که ما نظر او را نسبت به امینی بدانیم. حالا ببین امینی چه غلطی کرد که اگر گذاشته بودم ادامه بدهد کشور را به ورشکستگی می کشاند. (کارامانلیس میان سال های ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۳ نخست وزیر یونان بود. تلاش او برای اصلاح نظام سیاسی کشور و محدود ساختن اختیارات شاه همانند تجربه مصدق در ایران با مخالفت دربار و شکست روبرو شد، تا سرانجام نظام سلطنتی در یونان سقوط کرد.

برای خاموش کردن صدای " پیک ایران" رادیوی حزب توده ایران در بلغارستان

۳- نتوانستم سواری بروم چون شاهنشاه فرمودند در کاخ باش. پس از آن که رئیس جمهور بلغارستان برود تو را ببینم. یک ساعتی بیشتر شرفیاب نخواهد بود. من دو ساعت تمام منتظر شدم زیرا شرفیابی این شخص سه ساعت و نیم طول کشید. بعد که تمام شد عرض کردم شاهنشاه خیلی خسته هستید. شاهنشاه فرمودند با آنها همه جور موافقت کردم. حتی حاضر شدم پول بدهم راههای خود را بسازند. چه عیب دارد در اردوی سوسیالیست ها هم یک طرفدار پروپا قرصی داشته باشیم؟ راجع به ربح پول هم موافقت کردم کمتر بدهند و به جای ۱۲ درصد ۱۱ درصد و او هم خیلی خوشحال رفت.(۵۳/۹/۱)

شاه: اینها کرم اند- وقتی رحیم صفوی در قم و در باره ملی مذهبی ها و اصلاح طلب ها گفت سنگی در چاه انداخته ایم تا مارها بیرون بیآیند و سرکوب کنیم، همین مضمون سخنان شاه را تکرار نمی کرد؟ و حاصل مذاکرات و گفتگوهای شورای رهبر سپاه با رهبر را تکرار نمی کرد؟

۱- دیگر این که صحبت پلیتکر های حراف منجلمه امینی نخست وزیر اسبق شد که من عرض کردم الحق حالا هر وقت او را می بینم به شاهنشاه دعا می کند. شاهنشاه فکری فرمودند، بعد فرمودند تا باد واشنگتن چه جور بوزد. نه تنها امینی بلکه خیلی ها باز اگر باد گرمی وزید مثل کرم های ته خلا به حرکت می افتند. این فرمایش شاه خیلی معنی ها دارد.

حقوق زن- این اندیشه و تفکر و تصمیم با کدام تصمیم جز همان مضمونی که در آخرین جلسه مجلس خبرگان تکرار شد قابل مقایسه است؟:

۱- ماشاءالله به این روشن بینی! عرض کردم در کنفرانس حقوق زن که شاهنشاه روز ۱۴ دی ماه افتتاح می فرمایید گویا می خواهند بگویند حق زن و مرد در ارث مساوی است. این دیگر بر خلاف نص صریح قرآن است، شاهنشاه خیلی تامل فرمودند، بعد به من فرمودند ابلاغ کن هر کس چنین عنوانی بکند ولو خواهرم باشد او را حبس و تنبیه خواهم کرد. من نفس راحتی کشیدم.

همه باید "گه" می خوردند!

۱- سروته گزارشاتم را کوتاه کردم. عرض کردم یک قسمت پول زمین والاحضرت ثریا را که در سرخه حصار ملی شده از دولت گرفتم ولی دولت به من می گوید بنویس که این پول را که هشت میلیون است دولت در اختیار دربار می گذارد و اسمی نبرید. فرمودند دولت غلط کرده همچون حرفی زده است. عرض کردم می گویند این طور بنویسید تا دولت گرفتار توقعات دیگران نشود. فرمودند گه خورده. همین طور بنویسید.

۲- عرض کردم نخست وزیر عرض می کند مسئله ساختمان بیمارستان شیعیان لبنان را اجازه فرمایید منصور قدر سفیر جدید ما که می رود مطالعه کرده نظر بدهد. فرمودند نخست وزیر گه خورده که می گوید روی امر من باید قدر برود مطالعه کند. بگوئید فوری باید تصمیم بگیرید! این کار باید شروع بشود. **(بقیه در ص ۱۶)**

خط سوم

از رویای رهبرتا واقعیات چین

خط سومی که اغلب رهبر جمهوری اسلامی خود را شیفته آن نشان می دهد و در دیدارهای خصوصی با مشاورانش با توصیه به پیش گرفتن آن، سفر خویش به چین و مشاهدش را مثال می آورد چیست و آیا در جمهوری اسلامی مافیائی چنین روندی امکان پذیر است؟ البته طرفداران خط سوم عمدتا به حوادث میدان "تیان مین" و سرکوب جنبش دانشجوئی می اندیشند تا یک سیاست مستقل ملی، اما این را بر زبان نمی آورند.

حال ببینیم در عرصه آماری و در مقایسه با فرار نسل جوان ایران از کشور، کم کردن سهمیه دانشجویان دختر در دانشگاه ها، ناممکن بودن بازگشت تحصیل کردگان و متخصصین ایرانی از خارج به داخل کشور و رفتن زیر بار انواع فشارهای مذهبی و اقتصادی در چین چه می گذرد. آیا در این کشورهم نیروهای بالنده ای نظیر حسین الله کرم و لباس شخصی ها و بسیج دانشجوئی که در ایران متخصص چماق کشی و قمه زنی شده اند و یا آنها که محافل امنیتی به خارج اعزام کرده اند تا وظائف تروریستی و خبر چینی را در کنار مساجد برپا شده در سال های اخیر انجام دهند ابتکار عمل را در دست دارند؟ مبنای سیاست چین تجارت بجای صنعت است و عسگراولادی ها در چین تصمیم می گیرند و شریعتمداری ها تائید و تبلیغ می کنند؟ و یا ریش و قیچی را برای قلع و قمع اصلاحات سیاسی در چین سپرده اند دست یک قاضی مرتضوی در آنجا؟

مطابق آماری رسمی دولت چین: ۱۸ هزار دانشجوي چيني که قبلاً براي تحصيل عازم کشورهاي ديگر شده بودند در سال ۲۰۰۲ به اين کشور بازگشتند. اين رقم ٤٧ درصد افزايش را نسبت به سال ۲۰۰۱ نشان می دهد.

کارشناسان خارجی اعتقاد دارند بازگشت اين تحصيل کردگان به کشور در توسعه بخش هاي تحقيقاتي و آموزش و پرورش چين نقش مهمی ايفاء خواهد کرد.

در حال حاضر , حدود ۸۱ درصد از محققين فرهنگستان علوم چين, ٥٤ درصد از پژوهشگران آکادمي علوم مهندسي, ٥٨ درصد از معلمان و اساتيد ٤٥ ساله دانشجويان مقطع دکترا و ٥١ درصد از مديران مدارس و مراکز آموزش عالي چين را تحصيلکردگان خارج از کشور تشکيل مي دهند.

وزارت آموزش و پرورش چين اعلام کرد: اين کشور بيش از ٦٠ منطقه ويژه توسعه براي دانشجويان چيني که از خارج به کشور باز مي گردند طراحي و تأسيس کرده است و حدود پنج هزار موسسه برتر در چين اکنون تحت مديريت اين قشر تحصيلکرده قرار دارد. توليد اين موسسات در مجموع به بيش از يك ميليارد و ۲۰۰ ميليون دلار در سال مي رسد. به گفته مسئولان وزارت آموزش و پرورش چين، بيش از ٥٨٠ هزار دانشجوي چيني بين سالهاي ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۲ به خارج از کشور سفر کرده اند که تا کنون ۱٥۰ هزار نفر از آنان به کشور بازگشته اند. از ميان ٤۳۰ هزار نفر که کماکان در خارج زندگي مي کنند بسر می برند ۲۷۰ هزار تن در حال ادامه تحصيل هستند.

چين در سالهاي اخير با تشويق دولت هاي محلي و مرکزي و اتخاذ تدابير حمايتي و تشويق کننده، از جمله تاسيس صندوق هاي پژوهش هاي ويژه تلاش کرده است تا دانشجويان اين کشور را براي مشارکت در سازندگي کشور تشويق به بازگشت کند.

وزارت آموزش و پرورش چين در ژوئن سال جاري ميلادي همچنين در صدد برپايي فعاليت هايي در راستاي تشويق دانشجويان براي بازگشت به کشور است تا اين تحصيلکردگان پس از بازگشت به چين مستقيما در توسعه اقتصادي و پيشرفت اجتماعي کشورسهيم شوند.

(نگاهی به کتاب خاطرات علم از ص ۱۱)

۳- صبح شرفیاب شدم... عرض کردم فردا یکشنبه را که برای دادن جام آریامهر به کلوپ شاهنشاهی قرار است تشریق ببرید گارد عرض می کند که آنجا بلیت فروخته شده کنترلی نداریم و بهتر است شاهنشاه تشریف نبرند. فرمودند گار گه خورده. عرض کردم مسعودی (صاحب موسسه اطلاعات و نایب رئیس مجلس سنا) عرض می کند فردا به مناسبت عید فطر سفرای عرب انتظار دارند شاهنشاه اظهار مرحمتی به آنها بفرمایید. فرمودند مسعودی هم گه خورده!

٤- نخست وزیر قدغن کرده بود اخبار مربوط به مسافرت شهردار ژوهانسبورگ که به تهران می آید در رادیو گفته نشود. خبر به شاهنشاه رسیده امر فرمودند عینا ابلاغ کن: نخست وزیر را چه به این فضولی ها؟ (گویا نخست وزیر محض خاطر سیاست نژادی افریقای جنوبی و مغایرت آن با میل افریقائی ها و اعراب این دستور را داده بود.

٥- عرض کردم با این فرمایشاتی که در خصوص استانداران که نباید جزء هیچ حزبی باشند فرمودید و هم چنین وزیر کشور نباید حزبی باشد، اینها می توانند خیلی استفاده کنند. فرمودند به همین مناسبت هم دیگر در انتخابات آینده به اقلیت هیچ کمکی مثل سابق نخواهد شد تا ببینند چند مرده حلاجند؟ عرض کردم اگر زبان و قلم آنها باز باشد خیلی و اگر نباشد هیچ. فرمودند باید بدانند که گه زیادی نباید بخورند. عرض کردم پس هیچ گهی نخواهند شد. فرمودند معلوم است!

٦- نیک پی شهردار تهران عرض کرده بود نخست وزیر به من می گوید تو خسته شده ای، من کی گفتم خسته شده ام؟ فرمودند به او بگو نخست وزیر گه خورده! کارت را بکن.

۷- شاهنشاه مقداری اوقات تلخی با دکتر رام رئیس بانک عمران فرمودند که به او ابلاغ کنم. دلم سوخت چون او را نسبت به شاهنشاه مرد خدمتگزاری می دانم. گویا راجع به یک شخص که باید مهندس مشاور بانک در طرح شهرسازی خورزین تهران شود (از اقوام علیا حضرت شهبانو) با آن که دو دفعه شاهنشاه فرموده اند بشود مخالفت کرده و دیروز هنگام شرفیابی به او فحش دادند. فرمودند باید بداند که من دو دفعه امر نمی دهم.

انفجار حزب جمهوری اسلامی، نخست وزیر و ترور آیت الله های صاحب نام ایران موجب تقویت ارتجاعی ترین و ضعیف ترین حلقه انقلاب ۵۷ شد و دست آنهائی در این عملیات آلوده است که امروز قدرت را در ایران در اختیار دارند. تحلیل انفجارها و ترورهای عراق را هم از همینجا باید شروع کرد!

انفجار و تـــرور

هر نتیجه ای در ایران ببار آورد
در عراق و نجف هم ببار می آورد

چرا مقاله جلائی پور؟- این گفتگو، که با رادیو صدای ایران در امریکا انجام شده، نه برمبنای اندیشه های آقای جلائی پور، بلکه براساس آن نقطه نظراتی آغاز شد که در آستانه اردوی سازمان جوانان جبهه مشارکت ایران اسلامی از سوی ایشان در یک مقاله عنوان شد. از آنجا که این نقطه نظرات می تواند دیدگاه های بخشی و یا جمعی و یا اکثریت رهبری جبهه مشارکت باشد پرداختن به آنها خواه نا خواه دارای وزن و اعتبار خود است. بویژه آنکه انتشار این مقاله همزمان بود با تشکیل اردوی طیف اقلیت تحکیم وحدت موسوم به اجلاس شیراز که در آن حجت الاسلام منتجب نیا آرایش سیاسی جدیدی را از نیروهای سیاسی در جمهوری اسلامی ارائه داد و همچنین اعتصاب غذای رهبران جبهه مشارکت در دفتر مرکزی این جبهه که بسیاری از شخصیت های سیاسی و نمایندگان مجلس به آن پیوستند و دیدگاه های خود را پیرامون اوضاع کشور بیان داشتند. از جمله شخصیت هائی مانند مهندس سحابی و یا ابراهیم یزدي
بنابراین بحث پیرامون مقاله آقای جلائی پور، درحقیقت بحث پیرامون نقطه نظرات جدیدی است که در جبهه مشارکت ایران اسلامی مطرح است و ادامه گفتگو نیز حوادث مهم ایران و عراق را در بر گرفت. این گفتگو در روزهای شنبه و یکشنبه ششم و هفتم سپتامبر پخش شد.

خدابخشیان: من از آقای جلائی پور که از رهبران جبهه مشارکت است امروز مقاله ای خواندم که در آن فصل عبور از جمهوری اسلامی به یک جمهوری لائیک را مطرح کرده بود. شکست جنبش دوم خرداد و بسته شدن دفتر اصلاحات را آنها هم پذیرفته اند و حالا نگاه آنها هم به خارج از کشور معطوف شده؟

راه توده: من هم این مقاله آقای جلائی پور را که اتفاقا خیلی هم با دقت نوشته و تنظیم شده خوانده ام. ایشان دراین مقاله نه در باره شکست جنبش دوم خرداد به مفهوم جنبش اصلاح طلبی، رفرم و تحول خواهی مردم ایران صحبت نمی کند، بلکه از آن روشی صحبت می کند که ما آن را روش مسالمت آمیز می دانیم وایشان هم بدرستی اشاره می کند که این روش، یعنی روش مسالمت آمیز عبور از این مرحله و دست یابی به تحول و اصلاحات در جامعه و در حاکمیت ایران دارد به نقطه پایان ظرفیت خود می رسد. ایشان هم می نویسد که فشارها از سوی مخالفان اصلاحات در این سالها آنقدر سنگین و فشرده بوده که خواست های مردم که آقای خاتمی با پذیرش و تعهد نسبت به تحقق آنها به ریاست جمهوری رسید نتوانست تحقق یابد و طرفداران اصلاحات در درون حاکمیت نیز نتوانستند به این خواست های مردم پاسخ بدهند.

ایشان در بخش دیگری از مقاله خود مسئله جمهوریخواهی را مطرح می کند، که البته این خواست چیزی نیست که ایشان به تنهائی مطرح کرده و یا برای نخستین بار مطرح شده باشد.

این خواست در جامعه امروز ایران به زبان های مختلف و تحلیل های مختلف بیان شده است، که به آن خواهیم پرداخت. اما آنچه که در باره مسئله اصلاح طلبی و یا خواست و اراده مردم برای تحول در جامعه و در حاکمیت ایران مطرح است و به این بخش از مقاله آقای جلائی پول هم بر می گردد، از نظر ما اینست که شکست و ناکامی عبور مسالمت آمیز برای اصلاحات و نا امید شدن مردم از این روش به معنای آن نیست که مردم دست از خواست های خودشان کشیده اند و یا ریشه های آن بحران سراسری که درجامعه وجود دارد و اصلاح طلبی و تحول خواهی مردم برخاسته از همین بحران است، این رفع و دفع شده و مثلا، دیگر نیاز به ایجاد تحولات در ایران نیست. به این ترتیب بحث بر سر رسیدن يك شیوه عمل به نقطه پایان است. یعنی روش مسالمت آمیز اصلاحات به شیوه ای که در این سالها شاهدش بودیم بسرعت در حال رسیدن به نقطه پایان خود است و خواه ناخواه روش ها و شیوه های دیگری در دستور کار جنبش قرار خواهد گرفت. این نکته ایست که آقای

جلائی پور هم درفصل پایانی مقاله خودش به آن اشاره می کند و اساسا روش مقابله حکومت با اصلاحات و اصلاح طلبان هم خودش بیان کننده نوع و روش مقابله ایست که با آنها باید بشود و آنها خودشان دارند این را به جامعه تحمیل می کنند.

خدابخشیان: اما وقتی ایشان مسئله جمهوری لائیك را مطرح می کند، این به مفهوم پایان امید به امکان اصلاحات به هر شکل از اشکال و روش ها برای حفظ جمهوری اسلامی نیست؟ اینطور احساس می شود که آنها هم به این نتیجه دارند می رسند که اگر بخواهند جمهوری در ایران بماند، نمی تواند این جمهوری، جمهوری اسلامی باشد. در واقع، من از این مقاله احساس می کنم که از بازگشت سلطنت نگرانند.

راه توده: بله! مسئله جمهوریخواهی که ایشان در مقاله خودش مطرح کرده، در واقع هم امروز یک مسئله مهمی است در جامعه ایران. یعنی امروز بخشی از مخالفتی که با حاکمیت در جمهوری اسلامی وجود دارد، درحقیقت دفاع از جمهوریت است که تحت مخالفت با رهبر، با ولایت، با انتصاب و بخش انتصابی صورت می گیرد و همه اینها به مفهوم مخالفت مردم با تمرکز قدرت در یك نهاد است که ما شکل سلطنتی آن را در گذشته دیده ایم و شکل ولایتی آن را هم که درحال حاضر شاهدیم. این ولایت و تمرکز قدرت در یك نهاد و الیگارشی علیرغم همه مقاومتی که مردم در برابر آن می کنند، می خواهد خودش را تثبیت کند و بماند و به همین دلیل هم بیشترین حساسیت از سوی طرفداران جمهوری در ایران نسبت به آن گروهی که شکل ولایتی سلطنت را می خواهند درایران تثبیت کنند وجود دارد. یعنی جمهوریخواهان ایران با این تمرکز قدرت و این نهاد مخالف اند و روز به روز هم اتفاقا بیشتر به آن توجه کرده و آن را بعنوان بازتولید سلطنت مطرح می کنند. در نتیجه بحث جمهوریخواهی در جمهوری اسلامی یك بحث گسترده و جا افتاده ایست و طبعا آقای جلائی پور هم متاثر از همین بحث موضوع را در مقاله خودش مطرح کرده است.

ماجرا اینگونه است که مردم بشدت از این وضعی که در ایران وجود دارد ناراضی اند، هم از نظر اقتصادی و هم سیاسی و ادامه این وضع هم دیگر ناممکن است؛ اما این ناممکن بودن الزاما به این مفهوم نیست که جمهوری برود و سلطنت برگردد. به همین دلیل هم آقای جلائی پور روی مسئله جمهوریخواهی مردم ایران تاکید می کند و همانطور که شما هم بدرستی گفتید، ایشان مسئله رشد نهضت جمهوریخواهی و رهائی از بارمذهبی آن که جنبه سلطنتی هم به خود گرفته را مطرح می کند. در همین بحث و در انتهای مقاله هم این موضوع طرح می شود، البته با اشاره و نه با این صراحت که ما دراینجا در باره آن صحبت می کنیم. ایشان می نویسد، که مردم پس از ناکامی های سالهای اخیر و در مرحله بعد، یعنی در یک گام به جلو برای تحقق اصلاحات این اساس را که بر ولایت فقیه استوار است طرد خواهند کرد. یعنی مردم مجموعه انتصاب، خودسری و یك تنه تصمیم گرفتن و مجموعه از روی سر مردم تصمیم گرفتن را طرد خواهند کرد.

من دراین چند روز اخیر آخرین جلدهای منتشر شده خاطرات اسدالله علم وزیر دربار شاه را می خواندم و نکته برداری هائی هم کرده ام که بصورت مقاله می خواهم بدهم در راه توده چاپ کنند. در همین خاطرات انسان تعجب می کند از اینهمه وجوه تشابه میان آن سالهای ۵۲- ۵۳ و تصمیماتی که شاه به تنهائی می گرفت و حتی به توصیه های علم که با ترس و دلهره آنها را مطرح می کرد هم گوش نمی کرد. واقعا با ترس و دلهره! خودش شب که می رود به خانه و می نویسد که نگران واکنش فردای اعلیحضرت نسبت به فلان توصیه ایست که او کرده. حتی علم چند بار در خاطراتش می نویسد که این وضع قابل دوام نیست و من بشدت نگران آینده ام. خوب؛ علیرغم همه این توصیه ها، شاه با این تصور که آن قدرت و سلطه سالهای ۵۲- ۵۳ برجامعه ابدی است، همچنان می تازد، درحالیکه درست عکس این بود و اتفاقا علم خیلی خوب این نکته را دیده بود. الان هم وضع از نظر ما همین است. یعنی علیرغم آن سلطه ای که جناح راست فکر می کند برجامعه دارد، این آخر خط است و در واقع نشانه شکست. البته، آنها شاید فکر کنند با این وضعی که در جامعه بوجود آورده اند اصلاحات را از ذهن مردم دور کرده و اصلاح طلب ها را قلع و قمع کرده اند، اما واقعیت همانطور که آقای جلائی پور هم می گوید این است که شکست و یا ناتوانی اصلاح طلب ها در حاکمیت به معنای پیروزی مخالفان اصلاحات نیست و نخواهد بود. این درست است که از اعتبار سیاسی و نه انسانی آقای خاتمی در جامعه کاسته شده است و این درست است که مردم نسبت به توان اصلاح طلبان حکومتی برای پیشبرد اصلاحات نا امید شده اند، اما این بدان معنی نیست که از خواست هایشان دست کشیده اند و حالا به مخالفان اصلاحات امیدوار شده اند. خیر! اصلا اینطور نیست. از نظر ما نا امیدی از اصلاح طلبان درون حکومت و اساسا طرفداران و امیدواران اصلاح جمهوری اسلامی همراه بوده است با تشدید نفرت از نیروی مقابل. یعنی مردم پذیرفته اند که اصلاح طلبان نتوانستند و از این نظر شاید از آنها دلخور هم باشند، اما در عوض چندین برابر گذشته از آن نیروی مقابل که نگذاشت اصلاحات پیش برود خشم وکینه جمع کرده اند. به این ترتیب، یکبار دیگر به ابتدای بحث بر می گردیم و آن اینکه شکست اصلاح طلبان و یا نا امیدی از امکان اصلاح جمهوری اسلامی هرگز به معنای خاتمه خواست های مردم برای دگرگونی ساختار حاکمیت در جمهوری اسلامی نیست. ما این را پیروزی جناح راست ارزیابی نمی کنیم. ما وارد مرحله دیگری داریم می شویم که مردم رهبران دیگری را آرزو می کنند و حتی جستجو می کنند. این رهبران ممکن است رهبران مترقی تری باشند و متاسفانه ممکن است رهبران مترقی تری هم نباشند؛ اما قطعا این رهبران غیر مترقی هم از درون جناح راست جمهوری اسلامی جستجو نخواهند شد و آن بحث نگاه به خارج که مطرح است به همین نکته باز می گردد.

رفرم در شکل و نه در محتوا

تصور می کنم در یك یا دو مصاحبه قبلی خدمت شما و شنوندگانتان گفتم که ممکن است کار به جائی برسد که حتی یك رفرمی برای تغییر شکل حاکمیت در بالا صورت گیرد که مردم بسیار هم در ابتدای امر خوشحال شده و از آن استقبال کنند. مثلا روحانیت از ساختار حکومتی کنار گذاشته شود و این دم و دستگاه خسته کننده تبلیغات اسلامی برچیده شود، حضور

بی وقفه آنها در تلویزیون و نماز جمعه و همه آن چیزهائی که می دانید خاتمه پیدا کند. مردم ممکن است خیلی هم از این حادثه استقبال کنند و آن را یك تحول مهم و رفرم اساسی هم ارزیابی کنند، اما حقیقت تلخ اینست که چنین حادثه ای می تواند تحول مثبتی هم نباشد و از زیر و برای منحرف ساختن خواست های اساسی و اقتصادی و اجتماعی مردم ایران سازمان داده شده باشد. این تجربه در گذشته هم وجود داشته است. مثل ماجرای ظهور رضاخان و جمع کردن سفره جنبش آزادیخواهی مردم و انقلاب مشروطیت. به این ترتیب می تواند نظامی به ایران تحمیل شود که با آمدن آن شکل حکومت تغییر کند، اما ماهیت و سمت گیری آن خیر و پس از مدت کوتاهی در به همان پاشنه ای بچرخد که اکنون می چرخد، با این تفاوت که حالا بجای فلان روحانی، فلان مکلا بنشیند. ما در سودان، در پاکستان و در این کشورهای همسایه نمونه های تاریخی متعددی در این باره داریم.

خدابخشیان: جالب است که امروز نیروهای مذهبی از جمهوری اسلامی خسته و نا امید شده و منتظر حادثه اند. واقعا منتظر چه حادثه ای هستند؟

راه توده: هر حادثه ای امکان وقوع دارد. ما هم شاهدیم که نقطه نظرات جدیدی در میان اصلاح طلب ها مطرح است و حتی نگاه به خارج از کشور هم، البته نه نگاه به دخالت امریکا، بلکه به نیروهای تحول خواه در خارج از کشور و یا کشاکش های میان اروپا و امریکا و یا حمایت های سازمان های بین المللی. آقای جلائی پور هم اتفاقا در مقاله خودش برخی از همین نقطه نظرات را مطرح می کند، مثلا به طرفداران جمهوری لائیك اشاره می کند. ایشان با آنکه آدم مذهبی است و خانواده اش جزو خانواده قربانیان جنگ است و نمی تواند مخالف جمهوری اسلامی باشد، این گرایش به سمت یك جمهوری رها از فشارهای مذهبی را مطرح می کند و حتی بعنوان هشدار می گوید این واقعیت را ببینیم.

در مجموع، آنچه که ایشان نوشته، همانطور که من بارها در گفتگو با شما روی آن تاکید کرده ام، اینست که هر گام که مخالفان اصلاحات جلو آمده اند و آن را برای خود پیروزی ارزیابی کرده اند، مردم عملا به این یقین نزدیك شده اند که تحول در ایران و در حاکمیت جمهوری اسلامی به آسانی ممکن نیست و با هر یك از این گام ها، ما به سمت یك تکان بزرگ برای یك تحول بزرگ نزدیك شده ایم. حالا شرایط جهانی، شرایط منطقه، اوضاع داخل کشور تمام اینها می تواند تاثیرات خودش را داشته باشد؛ اما در اینکه تحول اجتناب ناپذیراست تردید نیست، در اینکه حاکمیت به شکل کنونی نمی تواند ادامه پیدا کند، دراین هم تردید نیست، اما در اینکه تحول بصورت مسالمت آمیز در جمهوری اسلامی امکان پذیراست حالا دیگر بسرعت تردیدها در حال شکل گیری است و همین نکته هم در مقاله آقای جلائی پور منعکس است. البته معنای این ارزیابی هم این نیست که فردا قیام مسلحانه در ایران خواهد شد، بلکه شرایط نشان می دهد که تکان های بزرگ تر و اشکال جدی تر را جنبش در آینده به خود خواهد گرفت. برای آنکه دقیقا بدانیم که وضع حاکمیت به شکل کنونی قابل دوام نیست، جالب است که به یکی دیگر از بخش های این مقاله آقای جلائی پور استناد کنیم که می نویسد، ممکن است در آینده آنها با خیال حذف رقیب از صحنه خودشان ادای دوم خردادی در آورند. یعنی مطبوعاتی را به سبك دوم خرداد منتشر کنند، برای مدتی سر کیسه مالی را شل کنند و از فشارهای مذهبی و فرهنگی به مردم هم بکاهند تا موج از سرشان بگذرد و دوباره سراز نوع روزی از نو شروع کنند به تاخت وتاز. و باز آقای جلائی پور در همین بحث هم بدرستی می نویسد که علیرغم همه این تلاش های محتمل، مخالفان اصلاحات فراموش می کنند که اعتماد عمومی مردم از آنها سلب شده و این سلب اعتماد با شکست اصلاح طلب های درون حکومتی می رود تا به سلب قطعی اعتماد مردم نسبت به حاکمیت بیانجامد. یعنی شکست امید مردم نسبت به آقای خاتمی و یا بخش همراه ایشان درحاکمیت، واریز نیرو برای جناح مقابل فراهم نکرده، بلکه برعکس، این نا امیدی نفرت را دوبرابر و اعتماد عمومی را سلب کرده است.

خدابخشیان: جلائی پور از ایستادگی مدنی و مقاومت مدني صحبت می کند. چه نوع مقاومتی منظورایشان است؟

راه توده: به نظر ما این اصطلاحات و مفاهیم دیگر بار گذشته را ندارد و با شرایط کنونی در جامعه هم همخوانی ندارد. بتدریج باید شعارها و مفاهیم جدیدتری را به میدان آورد. منظورم آن برداشتی است که تاکنون از مقاومت مدنی بوده است. حالا دیگر تحصن ملی، اعتصاب عمومی، مقاومت منفی مردم و تحریم حاکمیت و این نوع مسائل مطرح است. حتی ما شاهدیم که همین روزها دیگر بیم و هراسی برای طرح مسئله تحریم انتخابات آینده در صورت ادامه وضع موجود وجود ندارد. در این رویکردها، البته شرایط بین المللی و منطقه موثر است و تردید نیست که از این شرایط هم باید به سود مصالح ملی و ایجاد تحول در حاکمیت و جامعه ایران استفاده کرد. بنابراین توجه به مسائل جهانی هم معنایش این نیست که ارتش امریکا را به ایران دعوت کنیم، بلکه استفاده ملی از شرایط بین المللی و منطقه ای مطرح است.

خدابخشیان: آیا این فشار خارجي به جمهوری اسلامی می تواند باعث یک تحول مهم در ایران شود؟

راه توده: ببینید! اصلا فشار خارجی به آن مفهومی که در گذشته مطرح بود، دیگر مطرح نیست و معنای گذشته خودش را هم ندارد. ترس از فشار خارجی دیگر محلی از اعراب ندارد، زیرا این واقعیت اکنون وجود دارد. در منطقه ما یك حوادثی اتفاق افتاده و یك نیروهائی حضور پیدا کرده اند و تحولاتی پشت سر هم در حال وقوع هستند که بدون تردید مملکت ما و حاکمیت ایران متاثر از آن خواهد بود. بنابراین مسئله این نیست که فشار از خارج می آورند و یا نمی آورند- که قطعا هم می آورند- بلکه شرایط منطقه و ایران از این حضور و ازفشاری که در سطح منطقه و جهان وجود دارد متاثر است. ممکن است آقایان فکر کنند با این نیروی فشار وارد مذاکره خواهند شد، اما همین کنار آمدن همن مستلزم قبول و پذیرش پاره ای تغییرات است که خود این تغییرات شمایل کنونی جمهوری اسلامی را بهم خواهد ریخت. یعنی اگرپس از قتل و کشتار سیاسیون و مردم به استقبال این مذاکره بروند که دیگر نام این مراجعه است و نه مذاکره. دراینصورت همه چیز را باید بدهند و این خودش یعنی سقوط کامل سیاسی و پایان

عمر حوزه های شیعه در ایران. چون دیگر نه تنها آبروئی باقی نمی ماند برای روحانیت، بلکه فروپاشی از درون خودشان بسرعت شکل خواهد گرفت و کودتا پشت کودتا شروع خواهد شد. شکل دیگر این مراجعه آنست که تن به واقعیات داده و از موضع ملی بخواهند وارد مذاکره شوند، که دراینصورت هیچ راهی جز همراه شدن با اصلاح طلبان و جلب حمایت مردم نخواهند داشت. بنابراین، اندیشه مصالحه و مذاکره با امریکا هم مستقیما متاثر از تصمیمات و جهت گیری های داخل کشور است.

می بینید که ما در چه شرایطی در داخل و منطقه قرار داریم و چگونه تحول گریز ناپذیراست. به این ترتیب و با توجه به تغییراتی که در منطقه بوجود آمده و متاثر از حوادث افغانستان و عراق و دیگر همسایه های ایران، تحولات در ایران نمی تواند متاثر از این واقعیات نباشد و حاکمیت سود و زیان خود را در این واقعیت ارزیابی نکند. همانطور که مخالفان اصلاحات روی این واقعیات حساب می کنند، فشار به حاکمیت از سوی طرفداران اصلاحات و تحولات هم باید روی این واقعیت متمرکز شود و روی آن حساب کنند.

البته، این واقعیت منطقه ای، در عین حال می تواند به ضرر ایران تمام شود و موجودیت کشور را هم با خطر جدی روبرو کند. در اینجا هم ما نظرمان مثل همیشه اینست که مردم ایران بدون حل مسئله حاکمیت درجمهوری اسلامی نمی توانند کشور و خود را از خطر خارجی مصون نگهدارند و همانطور که بارها در گفتگو با شما گفته ام، وظیفه ملی مردم ایران، امروز حل مسئله حاکمیت است. این گرهی ترین مسئله است. من بویژه در یکسال گذشته بارها روی این نکته تاکید کرده ام، حتی درهمین مسئله اتمی که امروز مطرح است. در این مورد هم پیش از آنکه سود و زیان تکنولوژی هسته ای مورد بحث باشد، مسئله حاکمیتی که به این تکنولوژی می خواهد مجهز شود مطرح است.

داشتن سلاح اتمی هیچ عیبی ندارد، اما در اختیار چه حاکمیتی؟

خدابخشیان: واقعا سلاح اتمي دارند؟ اگر داشته باشند و کشف شود، شما بعنوان چپ چه نظری خواهید داشت؟

راه توده: من با صراحت نظر توده ایها را دراینجا بیان می کنم و آن اینست که داشتن تکنولوژی هسته ای و حتی سلاح هسته هیچ عیبی ندارد. نه تنها عیبی ندارد، بلکه ما از آن دفاع هم می کنیم. مگر اسرائیل ندارد؟ مگر پاکستان ندارد؟ چرا ایران نباید داشته باشد؟

بنابراین، ما هم مثل بقیه میهن دوستان ایران مخالف تکنیك و داشتن سلاح اتمی نیستیم، اما سئوال اینجاست که این تکنیك و سلاح می خواهد در دست و در اختیار چه حاکمیتی باشد و چه نظارتی برآن وجود دارد. بنظر ما بحث پیرامون سلاح اتمی از اینجا آغاز می شود و نه این که ایران این سلاح را دارد و قایم کرده و یا نکرده و با سازمان انرژی اتمی همکاری کرده و یا نکرده است. مثل ماجرای نفت. استخراج نفت و پول نفت خوب است، اما زمانی که توسط یك حکومت ملی و تحت کنترل افکار عمومی و با یك سیاست شفاف و روشن در خدمت آبادانی کشور قرار بگیرد، نه آنکه آقازاده ها بنشینند سر چاه نفت و پول به جیب بزنند و یا بدون هر نوع اطلاع مردم پول نفت به جیب این روحانی و یا آن روحانی منطقه ریخته شود، خرج جنگ بوزنین شود، خرج سپاه محمد در افغانستان شود، بریزند به جیب امثال گلبدین حکمتیار در افغانستان، خرج القاعده کنند، مجلس اعلا برای عراق درست کنند و یا در ماجراجوئی های مختلف جهانی و یا در همین لبنان آن را خرج کنند. به هیچکس هم حساب پس ندهند که این درآمد نفت را چه کرده اند و چرا حساب و کتاب آن را به مردم پس نمی دهند.

اتفاقا، این همان وضعی است که در زمان شاه بود و مردم علیه آن قیام کردند. شما کتاب خاطرات علم را ورق بزنید. فصل به فصل به مسئله نفت و خریدهای نظامی شاه از پول نفت و یا بخشش این پول به این و آن برخورد می کنید. پادشاه یونان را مردم سرنگون می کنند شاه دستور می دهد یواشکی به او پول برسانید، پادشاه افغانستان سقوط می کند، شاه دستور می دهد مقرری ثابت به او پرداخت کنید، پادشاه اردن هواپیما می خواهد شاه دستور می دهد تعدادی از هواپیماهای ایران را به او ببخشند، فاضلاب لندن خراب شده شاه دستور می دهد از پول نفت یواشکی به طرح فاضلاب لندن پول بدهند. همینطور بگیرید و بروید جلو. انگار این چاه های نفت در ملك پدری ایشان پیدا شده و ایشان حق دارد هر طور که خواست پول فروش آن را خرج کند.

درست همین وضع در حاکمیت کنونی جمهوری اسلامی مطرح است. یعنی آنموقع به فلان پادشاه سرنگون شده شاه کمك می کرد، حالا آقایان این پول را به جیب فلان روحانی لبنان که ما ۲۰ و چند سال است درگیری آنجا هستیم می ریزند. دیروز به شاه افغانستان می دادند امروز به شیخ یاسین در لبنان می دهند. و یا به فلان گروه مسلح افغان و یا انواع سازمان های تروریستی؛ و به هیچکس هم حاضر نیستند حساب پس بدهد. شما ببنید ٦ سال است هر چه فشار می آورند که بابا بیائید توضیح بدهید با این ثروت ملی چه می کنید؟ چرا قراردادهای نفتی را پنهان از مجلس می بندید؟ آقا، نمی خواهند توضیح بدهند!

زمان شاه از هر معامله ای چند درصد را به حساب بنیاد پهلوی و بانك سپه و بانك رفاه می ریختند تا شاه دستور خرج آن را بدهد و یا از آن برداشت کند، حالا آن را به حساب ۱۰۰ رهبری و یا کمیته امداد و دیگر نهادهای وابسته به نهاد رهبری و سازمان تبلیغات اسلامی و دیگر نهادها می ریزند و یا در در سرخس واعظ طبسی و آقازاده هایش سر لوله های گاز را گرفته اند دستشان و تازه انحصار چند در صد از صدور نفت را هم دراختیار دارند.

به این ترتیب، سلاح اتمی هم مثل پول نفت خوب است، اما دراختیار کی؟ و تحت نظارت کی؟ و در خدمت چه هدفی؟

بحث از اینجا شروع می شود. از قدرت بدون نظارت که اگر سلاح اتمی هم داشته باشد دیگر غوز بالا غوز می شود. حاکمیتی که با مردم خودش چنان رفتاری را دارد که

شاهدیم و برای رای و نظر مردم خودش اینقدر اعتبار قائل است که شاهدیم، حالا اگر شاخ اتمی هم داشته باشد طبعا می تواند مضر باشد. باز هم بر می گردیم به ضرورت حل مسئله حاکمیت در کشور و در جمهوری اسلامی. اگر حاکمیت یك حاکمیت ملی و زیر نظارت نهادهای انتخابی باشد، سلاح و تکنیك اتمی هم می تواند در خدمت مردم و منافع ملی کشور باشد، در غیر اینصورت سلاح اتمی هم می شود مثل ماجرای نفت و لبنان و افغانستان و عراق و حادثه جوئی های تروریستی و جایزه ۲ میلیون دلاری برای کشتن سلمان رشدی و بقیه مسائلی که همه می دانیم.

اگر این مشکل را حل نکنیم، فردا، آقای شاهرودی هوس می کند اسلام خودش را با بمب اتمی به لبنان و عراق صادر کند.

خدابخشیان: اینطور که کارشناسان می گویند، جمهوری اسلامی سعی میکند با برگ اتمي مذاکره کند.

راه توده: ما تصور نمی کنیم مسئله تکنیک اتمی تا این حد در جمهوری اسلامی پیش رفته باشد که حالا با عقب نشینی و یا توقف در ادامه آن یك امتیازی بتوانند از امریکا و یا اروپا بگیرند و مثلا آن را بدهند و موافقت و سکوت در برابرسرکوب خونین جنبش مردم را بگیرند.

شرایط ایران و منطقه هم به گونه ای نیست که حتی اگر چیزی هم برای دادن داشته باشند، بتوانند بدهند که امتیازی بگیرند. می بینید که در این یکی دو سال اخیر خیلی هم تلاش کردند که چیزهائی را بدهند و وارد معامله شوند، اما شاهدیم که نتوانستند امتیازی بگیرند. اتفاقا این وضعیت هم جالب است. اگر پس از سرکوب جنبش بروند پای معامله، که هرچه را داشته اند – مثل مشروعیت و حمایت مردم از نظام و حتی حمایت مذهبي- را از دست داده اند و دیگر چیزی نمی ماند که بدهند و معامله کنند. اگر هم در وضعیت موجود بخواهند امتیازی بدهند که تحت فشار و در منگنه جنبش و نداشتن مشروعیت قرار دارند و هیچ دولت عاقلی به چنین جریانی امتیاز نمی دهد.

همین است که پا در هوا و معلق در فضا حرکت می کنند. در همین مورد هم، در آستانه کنفرانس سازمان انرژی اتمی در وین وزیر خارجه گفت که بند الحاقی را امضاء می کنیم و فقط تضمین هائی را می خواهیم. این یعنی پذیرش ذلت، و طبیعی هم هست، زیرا وقتی حاکمیتی نخواهد با مردم خودش بسازد و به آنها امتیاز بدهد، ناچار است به قدرت خارجی امتیاز بدهد و با آن بسازد که بماند و در نتیجه کارش کشیده می شود به همینجا که وزیر خارجه تحت هدایت رهبر جمهوری اسلامی کشیده شده است. گفته ما حاضریم تحت شرایط و با قبول تضمین هائی این ماده الحاقی را امضاء کنیم. ترجمه ساده این سخن هم یعنی اینکه شما تضمین کنید که اگر چیزی هم در ایران پیدا کردید سرو صدا و جنجال جهانی بپا نکنید و با هم دیگر همکاری کنیم و از بین ببریم. ما این سخنان وزیر خارجه را اینطور می فهمیم. در حالی که اگر شفاف با مردم مسئله را درمیان گذاشته بودند و حمایت قطع مردم را هم پشت سر داشتند که این فقط در صورت قبول رای و اراده مردم ممکن است، دراینصورت می توانستند بگویند داریم که داریم و باج هم نمی دهیم. اما حالا این ذلت را می پذیرند زیرا حمایت ملی را ندارند. البته می دانید که کنفرانس انرژی اتمی هم تشکیل شد و التیماتوم هم صادر کرد که خود این هم نشان داد وقتی حکومتی حمایت ملی را با خود ندارد، قدرت خارجی چگونه با او رفتار می کند.

بنابراین، آقایان در شرایطی نیستند که امتیازی بدهند و یا امتیازی در این باره بگیرند، بحث من هم بر سر این نیست که ایران باید تکنیک اتمی داشته باشد و یا نداشته باشد و یا سلاح اتمی برای ایران مفید است و یا نیست؛ موشك شهاب در ایران باید تولید بشود و یا نشود، تولید تانك در ایران خوب است و یا بد است؟ بحث من اینست که این تانك، این موشك و این تکنیك و حتی سلاح اتمی در اختیار چه حکومتی است و از حاکمیت چه طبقه ای در ایران می خواهد دفاع بکند؟ اگر این تکنیك و این وسائل بخواهد از حاکمیت آقای شاهرودی و مرتضوی و واعظ طبسی و رفسنجانی و عسگراولادی و موتلفه اسلامی و فدائیان اسلام و علی اکبر ناطق نوری و حاکمیت مشتی دلال دفاع کند، قطعا این به سود منافع ملی ما نیست. اینها علیه مردم ایران عمل می کنند، روبروی مردم صف کشیده اند و ثروت کشور را به جیب زده اند. سلاح اتمی اگر بخواهد از حاکمیت این آقایان دفاع کند و درخدمت ادامه ماجراجوئی های منطقه ای و جهانی قرار بگیرد قطعا دودمان ملی ما را برباد خواهد داد.

خدابخشیان: شاید با دیدن سرانجام صدام حسین در عراق فکر می کنند اگر سلاح اتمی داشته باشند آن سرنوشت را پیدا نخواهند کرد و سد راه استراتژی امریکا در منطقه خواهند شد.

راه توده: اینگونه نمی شود مسائل را دید. آنچه که درعراق می گذرد و یا در عراق روی داده است، در کلیت خود بخشی از یك استراتژی جهانی است، این استراتژی هم با خواست این و یا آن حاکم در این و یا آن کشور متوقف نمی شود. اگر این استراتژی بخواهد تغییر کند آنوقت باید انفجاربحران در خود امریکا را بپذیرند. این استراتژی برخاسته از نظام حاکم بر امریکا و جهان سرمایه داری است و قطعا به این آسانی هم متوقف نخواهد شد و پیش خواهد رفت. ما نمی توانیم به این و یا آن عقب نشینی تاکتیکی دلمان را خوش کنیم. این که درکجا متوقف خواهد شد، که قطعا هم خواهد شد، این با یك تحول عظیم در خود امریکا و درجهان امکان پذیر است، نه با تکنیك هسته ای ایران و چهارتا انفجار در عراق. این استراتژی با حادثه جوئی در عراق متوقف نمی شود، همانگونه که درجنگ دوم جهانی نشد. بحران اقتصادی اواخر دهه ۲۰ و تمام دهه ۳۰ در امریکا و اروپا را به یاد بیآورید. سرانجام آن بحران که به قیمت جان دهها میلیون انسان و ویران ناشی از جنگ دوم تمام شد، حل شد اما بشکلی که از درون جنگ دوم جهانی دو قطب قدرت در جهان بیرون آمد. در نتیجه توقف این استراتژی مستلزم تحول در داخل خود امریکا، در جنبش های اجتماعی در خود امریکا و در کشورهای اروپائی است. نظامی که با دلار حکومت می کند و تمام روابط و عواطف مردم به دلار وابسته شده، چطور ممکن است دست از آن استراتژی بردارد که ادامه هستی اش به آن وابسته است؟ رحم و مروتی مطرح نیست. شما به همین جمهوری اسلامی نگاه کنید، مگر رحم و

مروتی در آقایانی که مملکت را چاپیده اند وجود دارد؟ شما ببینید با مردم و با هم اندیشان مذهبی خودشان که سالها حتی با آنها دوست و هم کاسه بوده اند، حتی در زندان با هم بوده اند، ببینید چه می کنند. این کارها را برای اسلام نمی کنند، برای پول می کنند. حالا این را تعمیم بدهید به جامعه و قدرت برتر نظامی امریکا و نتیجه بگیرید. آیا سرمایه داری امریکا امروز می آید مقداری از سود خود به نفع بیمه های اجتماعی بگذرد؟ آیا بیمه های بیکاری را افزایش می دهد؟ کمك هزنیه مسکن مردم را بالا می برد؟ خیر! امروز نمی کند؛ شاید فردا بکند، اما آن فردا هم فقط زیر فشار خود مردم امریکا ممکن خواهد بود و آن عقب نشینی هم طبعا توام با عقب نشینی و پایان این استراتژی که ما در باره آن صحبت می کنیم همزمان خواهد شد. بنابراین تا تغییرات در خود امریکا و در قلب نظام سرمایه داری بوجود نیآید و تا مقاومت خود مردم این کشورها شروع نشود، این استراتژی تغییر نمی کند. نه تنها تغییر نمی کند، بلکه ممکن است مثل جنگ دوم جهانی روبروی هم صف بکشند و با هم بجنگند. ما هیچ بعید نمی دانیم که در آینده و در یك حمله برق آسای نظامی بخش هائی از تاسیسات اتمی مثلا فرانسه را از بین ببرند تا برتری و انحصار سلاح اتمی را در امریکا متمرکز کنند. حتی در جریان بحث های مربوط به حمله نظامی به عراق، ما فکر می کردیم ممکن است علیه فرانسه در آب های آزاد دست به چنین اقداماتی بزنند. این ساختار، یعنی ساختار اقتصادی امریکا امروز چنین استراتژی را به جهان تحمیل کرده است و تا تغییر آن ساختار این استراتژی دنبال می شود. ما اینطوری می بینیم ماجراها را.

بنابراین، هرگز نباید مانند بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی روز به روز سیاست تعیین کرد و استراتژی سیاسی و درك روند عمومی جهان را با بازی های سیاسی اشتباه گرفت.

چگونه موج را از سر خودمان بگذرانیم؟

حالا این پرسش بدرستی می تواند مطرح شود، که با وجود این استراتژی و تحرکات نظامی که در نقطه به نقطه مرزهای ایران جریان دارد ما چگونه می توانیم منافع ملی ایران را حفظ کنیم و از کشورمان دفاع کنیم؟ چگونه سر خودمان را دولا کنیم که این موج سر ما را نبرد؟ ما چنین دغدغه ای را در مخالفان اصلاحات نمی بینیم. شما شاهدید که اتفاقا آنها فکر می کنند اگر به ایران حمله ای بشود و جنگی در بگیرد آنها از آب گل آلوده ماهی آرزو را گرفته و دست به قتل عام سیاسی خواهند زد. با ماجراهای بزرگ جهانی به همین سادگی برخورد می کنند و از نوك بینی شان آنطرف را هم حاضر نیستند ببینند. متاسفانه همین طیف هم قدرت اجرائی و تعیین کننده را در حاکمیت دراختیار دارد. با همین نگرش آنها بزرگترین فرصت ها را در افغانستان از دست دادند، در مورد عراق هم همینطور است و در مورد تکنیك هسته ای هم همینگونه پیش می روند. روز به روز سیاست تعیین می کنند و در هر موردی پیش از آنکه به منافع ملی ایران فکر کنند، به حفظ منافع و یافتن راهی برای یك روز بیشتر در حاکمیت بودن فکر می کنند و به همین دلیل هم به انواع ماجراجوئی ها دست می زنند. توجه داشته باشید که بحث بر سر آن جریانی است که قدرت را دراختیار دارد، والا ما در همین مجلس هم شاهدیم که کسانی مثل این خانم کولائی و یا آقای میردامادی در گرهی ترین مسائل جهانی خیلی استراتژیك تر حرف می زنند و نظر می دهند، اما متاسفانه قدرت اجرائی دراختیار این افراد نیست، بلکه دراختیار آن بخش دیگر حاکمیت است. همان بخشی که در هر حادثه و رویدادی به فکر تصفیه حساب درون کشوری و کشت و کشتار و قتل و اعدام است، چرا که از بیم خلع قدرت خواب ندارد.

علیه شورای حکومتی عراق و یا متحد آن

خدابخشیان: فکر می کنید جمهوری اسلامی برای نفوذ در میان شیعیان عراق و تبدیل کردن آن به پلی برای مذاکره با امریکا با شورای حکومتی عراق کنار خواهد آمد؟ و یا برعکس علیه تثبیت این شورا عمل خواهد کرد، شیعیان را علیه امریکا تحریک خواهد کرد و ما در آینده هم شاهد این نوع عملیات انتحاری در نجف و یا بغداد خواهیم بود؟ یک احتمال دیگر هم هست! فکر نمی کنید این شورا روی جمهوری اسلامی تاثیر بگذارد؟

راه توده: ابتدا من خدمت شما بگویم که این عملیاتی که در نجف و در مقابل سازمان ملل در بغداد انجام شد انتحاری نبود. عمل انتحاری یعنی آنکه انفجار ایجاد می کند از جان خودش هم مایه می گذارد، درحالیکه در ماجرای نجف و انفجاری که مقابل حرم حضرت علی درست کردند و در آن آیت الله حکیم کشته شد هیچیك از آنها که این جنایت را مرتکب شدند کشته نشدند. اتومبیل حاوی بمب را بردند گذاشتند مقابل درخروجی حرم، خودشان در رفتند و مردم را کشتند. درست مثل دو انفجار بزرگ حزب جمهوری اسلامی و دفتر نخست وزیر در تهران.

نکته بعد اینست که امریکا با مسئله شیعیان درعراق تاکنون کنار آمده است. آنچه بنظر ما مسلم است، اینست که کشورهای محور به رهبری امریکا، مجبور شدند پس از اشغال عراق واقعیاتی را بپذیرند و زیر فشار این واقعیات و برخلاف میل و برنامه ای که از قبل داشتند، سرانجام تن دادند به تشکیل این شورای حکومتی که اکنون در عراق دولت تشکیل داده است. بنابراین، این شورا شکلی است که واقعیات جامعه عراق به امریکا و انگلستان تحمیل کرد. مانورهای مختلفی در ترکیب این شورا اعمال شده که از نظر ما برای امریکا اجتناب ناپذیر شد، همانطور که برای نیروهای شرکت کننده دراین شورا هم این ترکیب اجتناب ناپذیر شد. از جمله مانورهائی که امریکا کرده و نرمش هائی که شیعیان نشان داده اند، حضور نمایندگان گرایش های مختلف مذهبی شیعیان، از جمله مجلس اعلا در ترکیب شورای رهبری عراق است. آنچه که در ورای این مانورها و ترکیب شورای حکومتی عراق باید به آن توجه کنیم اینست که شیعیانی که نمایندگان آنها در شورای حکومتی عراق حضور پیدا کرده اند، در دوران پس از سقوط صدام حسین آیا تقلید کردند از جمهوری اسلامی؟ و یا اینکه استفاده کردند از تجربه جمهوری اسلامی. بنظر می رسد که آقای حکیم که کشته

شد و برادر ایشان که در شورای رهبری عراق حضور دارد و حالا هم جانشین برادر خود شد در مجلس اعلا، پیش از آنکه تقلید از جمهوری اسلامی کرده باشند، از تجربه جمهوری اسلامی استفاده کردند. به همین دلیل است که آنها برخلاف آنچه که درجمهوری اسلامی شاهدش هستیم، در شورای حکومتی عراق نشستند در کنار کمونیست های عراق، نشستند در کنار رهبران کردهای عراق، نشستند در کنار ملی مذهبی های عراق مانند آیت الله بحرالعلوم و همینطور نشستند درکنار ملیون عراق. یعنی خیلی عاقلانه از راه و روش رهبران جمهوری اسلامی فاصله گرفتند و یگانه راه نجات عراق و حفظ کشور را در پذیرش همکاری با همه نیروهای دیگر و در یك جبهه دانستند. واقعیت کنونی عراق، نقش سازمان ملل متحد و اهمیت تقویت آن در عراق را، مصوبه های این سازمان پس از اشغال عراق و سقوط صدام را پذیرفتند. یعنی پیش از آنکه مثل رهبران جمهوری اسلامی به این و آن بپرند و سازمان ملل را نوکر امریکا و فلان کس را طرفدار صهیونیست ها و یا کمونیست ها را ملحدین اعلام کنند، قبول کردند که مصوبه های سازمان ملل را در باره وضعیت کنونی عراق بپذیرند و در کنار هم و به کمك هم نقش و حضور سازمان ملل متحد را در برابر نیروهای اشغال کننده عراق تقویت کنند. شما ادامه اشتباهات جمهوری اسلامی را حتی در تبلیغاتی که باصطلاح برای تشویق مقاومت در برابر نیروهای اشغال کننده می کند می بینید. یعنی جدا کردن مردم عراق از هم و دنبال کردن سیاست خودی و غیر خودی در عراق. شما شاهدید که در هر خبری که از تظاهرات و یا مخالفت های مردم عراق در برابر نیروهای اشغالگر پخش می کنند، بلافاصله یک پسوند شیعه هم به آن اضافه می کنند. یعنی مقاومت شیعیان، تظاهرات شیعیان و یا فلان اقدام شیعیان علیه اشغالگران و یا امریکا و این غلط ترین روش و اندیشه است، چرا که صف واحد مردم عراق را برای دفاع از هویت ملی خودشان از هم متلاشی می کند و مردم عراق را به سنی و شیعه، به کمونیست و ملحد و مسلمان و متعهد، به ارزشی و غیر ارزشی و همین فاجعه ای که درایران درست کردند تقسیم می کند. درحالیکه از نظر ما مقاومت مربوط به کل مردم عراق است و ما باید از یک مقاومت ملی برای حفظ هویت ملی عراق دفاع کنیم و حمایت کنیم. مردم عراق ابتدا مردم این کشورند و بعد مسلمان اند و درمرحله سوم شیعه اند و یا سنی است، ملی اند و یا کمونیست اند. بنابراین می بینید که روز به روز فاصله شورای حکومتی عراق و حتی مراجع حوزه علمیه نجف از جمهوری اسلامی بیشتر می شود و آنها از این اشتباهات جمهوری اسلامی فاصله می گیرند. نشانه های این فاصله گیری و این استقلال عمل را ما نه تنها از سوی شورای حکومتی عراق، بلکه از سوی آیت الله حکیم هم، علیرغم ارتباط های نزدیکی که با رهبران جمهوری اسلامی داشت شاهد بودیم.

شاید تمایل آقای شاهرودی که خودش را پدرخوانده شیعیان عراق می داند، این بود که از فردای بازگشت آیت الله حکیم به عراق ایشان صبح به صبح به قوه قضائیه در تهران تلفن کند و از آیت الله شاهرودی بپرسد چه باید بکند و ایشان چه می فرمایند؟ و ایشان هم لابد در برنامه اش بود که یك قاضی مرتضوی و چندتا علیزاده هم از میان روحانیون نیمه عراقی و نیمه ایرانی که در قوه قضائیه دارد بفرستد به نجف و بغداد تا همان کاری را بکنند که در ایران می کنند. اینها می توانست تمایلات امثال آیت الله شاهرودی باشد و قطعا بوده و هست، اما آیت الله حکیم و برادرش وقتی بازگشتند به عراق، آن سیاست هائی را اتخاذ کردند که با واقعیات عراق همخوانی داشت و خیلی زود استقلال خودشان را از جمهوری اسلامی شروع کردند، چه در عرصه مذهبی و چه در عرصه سیاسی و حکومتی. یعنی برادرش را بی اعتنا به ادعاهای اولیه رهبران جناح راست جمهوری اسلامی که این شورا را امریکائی اعلام کرده بودند فرستاد به شورای حکومتی عراق و خودش هم با سن و سال جا افتاده ای که داشت ماند در حوزه نجف و از همه مهم تر اینکه با جلب توافق آیت الله سیستانی که مهم ترین مرجع تقلید شیعیان عراق است نماز جمعه را در نجف و بر بالای سر مرقد حضرت علی شروع کرد. شما توجه کنید! نمازی که در نجف و بالای سر حضرت علی خوانده شود از نظر مذهبی اهمیت و اعتبارش خیلی بیشتر از نمازی است که مثلا مشگینی کنار مقبره حضرت معصومه در قم بخواند و یا هاشمی رفسنجانی و جنتی در دانشگاه تهران و یا این دری نجف آبادی با آن سوابق و پیشینه ای که در فتوای قتل های زنجیره ای دارد در شاه عبدالعظیم بخواند و یا حتی نماز و خطبه ای که در مشهد خوانده شود. شاید برای ما این مسائل زیاد مهم جلوه نکند، اما برای آقایانی که مدعی حکومت اسلامی اند، این مسائل خیلی مهم است. شما می دانید که حضرت علی بنیانگذار اولین حکومت شیعه است و نهج البلاغه او تماما دستورات حکومتی است. حالا یك روحانی جا افتاده مثل آیت الله حکیم وقتی بالای مقبره او و در مقر حکومت شیعه، یعنی نجف اشرف خطبه نماز می خواند و درباره اوضاع سیاسی جهان و عراق و یا مسائل دینی مردم نظر می دهد، این دارای وزن و اعتباری است که باحتمال بسیار برای خیلی ها در جمهوری اسلامی قابل تحمل نبود. بازهم توضیح بدهم که نظر من به هیچ وجه این نیست که با این استدلال ها بگویم فلان کس در تهران فتوای قتل حکیم را صادر کرد، خیر می خواهم فقط شرایط را برای شما و شنوندگانتان توضیح بدهم و پیش از اینکه بدنبال قاتل باشیم، گام به گام با تحلیل اوضاع جلو برویم.

به این ترتیب ما با دو پدیده مذهبی و سیاسی درعراق مواجه بودیم و هستیم. یکی حضور برادر حکیم در شورای حکومتی عراق و دیگری وجود وحضور آیت الله حکیم در نجف و بدست گرفتن نبض مذهبی شیعیان عراق. ما دراین مدت نشنیدیم که آقای حکیم در نماز جمعه نجف خطبه ای شبیه خطبه های قم و یا تهران بخواند و یا حرف هائی نظیر این ملاحسنی در اورومیه بزند. برعکس، او بسیار نرم و واقع بینانه شروع به حرکت کرد که بنظر ما این نبود مگر اطلاع دقیق و نزدیك از اشتباهات بزرگ روحانیون در ایران. او شاید بیش از دو دهه در ایران حضور داشت و رسیدن جمهوری اسلامی به قهقرای کنونی را شاهد بود و ما فکر می کنیم با اطلاع از همین اشتباهات بود که او پس از بازگشت به عراق نرفت بدنبال تبدیل سپاه بدر به سپاه پاسداران عراق و یا درست کردن تیم های ترور و یا ربودن دگراندیشان و کشتن آنها و یا درست

کردن گروه های فشار برای حمله به دفاتر احزاب عراقی و یا یورش به مطبوعات و یا حمله به سفارتخانه امریکا و انگلیس و یا پرچم آتش زدن در پایان نماز جمعه نجف. آنها از این اشتباهات فاصله گرفتند. حالا اینکه چقدر می توانستند و یا چقدر بتوانند؟ زنده خواهند بود که بتوانند بقیه راه را بروند و یا نخواهند ماند؟ اینها را دیگر ما نمی دانیم، اما یك نكته را اكنون شاهدیم و آن این که آنها علیرغم حضور طولانی در ایران و مناسباتی که با روحانیون حاکم ایران داشتند و دارند، تقلید نکردند از جمهوری اسلامی و امر بر امثال آیت الله شاهرودی هم تاکنون نشده اند. آنها برخلاف جمهوری اسلامی که از همان اواخر سال ۵۹ شروع کرد به قلع و قمع نیروهای سیاسی و به حاشیه راندن آنها و یا در شورای انقلاب حتی با مذهبیون مکلائی مثل مهندس بازرگان و مهندس سحابی و آیت الله طالقانی جنگ و جدال را شروع کردند، اینها شروع کردند با همین نیروها در عراق و در شورای حکومتی عراق کار کردن.

برگ برنده ای که از کف دادند

با این نگاه به اوضاع عراق، ما نمی توانیم بپذیریم که برگ شیعیان در دست جمهوری اسلامی است و آنها با این برگ خواهند توانست با امریکا معامله و مذاکره کنند. اتفاقا این واقعیات نشان می دهد که برگ شیعیان از دست جمهوری اسلامی خارج شده و ابتکار عمل در اختیار نیروهای محور و شورای حکومتی عراق است. ای بسا، اگر وجه غالب در جمهوری اسلامی این اندیشه ملی مذهبی بود و یا اندیشه ها و روش های آقای خاتمی در ایران حاکم بود، تاثیر جمهوری اسلامی در میان شیعیان عراق بمراتب بیش از امروز بود و آنوقت شاید می توانستیم از برگ برنده ای که در اختیار جمهوری اسلامی است سخن بگوئیم. والا مردم عراق که مثل مردم ایران باندازه کافی ترور و انفجار و قتل و مرگ و اعدام در طول حکومت صدام حسین دیده اند، تسلیم راه افتادن حکومتی برای ادامه این روش، حالا بنام اسلام و یا راه افتادن حمام خون در کشورشان و یا حکومت گروه های ترور طرفدار جمهوری اسلامی نمی شوند. نه تنها نمی شوند بلکه قویا با آن مخالفند. در مورد ترور پسر آیت الله خوئی ما این واکنش را دیدیم. مردم از خطر جنگ شیعه با شیعه می ترسند.

خدابخشیان: واقعا چه کسی فرمان انفجار را داد؟ ما در این گفتگو به این پاسخ خواهیم رسید؟

راه توده: ببینید! ما که اطلاعات دقیقی نداریم که چه کسی این کار را کرد! خوب، روزنامه کیهان بلافاصله نوشت امریکا و صهیونیست ها کردند، مثل همه قضاوت هائی که همیشه می کند. ممکن است امریکا هم کرده باشد، ولی ما سندی نداریم که این را ثابت کنیم. یا ممکن است بگویند، نخیر، جمهوری اسلامی خودش کرد و این موتلفه چی ها کردند. باز هم ما سندی نداریم که این را ثابت کنیم. در نتیجه راه حلی باقی نمی ماند جز اینکه ما ببینیم عواقب و عوارض چنین حادثه و حوادث مشابه آن به سود چه جریانی می تواند در عراق و در منطقه تمام شود، در نتیجه همان جریان می تواند در بوجود آوردن حادثه نقش داشته باشد و یا از آن نفع برده باشد. از اینجا که شروع کنیم. یعنی با تحلیل شروع کنیم و به نتیجه ای تلویحی برسیم.

ما باید ببینیم شبیه این حادثه در عراق، که بدرستی هم از طرف آقای میردامادی در مجلس مطرح شده که ادامه هم خواهد یافت، وقتی در ایران اتفاق افتاد به سود چه جریانی تمام شد و چه نتایجی داشت؟ یعنی باید ببینیم، حزب جمهوری اسلامی که منفجر شد، آقای مهندس بازرگان و ملی مذهبی ها تقویت شدند؟ چنین چیزی نشد. یا این آیت الله های بزرگی مثل آیت الله مدنی، آیت الله صدوقی، آیت الله دستغیب و دیگران و دیگرانی که ترور شدند، باعث شد آیت الله ها و روحانیون روشنفکرتر و ملی و آزادیخواه جانشین آنها شوند؟ اینطور نشد. نه تنها اینطور نشد بلکه کار افتاد بدست امثال مصباح یزدی و رهبری هم افتاد دست آقای خامنه ای که امثال مکارم شیرازی از نظر مذهبی روی سر او قرار دارند. یعنی کسانی ترور شدند که هر کدامشان اگر بودند یك آیت الله طاهری در اصفهان بودند و جمع آنها می توانست اجازه ندهد امثال آیت الله شاهرودی نیمه عراقی نیمه ایرانی به ریاست قوه قضائیه برسد و آن را به فرمانداری نظامی تبدیل کند و یا آقای جنتی در شورای نگهبان هر کار دلش می خواهد بکند و یا این بلا را بر سر آیت الله منتظری بیاورند. و یا انفجار دفتر نخست وزیر و کشته شدن باهنر و رجائی باعث تقویت تاج زاده و نبوی و محمد سلامتی رهبران مجاهدین انقلاب اسلامی شد و یا برعکس به تقویت آیت الله راستی، به تقویت سردار ذوالقدر و امثال محمد رضا باهنر و حسین شریعتمداری ختم شد. ما حاصل آن ترورها و انفجارها را در جمهوری اسلامی می بینیم: تقویت ارتجاعی ترین جریان مذهبی و بالا آمدن ضعیف ترین حلقه انقلاب ۵۷ یعنی همین جریانات مثل موتلفه اسلامی، بقایای سازمان یافته فدائیان اسلام و مدرسه حقانی و بقیه شان که امروز حاکم اند. آن انفجارها و ترورها مصباح یزدی را تبدیل کرد به تئوریسین باصطلاح انقلاب اسلامی و یا چرب ترین لقمه در ایران را که آستانقدس رضوی باشد نصیب آیت الله واعظ طبسی کرد و تولیت مادام العمر آستانقدس رضوی را گذاشت در دامن ایشان و پسرانش. چیزی که در ایران سابقه نداشته است، چرا که ایشان تبدیل شد به جانشین امام رضا در خراسان.

حالا می توانیم برگردیم به نجف و ببینیم حوادثی مشابه آنچه در ایران اتفاق افتاد به سود کیست؟ و چه جریانی را تقویت می کند؟ همانها که از این حوادث سود می برد، می تواند دستشان در ماجرا آلوده باشد. باید دید با این انفجار روحانیونی روشنفکرتر و پر نفوذ تر از آیت الله حکیم جانشین او خواهند شد و یا برعکس؟ همین حادثه ممکن است برای شورای حکومتی عراق هم پیش بیآید. در اینصورت هم باید دید آنها که جانشین خواهند شد در این شورا، بهتر و ملی تر از ترکیب کنونی اند و یا برعکس. هر نتیجه ای از این بررسی بگیریم، در پایان متهمین را می توان حتی در پشت پرده شناسائی کرد.

این تجربه ایست که در جمهوری اسلامی شده و ما هرگز نباید آن را فراموش کنیم. شما ببینید! سه حالت در آن حوادث انفجاری و ترورها در ایران بوجود آمد.

یك اینکه پس از آن ترورها و انفجارها جریان صادق تر و جریان واقع بین تر مذهبی هم که زنده مانده بود به حاشیه رانده شد، مثل بیشتر اعضای این مجمع روحانیون مبارز و یا مجمع محققین حوزه علمیه قم، امثال رهبران مجاهدین انقلاب اسلامی، شخصیت های روحانی مثل منتجب نیا و یا حتی امثال آقای خوئینی ها که زمانی دادستان کل کشور و محرم اسرار آیت الله خمینی بود. می بینیم که چطور این طیف زیر فشار همان جریانی قرار دارند که اگر ترورها و انفجارها روی نداده بود امکان رسیدن آنها به حاکمیت، آنهم به این آسانی و بنام مذهب و دین مردم ممکن نبود.

دوم نتیجه آن حوادث دهه ٦٠ خاتمه دادن به حیات آلترناتیوهای مهمی نظیر آیت الله صدوقی و یا آیت الله مدنی و غیره بود.

سومین نتیجه آن حوادث، خالی شدن صحنه و یا فراهم شدن صحنه برای خیز سازمان یافته و تشکیلاتی همان جریانی است که امروز در بخش انتصابی حاکمیت، در شورای نگهبان، در مجلس خبرگان و در دیگر نهادهای اقتصادی وابسته به نهاد رهبری جای گرفته اند. درحالیکه، در آن سالهای اول انقلاب آنها چنین موقعیتی را نداشتند و اگر آن حوادث اتفاق نیفاده بود هم به این آسانی نمی توانستند دارای چنین موقعیتی شوند. آنها سازمان یافته رقبا را حذف کردند و خودشان آمدند بالا.

آنچه که ما امروز در جمهوری اسلامی شاهدیم حاصل آن انفجارها و تروهاست، که ماجراجوئی های سیاسی و نپختگی های سیاسی هم زمینه را برای آنها فراهم کرد. ما از همان اولین ترور، یعنی ترور آیت الله مطهری باید بلافاصله می فهمیدیم می خواهند انقلاب و جمهوری اسلامی را به کجا ببرند. مثل ترور پسر آیت الله حکیم و یا همین انفجار منجر به قتل آیت الله حکیم که فورا باید بفهمیم می خواهند کار را به کجا بکشانند و چه کسانی در آن نفع و سود دارند!

آن حوادث دهه ٦٠ و بعد هم ادامه جنگ با عراق که آنهم یك توطئه ای همسو با همین ترورها و انفجارها بود، عملا فضای مملکت ما و انقلاب ایران را امنیتی – نظامی کرد. یعنی همانقدر که جنگ شرایطی در ایران بوجود آورد که شما می بینید عده ای از فرماندهان سپاه علیرغم ناکامی ها و شکست های عظیم درادامه جنگ و ادامه سیاست جنگ جنگ تا فتح کربلا و آن عقب نشینی که هاشمی رفسنجانی درکتاب خاطراتش اشاره به آن می کند، بجای آنکه به مردم حساب و کتاب پس بدهند حالا یک چیزی هم طلبکارند و می خواهند حرف آخر را امروز در ایران بزنند. به این تاخت و تازهای محسن رضائی فرمانده کل سپاه در دوران جنگ توجه کنید!

ترورها و انفجارها هم فضای ایران را امنیتی کرد و شما می بینید که این فضای امنیتی چه فاجعه ای را روی دست مردم ایران گذاشته است. از مرگ و قتل و آدم ربائی و شنود تا اتاق خواب علما و سیاسیون شما بگیرید بروید جلو، تا برسید به این که یك برگ روزنامه طرفدار آزادی که در ایران منتشر می شود فورا مهر توطئه امنیتی به آن می زنند و یا همین ماجراهایی که با اعتراف گیری از امثال سیامك پورزند سازمان داده اند، و یا همین اقدام اخیر شورای نگهبان که خودش یك سازمان امنیت مستقل تحت عنوان دفاتر نظارتی در سراسر ایران درست کرده و یا قوه قضائیه که خودش یك سازمان امنیت موازی برپا کرده و یا در هر سازمان و اداره و مدرسه و دانشگاه و کارخانه ای یك دستگاه امنیتی تحت عنوان "حراست" درست کرده اند و یا در دانشگاه ها یك سازمان امنیت تحت عنوان "کمیته انضباطی" درست کرده اند و تازه کار به جائی کشیده که همین روزها به مساجد محلات و کسانی که تحت عنوان بسیجی در آن هستند و ما می دانیم که در میان آنها اوباش محلات حضور دارند اجازه تفتیش ماشین و خانه مردم و کارهای امنیتی را داده اند و کارت هم برایشان صادر کرده اند.

فاجعه ای بنام فضای امنیتی- نظامی

این آن فاجعه ایست که ما بعنوان فضای امنیتی از آن یاد می کنیم و فراتر از آدم ربائی و قتل زنجیره ایست. فاجعه ایست که بی اعتمادی را در سراسر کشورما به یك فرهنگ تبدیل خواهد کرد. شما ببینید، هنوز آلمان ها، حتی دو نسل بعد از جنگ، هنوز خود را در فضای امنیتی احساس می کنند و این نیست مگر فضای امنیتی زمان هیتلر و نازی ها که بخشی از فرهنگ مردم این کشور شد و من فکر نمی کنم در هیچ کجای دنیا مردم این مقدار بسته و بی اعتماد نسبت به دیگری زندگی کنند. این یعنی فضای امنیتی.

و یا زندان هائی که سپاه برای خودش درست کرده و یا دستگاه امنیتی مستقلی که برپا کرده و سلول سفید شکنجه درست کرده و یا وقتی فرمانده سپاه می گوید گردن می زنیم و یا فلان فرمانده بسیج می رود در فلان شهر و سخنرانی تهدید آمیز می کند و وعده کشتار اصلاح طلب ها را می دهد، خوب، این هم یعنی فضای نظامی.

آن انفجارها و ادامه جنگ این دو بخشك را برای انقلاب و جامعه ایران به ارمغان آورد، احزاب سیاسی را از صحنه خارج کرد، زمینه توقف روزنامه ها را به بهانه جنگ و حفظ امنیت فراهم ساخت و الی آخر.

حالا باید دید انفجارها و ترورهای عراق می خواهد سرنوشت این کشور، سرنوشت شورای حکومتی عراق و سرنوشت فضای مطبوعاتی و سیاسی این کشور را هم مشابه جمهوری اسلامی کند؟ ممکن است انگلستان و یا امریکا خواهان یك چنین روندی باشند، اما بدست دیگران. درست مثل جمهوری اسلامی که بدست دیگران و به کام آقایان حکومتیان کنونی تمام شد. آیا فضای سیاسی کنونی عراق که به هر دلیل و تحت شرایط و واقعیات تحمیل شده به نیروهای اشغالگر با فضای سیاسی امروز ایران متفاوت است، مطبوعات آزاد منتشر می شوند و احزاب آزادانه فعالیت می کنند هدف گرفته شده است؟ شورای ائتلافی کنونی عراق هدف است؟ برای پاسخ به همه این پرسش ها ابتدا باید ببینیم چه کس و کسانی نفع می برند. با این تحلیل ما می توانیم به نتیجه گیری در باره عاملین انفجارها وترورها در عراق برسیم. یعنی که ببینیم سود این کار برای کیست؟ به این سئوال باید پاسخ. ما انفجارها در مقابل حرم حضرت علی در نجف و یا در مقابل مقر سازمان ملل در بغداد را اینطور می بینیم و تحلیل می کنیم.

حالا می توان پرسید این تکنیك عظیم در اختیار کیست. می گویند چهار ماشین را همینطور با بمب پرقدرت و جاسازی شده در مقابل درهای خروجی حرم حضرت علی کار گذاشته بودند تا حکیم و نمازگزاران از هر دری که خارج می شوند طعمه انفجار شوند. این امکانات و تکنیك در اختیار کیست؟ مثل ماجرای انفجار حزب جمهوری اسلامی و یا نخست وزیری که مهندسی ابعاد ساختمان، مقاومت آن و تمام جزئیات آن حساب شده و مطابق این محاسبه بمب منفجر کردند تا جای هیچگونه فراری باقی نماند. واقعا چهارتا مجاهد، با چهارتا نارنجك و سه راهی که جمع کرده بودند و نمک و فلفلی که گذاشته بودند توی جیبشان تا به چشم حزب الهی ها در مقابل دانشگاه تهران بپاشند امکان چنان انفجارهائی را داشتند؟

درعراق هم همینطوراست. آیا چهارتا طلبه حوزه نجف که تازه از زیر بار رژیم صدام کمر راست کرده اند چنین امکانی را دارند؟ نیروهای صدام که خودشان دنبال سوراخی برای پنهان شدن می گردند تا سرنوشت پسران صدام را پیدا نکنند امکان چنین حوادثی را دارند؟ به نظر ما خیر!

خدابخشیان: به این ترتیب همه توجهات می رود به ایران و به نقش القاعده در جمهوری اسلامي.

راه توده: من نمی خواهم چنین چیزی را بگویم، چون سندی در اختیار نداریم، اما رفتار و سیاست های جمهوری اسلامی عملا انگشت اتهام را به سمت آنها دراز می کند. همه میدانیم که نیروهایی از ایران وارد عراق شده اند، سپاه بدر را به داخل عراق فرستاده اند، سپاه مهدی که مقتدا صدر درست کرده از بقایای خلع سلاح شده سپاه بدر است و خلاصه به نوعی پای ایران را دارند می کشند به ماجراجوئی هائی که در عراق می شود. ممکن است در این ماجراجوئی ها کسانی از سپاه و یا از ارگان های دیگر جمهوری اسلامی هم در آن نقش داشته باشند و یا از القاعده در آن نقش داشته باشند، و یا در فراهم شدن این تکنیك بمب گذاری کشورهای دیگری هم دست داشته باشند و یا از آن پشت هدایت بکنند این انفجارها را. همه این احتمالات وجود دارد و خطر را علیه ایران هم تشدید می کند. دراینجا و با همه این توضیحاتی که دادم، بازهم می رسیم به همان مسئله گرهی که ما تا مسئله حاکمیت را در جمهوری اسلامی حل نکنیم فاجعه بزرگتر می شود.

شما ببینید! بما چه که سران القاعده در ایران باشند؟ در گذشته چه کردید و چرا آوردید و آنها کجا و توسط کدام ارگان ها آموزش دیدند و یا ندیدند، هرچه بود، این مربوط به گذشته است و قصد باز کردن دفتر آن را هم نداریم، اما حالا چرا آنها را رد نمی کنید. آقا! اگر ریگی به کفش ندارید خوب بریزید بیرون اینها را. در میان آنها قطعا سازمان های جاسوسی غرب هم نفوذ دارند، قطعا درمیان اینها مزد بگیرهای بزرگی مانند حکمتیار افغانی وجود دارند و می توانند با حادثه جوئی های متعدد کشور ما را به کام یك تجاوز نظامی بکشانند. حفظ مملکت مهم است، نه نگهداشتن عده ای که شما می دانید در الجزایر چه فجایعی به بار آوردند و در افغانستان هم همینطور و معلوم نیست فردا که پرونده انفجارهای بیروت و عربستان را باز کنند چه اسنادی از اینها رو خواهد شد. آقا بریزید بیرون! سران القاعده را بیرون نکرده اید و حالا القاعده هم متهم است به انفجار نجف. خوب، خیلی طبیعی است که انگشت اتهام را بسمت ایران دراز کنند. از همه هم خنده دار تر اعلامیه ایست که القاعده به قلم حسین شریعتمداری در تهران منتشر کرده و گفته ما در انفجار نجف دست نداشته ایم و امریکا و صهیونیست ها در آن دست داشته اند. نشر این اعلامیه را واقعا مقایسه کنید با سرمقاله های حسین شریعتمداری در کیهان تا ببینید من چه می گویم.

به این ترتیب است که نمی شود با حضور حامیان و سازماندهندگان القاعده و مجلس اعلای عراق و سپاه محمد و بقیه این ماجراها که الان قوه قضائیه را هم دراختیار دارند ما یك سیاست ملی اتخاذ کنیم. چرا؟ چون اینها اصلا عرق ملی چندانی ندارند. هواهای دیگری در سرشان است.

شعار هم ملاك نیست. شما دیدید که صدام حسین بیش از هر کس در خاورمیانه علیه امریکا شعار داد.

من همین نیمساعت پیش روی سایت بی بی سی یك گزارش جالبی را خواندم که به شما و کسانی که این گفتگو را می شنوند هم توصیه می کنم آن را بخوانند. این گزارش را یکی از کمونیست های عراق که پس از سالها مهاجرت از انگلستان به بغداد سفر کرده نوشته است. این مهاجر سیاسی در پایان گزارش خود می نویسد:" وقتی امروز امریکائی ها را در بغداد می بینم و خوشحالی و رضایت مردم را از سقوط صدام، به این نتیجه می رسم که هیچکس به اندازه صدام، با همه آن شعارهائی که داد به امریکائی ها خدمت نکرد و اینگونه برای امریکا در عراق طرفدار درست نکرد." و شما می دانید که این همان منطقه ایست که در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بیش از هر منطقه دیگری مردم آن از امریکا- حداقل بدلیل حمایتی که از اسرائیل و جنایات آن علیه فلسطینی ها مرتکب می شود- نفرت داشتند. چه شد که آن نفرت امروز تبدیل به قبول حضور نظامی های امریکا در منطقه و در قلب عراق شده است؟ جز سیاست های ضد مردمی و سرکوبگر حکومتی که علیه امریکا شعار می داد اما گلوی مردم خودش را گرفته بود!؟

خوب! این همان وضعی است که اکنون در ایران ما شاهدش هستیم. آقای شاهرودی، آقای عسگراولادی و یا بقیه این آقایان ممکن است خیلی ادعاها داشته باشند، برای استکبار شمشیر هم بکشند و پرچم امریکا را هم در خیابان ها به آتش بکشند، تیراندازی به سفارت انگلستان را هم در تهران ترتیب بدهند، اما ما شاهدیم که در عمل سیاستی را چه در عرصه جهانی و چه در داخل کشور پیش برده و می برند که جز خدمت به امریکا و انگلستان نیست. اگر معیار حرف باشد، شاه هم مدعی سیاست مستقل بود و علم در خاطرات می نویسد که شاه از این ادعاها هم داشت و حتی به امریکا هم ایراد می گرفت که چرا به توصیه های او گوش نمی کند و خودش را در چاله چوله می اندازد، نظیر همین توصیه هائی که هاشمی رفسنجانی به امریکا در نماز جمعه های تهران می کند. اما، آیا شاه درخدمت امریکا نبود؟ البته قصد من مقایسه دو نظام کنونی و نظام قبل از انقلاب نیست، که این خودش یك بحث جداگانه ایست، بلکه می خواستم یك نمونه را ذکر کنم.

به این ترتیب، به صرف ادعا ما نمی توانیم بپذیریم که این و یا آن آقا در راس حکومت با امریکا دشمن است و یا آن که می گوید حل مشکل مناسبات ایران و امریکا را به مجلس

بسپارید و بگذارید دو پارلمان امریکا و ایران وارد گفتگو با هم شوند، پس این نوکر امریکاست. خیر! از نظر ما آن که با ادعای مبارزه با امریکا القاعده را می آورد در ایران، در خدمت امریکا عمل می کند.

خوب. حالا یکبار دیگر باز گردیم به انفجار نجف و این حادثه جوئی ها، که صحبت ما در باره آن بود و سئوال شما هم در همین ارتباط بود. از نظر ما، این درست است که عراق امروز آنقدر تحت کنترل نیست که از انفجار مقابل سازمان ملل و یا مقابل حرم حضرت علی بتوانند جلوگیری کنند، اما این وضع زیاد دوام نخواهد آورد، ضمن آنکه همین امروز هم با استفاده از سیستم های پیچیده اطلاعاتی - اینترنتی و ماهواره ای بسرعت ردپاها را پیدا می کنند و بنظر ما کرده اند. اتفاقا اینکه صدایش را در نمی آورند خطرناك است، اگر می گفتند عاملین را گرفتیم آسوده تر می شد سر بر بالین گذاشت. از نظر ما اطلاعات را بدست آورده اند و پرونده ها را دارند کامل می کنند. مثل ماجرای آن سه گزاشگر سیمای جمهوری اسلامی که در بازداشت امریکائی ها بودند و بالاخره آنها زیر فشار تبلیغاتی جمهوری اسلامی برای درخواست آزادی آنها، مجبور شدند در یك جمله کوتاه و دقیق بگویند " اینها به جرم گزارشگری بازداشت نشده اند، بلکه به جرم کارهای اطلاعاتی دستگیر شده اند" بعد هم آنها را با پرونده اعترافاتشان تحویل نیروهای انگلیسی دادند. چه اطلاعاتی در بازجوئی ها از این سه گزارشگر بدست آمده را نمی گویند اما من یقین دارم که اطلاعات را گرفته اند و در پرونده ایران ثبت کرده اند. این پرونده را که شامل اطلاعات زیادی در باره حوادث بیروت و عربستان و آرژانتین و عراق و افغانستان است درست کرده اند، حتی می سازند و بموقع آن را روی میز سازمان ملل خواهند گذاشت و کسب تکلیف خواهند کرد! زمانی این کار را خواهند کرد که دیگر راه پس و پیشی وجود نخواهد داشت و دورادور ایران هم نیروهای نظامی شان ایستاده است.

خدابخشیان: شما همیشه اشاره به یک رفراندوم در ایران کرده اید و این که امریکا سرانجام نظام ایران با رای مردم تغییر خواهد داد. این پرونده جمع کردن ها برای آن روز است؟

راه توده: من تصور می کنم در آخرین گفتگو یا یك مصاحبه پیش تر خدمت شما و شنوندگان شما گفتم که اعلام رفراندم و همه پرسی زیر نظر سازمان ملل متحد از جمله طرح هائی است که در مورد ایران وجود دارد. لابد می دانید که دو هفته پیش، نماینده ایران در سازمان ملل متحد، یعنی "جواد ظریف" که همراه بقیه سفرای جمهوری اسلامی به تهران فراخوانده شده بود تا هماهنگی هائی در زمینه آینده مناسبات ایران وجهان صورت گیرد، با حضور در کمیسیون امنیت و سیاست خارجی مجلس همین مسئله را طرح کرد. سایت های اینترنتی وابسته به اصلاح طلب ها فقط در چند خط و بسیار کوتاه نوشتند که جواد ظریف در این کمیسیون که پشت درهای بسته تشکیل شده بود، گفته که امریکا طرح همه پرسی در ایران را در دست تهیه دارد. به این ترتیب، آنچه را که ما حدس می زدیم و تحلیل می کردیم، حالا بصورت یك واقعیت و یك هشدار از سوی نماینده ایران در سازمان ملل متحد به اطلاع مقامات ایران و نمایندگان مجلس رسانده شده است. به این ترتیب و برخلاف این جوی که جناح راست می خواهد درست کند و بگوید به ایران می خواهد حمله نظامی بشود، پس بیائید شرایط جنگی در کشور اعلام کنیم، با ایران به گونه ای متفاوت با افغانستان و عراق می خواهند روبرو شوند. توجه داشته باشید که صحبت من بر سر حمله به این و یا آن تاسیسات نظامی و یا اتمی ایران نیست، بلکه من دارم در باره حمله نظامی و اشغال نظامی ایران صحبت می کنم. جناح راست سعی می کند به بهانه اشغال نظامی و یا حمله نظامی به کشور حالت جنگی اعلام کند، و البته بجای جنگ با امریکا هم برود به جنگ مردم و دخل اصلاح طلب ها و نیروهای سیاسی را بیآورد و بعد هم پیغام بفرستد برای امریکا که "بنده آماده بود، فرمان چیست- جان به راه تو سپارم، جان چیست"

دارالخلافه ای بنام قوه قضائیه

به این ترتیب هر مقدار که بیشتر جلوی اصلاحات می ایستند، هر مقدار که مردم را از صحنه سیاسی کشور دور می کنند، هر اندازه که مردم را به امکان تحول در داخل کشور نا امیدتر می کنند، عملا پشت جبهه پیاده شدن طرح رفراندوم امریکائی را بیشتر فراهم می کنند. بحث من نه بر سر بد بودن و یا خوب بودن رفراندوم، بلکه بر سر آن رفراندومی است که امریکا بنام سازمان ملل می خواهد در ایران اعلام کند و خواه ناخواه چنین رفراندومی باید منافع امریکا را تامین کند و نه منافع ملی ما را. والا ما هم کاملا با یك رفراندوم برای تعیین تکلیف بخش انتصابی و ولایتی جمهوری اسلامی توسط مردم موافقیم، اما این خواست ما بکلی متفاوت با خواست امریکاست، درحالیکه جناح راست با مقاومتی که می کند و با ایستادگی که در برابر خواست مردم از خود نشان می دهد عملا در خدمت آن طرح امریکا عمل می کند و این درست همان نکته ایست که به شما گفتم. یعنی علیه امریکا هم ممکن است شعار بدهند، اما آنچه که در عمل می کنند خدمت به امریکاست و ما تردید نداریم که کسانی در جمع آنها حضور دارند که مزد بگیر و مرتبط با سازمان های اطلاعاتی امریکا و انگلیس اند و سازمان یافته عمل می کنند. ازنظر ما این قوه قضائیه الان یك از لانه هائی است که در آن رخنه کرده اند و به سود امریکا عمل می کنند. قوه قضائیه ای که عملا نقش دارالخلافه را پیدا کرده و آقای شاهرودی آن را تبدیل به یك ستاد حکومتی کرده است. در آن سازمان امنیت درست کرده، وزارت خارجه درست کرده، زندان ها را اداره می کند، با کمك سازمان امنیت قضائی کاندیدای نمایندگی مجلس هم درست کرده و می خواهد بفرستد به مجلس آینده و خلاصه یعنی دارالخلافه. همین دارالخلافه امروز در خدمت آن استراتژی امریکاست. ما به ادعاها کاری نداریم، عملی که این دارالخلافه با حمایت همه جانبه رهبر و بیت رهبری می کند همان کاری است که صدام کرد و نتیجه اش بسود امریکاست. امروز گرفتن، بستن، کشتن، قتل کردن، اعدام کردن، تجاوز جنسی به زندانی سیاسی و همه آنچه که از این دارالخلافه شاهدیم جز خدمت به امریکا نیست و همه آنها زمینه اجرای سیاست امریکا و رفراندوم امریکائی در ایران را فراهم می سازد. یعنی مردم را چنان به مرگ گرفته اند که به تب رضایت دهند. یعنی اینها بروند، به هر قیمت و به هرشکل، حتی به سود امریکا! این آن فاجعه ایست که ما شاهدش هستیم. به این ترتیب تفاوتی نیست بین آقای شاهرودی و یا بقیه ای که این فاجعه را در کشور پیش می برند با صدام حسین و دم ودستگاه حزب بعث. هر دو یك عمل را انجام می دهند و به قول آن نویسنده گزارشی که گفتم روی سایت اینترنتی رادیو بی بی سی است "بیش از هر کس به امریکا خدمت می کنند"

مهندس صادق انصاری
از قربانیان اختناق ۵۰ ساله در غربت چشم برجهان فروبست

مهندس صادق انصاری، از اعضای قدیمی حزب توده ایران، در مرداد ماهی که پشت سرماند (چهارشنبه ۱۵ مرداد)، در پی یک بیماری طولانی، در مهاجرت بدرود حیات گفت. صادق انصاری در پی یورش به حزب توده ایران در سال ۱۳۶۱ جلای وطن گفت و در شهر برلین در آلمان دمکراتیک ساکن شد. وطنی که به خاک آن عشق می ورزید، روستاهایش را آباد و روستائیانش را آزاد می خواست. او از جمله کارشناسان امور روستائی ایران بود و خود نیز از دل یکی از همین روستاها برخاسته بود: "سلطان آباد" اراک!

شادروان صادق انصاری در ۱۵ بهمن ۱۲۹۸ در سلطان آباد اراک و در یک خانواده روستائی چشم بر جهان گشود. در سال ۱۳۲۲ از دانشکده کشاورزی کرج فارغ التحصیل شد. دو سال پیش از آن با زنده یاد احسان طبری آشنا شده و به صفوف حزب توده ایران پیوسته بود. در آبان ماه ۱۳۲۰، همراه احسان طبری وارد دفتر مرکزی حزب توده ایران گذاشته و فرم عضویت در حزب را امضاء کرد.

او بعدها و در مهاجرت دراین باره به جمعی از دیدارکنندگان همیشگی اش گفت: آن شب درست نتوانستم بخوابم. شوق و هیجان سراسر وجودم را فرا گرفته بود. شوق ورود دانشجوئی که پس از سال ها بی تفاوتی و ولنگاری در اندیشه های بی سرو ته، به جهانی نو پا گذاشته بود و حالا می دانست چه می خواهد و چه باید بکند...

مهندس انصاری در مرداد ماه ۱۳۲۶ در سومین کنفرانس ایالتی حزب توده ایران در تهران شرکت کرد و به عضویت کمیته ایالتی تهران انتخاب شد. سپس در اردیبهشت ۱۳۲۷ در کنگره دوم حزب حضور یافت و در این کنگره عضو مشاور کمیته مرکزی حزب شد. او که از کارشناسان ورزیده امور روستائی ایران بود، در شعبه دهقانی حزب توده ایران مشغول کار شد.

زنده یاد انصاری پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر شد و در سال ۱۳۳۵ به شکنجه گاه "حمام زرهی" فرمانداری نظامی تهران برده شد. خود در این باره می گفت: " یک شب، پس از دستبند قپانی، زیبائی (۱) بقیه را از حمام بیرون فرستاد و به من گفت: " می دانی می خواهم بکشمت؟"

گفتم: من کاره ای نبوده ام که بخواهید بکشید. آنهائی را که می خواستید بکشید، کشته اید!" زیبائی پرسید: "مثلا چه کسی را کشته ایم؟"

گفتم:" آخریش "زاخاریان" (۲) است که همه می دانند در مستراح زندان او را کشتید"

زیبائی گفت: "آخریش خودتی! جوش زاخاریان را نخور!"

بعد از این گفتگو سرهنگ زیبائی دستورداد رو به دیوار بایستم. درهمان محوطه حمام زرهی کلتی را که همیشه به کمر می بست بیرون کشید، پشت سر من ایستاد و بعد ناگهان صدائی وحشتناک در کنار گوش راستم حمام را به لرزه در آورد. زیبائی با لبخند گفت:" شانس آوردی انصاری! تیرم خطا رفت!"

در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد، مهندس انصاری که جان بدر برده بود دست بکار ترجمه آثار آکادمیک شد، از جمله "تاریخ قرون وسطی" و "تاریخ جهان باستان" که از منابع آکادمیک اتحاد جماهیر شوروی وقت بود.

پس از پیروزی انقلاب ۵۷، و آغاز فعالیت علنی حزب توده ایران، مهندس انصاری که دست بکار انتشار روزنامه "جرس" شده بود، بار دیگر در شعبه مرکزی دهقانی حزب فعالیت خود را آغاز کرد و امکانات روزنامه جرس را دراختیار حزب گذاشت.

شادروان مهندس انصاری در دوران مهاجرتی که در آن چشم بر جهان فرو بست نیز به فعالیت علمی – تحقیقاتی خود در چارچوب آرمان های حزب توده ایران ادامه داد. سلسله مقالاتی را پیرامون امور روستائی- دهقانی ایران که تخصص او بود نوشت و درنشریه دنیا و "نامه مردم" منتشر ساخت و در سال ۱۳٦٤، بعنوان یکی از بازماندگان منتخب مرکزیت رهبری حزب در کنگره دوم، به کنفرانس ملی حزب توده ایران دعوت شد و این تجدید دیداری بود میان او و کادرهای نسل جدید حزب توده ایران.

پس از شرکت در کنفرانس ملی، مهندس انصاری بیشتر وقت خود را صرف تدوین و ترجمه نگارش کرد. در همین دوران "نقد برنامه گوتا" را منتشر ساخت و مقدمه ای بر نقد اقتصاد سیاسی مارکس نوشته که قرار است بزودی منتشر شود. "چهل و پنج سال پیکار در راه سازماندهی و رهائی دهقانان ایران"، ترجمه "سرنوشت سرمایه داری در خاور" و "سوسیالیسم از رویا تا واقعیت" نیز از دیگر آثاری است که از مهاجرت انصاری باقی مانده است. در همین سالها، او خاطرات خود را با عنوان "از زندگی من پا به پای حزب توده ایران" نوشت و منتشر کرد، که انتشار آن در ایران همچنان با اشکال تراشی های حکومتی روبروست.

سرنوشت ها مشترک خواهد بود
سعید مرتضوی– سرهنگ زیبائی

۱- سروان زیبائی از سربازجوهای کودتای ۲۸ مرداد بود که بعدها تا درجه سرهنگی در ارتش شاهنشاهی پیش رفت. او بعدها نسل جدیدی از بازجوها و شکنجه گران ساواک شاهنشاهی را تربیت کرد و در زیرزمین خانه خویش در یکی از کوچه های منشعب از خیابان بهار یک زندان و اتاق شکنجه ساخت، که در روزهای انقلاب ۵۷ این خانه کشف شد. فیلم کوتاهی از این خانه در ابتدای انقلاب از تلویزیون پخش شد. وجود زندان های تیمی و اختصاصی سازمان امنیت موازی، قوه قضائیه جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران که در سالهای اخیر افشاء شده، همگی کپی برداری شده و گسترش یافته همان ابتکاراتی است که بنام امثال سرهنگ زیبائی ثبت است. همانگونه که خاطرات زنده یاد مهندس انصاری در باره دیدار با سرهنگ زیبائی در حمام زرهی، یاد آور حضور امثال سعید مرتضوی دادستان عمومی و انقلاب کنونی جمهوری اسلامی در جریان بازجوئی منجر به قتل دکتر زهرا کاظمی خبرنگار ایرانی تبار است!

۲- زاخاریان از کادرهای حزب توده ایران و عضو کمیته ایالتی تهران بود.

این جنایت ۵۰ سال است در ایران ادامه دارد و امیدی که با انقلاب ۵۷ و تدوین و تصویب قانون اساسی برای پایان بخشیدن به آن می رفت نقش بر آب شد.

پدرفوتبال ایران

توده ای زیست و توده ای رفت

خ. بابک

حسین آقا فکری را ۵- ۶ ماه پیش دیده بودم. پیر و شکسته شده بود اما همان بود که از سالهای بسیار دور می شناختم: توده ای و بی ادعا!

نه فقط از وضع ورزش، که از اوضاع مملکت و حاکمیت ناراضی بود. بیش از نارضائی، نگران بود و از آینده بیم داشت.

زیر و بم حوادث را دنبال کرده بود. در تمام این سالهائی که ما در خارج کشور بودیم و او در داخل. برای خاتمی احترام قائل بود و حساب او را از حساب بقیه همچنان جدا نگهداشته بود، گرچه دیگر امید چندانی به هم نداشت، مثل خیلی از دیگران. می گفت: " یک جناح کور قدرت شده و جناح دیگر هم به موقع از شرایط بهره نگرفت و نخواست به مردم تکیه کند. نتیجه؟ اینکه "شاهی ها" فیلشان یاد بازگشت کرده!"

آقا فکری همچنان عاشق فوتبال ایران بود، مثل پدر بزرگی که عاشق نوه هایش است. برای پنج نسل مربی فوتبال بود و لقب "پدرفوتبال ایران" برازنده اش.

انقلاب که شد و بختک خسروانی از سر سازمان تربیت بدنی برداشته شد، فکری به حق سرپرست این سازمان شد. جمع و جور کردن جوان هائی که حالا دیگر تفنگ بازی را به ورزش، راهبندان های شبانه در محلات و کنترل اتومبیل ها را به فوتبال کوچک خیابانی و جنگ و مرگ را به صلح و تندرستی ترجیح می دادند دشوار بود. بسیار دشوار. همانقدر که مانور بین دولت بازرگان و شورای انقلاب و خط و خط بازی "خودی" و "غیرخودی" که هر روز پررنگ تر می شد دشوار بود. می خواست حساب ورزش را از حساب کشاکش های قدرت در حکومت بعد از انقلاب جدا نگهدار، اما همانقدر موفق شد که دیگران. ۱۸ ماه در این مقام دوام آورد و در عین حال نایب رئیس کمیته ملی المپیک ایران نیز باقی ماند. سرانجام؟ بر او همان رفت که بر دیگر دلسوزان و متخصصین کشور. فوتبال، فوتبال بود؛ و باشگاه ها و تیم ها را نمی شد به مکتبی و غیر مکتبی تقسیم کرد. حرف های او را نفهمیدند و یا نخواستند بفهمند. کناره گرفت، اما هر بار خانه اش را برای مشورت دق الباب کردند، با گشاده روئی و جوانمردی که در خونش بود در را گشود.

آقا فکری عاشق ورزش بود و شرح هجری کشیده بود که نپرس. راهی طولانی را طی کرده بود:

رئیس انجمن فوتبال آموزشگاه های کشور، دبیر فدراسیون فوتبال، عضو هیات انتخاب کننده تیم بسکتبال ایران برای مسابقات المپیک لندن، سر مربی تیم ملی المپیک فوتبال ایران به مدت ۸ سال، موسس باشگاه تهران جوان، دبیرکانون باشگاه ها، صاحب امتیاز رونامه "ورزش" که اوائل پیروزی انقلاب از چاپ بیرون آمد. وقتی برای نخستین بار تیم ملی فوتبال ایران به المپیک رفت، حسین فکری مربی تیم ملی بود.

مربی بیش از ۲۰ تیم فوتبال در زمان های مختلف بود: تیم ملی، تیم تهران، تیم باشگاه های بزرگی چون دارائی، پرسپولیس، عقاب، تهران جوان، تراکتورسازی تبریز و ابومسلم مشهد. پیش و پس از انقلاب رئیس کمیته آموزش و مربیان بود. پدر فوتبال ایران بود!

با مجله "کیهان ورزشی" همکاری نزدیک داشت. بعد از انقلاب، علاوه بر روزنامه "ورزش" که خود منتشر می کرد و صاحب امتیازش بود، با دیگر روزنامه ها و نشریات ورزشی نیز همکاری داشت. از زمانی که محاصره حکومتی نشریات مستقل ورزشی مانند دیگر نشریات تنگ تر شد، این همکاری را گسترش داد و تا همین اواخر هفته ای سه روز در نشریه "خبرورزشی" که اکنون پرتیراژترین نشریه ورزشی است، ستون "بحث آزاد" را می نوشت.

روزنامه "ورزش" که در اوائل پیروزی انقلاب با همت حسین فکری و همکاری تعدادی از دوستان ورزش دوست و ورزشی نویس او منتشر شد در نوع خود یک بدعت در تاریخ روزنامه نگاری ایران بود. برای نخستین بار نشریه ای ورزشی بصورت روانه چاپ شد و علیرغم شرایط ملتهب انقلابی که کسی به ورزش توجه نداشت، تیراژ این روزنامه تنها در تهران به ۱۴ هزار و ۷۰۰ شماره در روز رسید. آنها که از تیراژ مطبوعات و اندیشه های عدالتخواهانه بیم داشتند یک روز از دادستانی انقلاب تلفن کردند و گفتند: دیگر از فردا این روزنامه را منتشر نکنید.

همراه حسین فکری به اداره ارشاد اسلامی رفتیم. حجت الاسلام معادیخواه که وزیر ارشاد بود، از ماجرا بی اطلاع بود. کارمندی را صدا کرد و علت را از او پرسید. آن مسئول بی رودربایستی گفت: گزارش داده اند این نشریه مال توده ای ها و ساواکی هاست! معادیخواه که خنده اش گرفته بود، با نگاه عاقل اندر سفیه به آن کارمند نگاهی انداخت و پرسید: برادر! آخه یا این و یا آن. این دوتا با هم که نمیشه!

حسین فکری از دل جنبش ملی دهه ۳۰ بیرون آمده بود. شانه به شانه حزب توده ایران تا کودتای ۲۸ مرداد جلو

آمده بود. وقتی بدستور تیمور بختیار، فرماندار نظامی تهران در کودتای ۲۸ مرداد دستگیر شد، در پایان برگ بازجوئی اش، سربازجو نوشت: این "پوریای ولی" است که آورده اید زندان!

از زندان کودتا که بیرون آمد، بدستور تیمسارخسروانی باشگاه تهران جوان او را بستند و دلیل آن را تبدیل شدن این باشگاه به کانون توده ای ها و تختی های آینده گزارش کردند. باشگاه بسته شد، اما حسین فکری میدان را خالی نکرد و بلافاصله پس از خاکسپاری تختی، به رسم جوانمردی مقاله **"تختی تاج سر محله ما"** را نوشت و با جسارت همیشگی شادروان "مهدی دری" سردبیر وقت کیهان ورزشی در این مجله هفتگی منتشر شد. آنچه فکری نوشت، تنها دردنامه ای برای "تختی" نبود، اعلامیه ای بود علیه خفقان و دیکتاتوری و دانشجویان و ورزشکاران در هزاران نسخه آن را تکثیر و توزیع کردند و تهران با همین مقاله در مراسم شب هفت تختی جمع شد. حسین فکری با این مقاله یکبار دیگر به زندان رفت و تا انقلاب پرهایش را قیچی کردند. خودش در همین دیدار آخر می گفت: وقتی از زندان بیرون آمدم هم ساواک دست بردار نبود. جگرشان را آتش زده بودم. هر بار مرا می خواستند و هر بار به مضمون آن مقاله اشاره کرده و می گفتند بگو تختی را کی کشت؟ من نام دربار و شاه را نبرده بودم اما هرکس آن مقاله را خوانده بود خودش قاتل را حدس زده بود. ساواک می خواست این را از دهان من بشنود تا باتهام افترا و تهمت پرونده جدیدی برایم تشکیل دهد. هر بار که این سئوال را می کردند، من هم پاسخ می دادم چرا از من می پرسید؟ بروید از مردم توی شهر بپرسید! تا اینکه بالاخره سرلشگر "سرودی" که افسری ورزش دوست و جوانمرد و با من هم دوست بود واسطه شد تا دست از سرم بردارند. سرودی می دانست که می خواهند با یک حادثه سازی از شرم خلاص شوند. طفلک مهدی دری را هم بخاطر چاپ همین مقاله زندانی کردند و برای "کیهان ورزشی" را برای مدتی از داشتن سردبیری شایسته محروم ساختند. ورزشی نویسی که همه ورزشی نویسان ایران می دانند هنوز جانشینی در عالم مطبوعات ورزشی ایران برای او پیدا نشده است. (۱)

در تابستان سال ۱۳۵۲ که دربار شاهنشاهی و شخص شاه خود را در اوج قدرت احساس کرده و نفس برای کسی باقی نگذاشته بودند، بدستور سپهبد خسروانی سرپرست وقت سازمان تربیت بدنی به ماموران درهای ورودی استادیوم "امجدیه"، هیچ دربانی حق نداشت حسین فکری را بداخل امجدید راه بدهد، درحالیکه در همان زمان حسین فکری هنوز سرمربی فوتبال باشگاه عقاب تهران بود.

در همین دوران، یک روز جمعه که تیم عقاب با تیم تاج مسابقه داشت و راه یافتن حسین فکری به داخل امجدید ناممکن بود، حسین فکری آرایش تیم را در خانه "فرامرز ظلی" از مشهورترین دروازه بانان وقت فوتبال ایران سازمان داد. ظلی آن زمان در تیم عقاب بازی می کرد و خانه اش در حوالی ورزشگاه امجدیه بود. پس از این دیدار و آرایش، تیم به طرف در اصلی استادیوم به راه افتاد و به اصرار همه اعضا و کمک مربی های تیم آقا فکری هم در انتهای صف به راه افتاد. جلوی امجدیه که رسیدیم، دربان ها که از ماجرا اطلاع داشتند و حسین فکری را خوب می شناختند سرهایشان را انداختند پائین و ماموران هم گفتند که دستور تیمسار خسروانی را اجرا می کنند. اعضای تیم، در اعتراض به این دستور و ممانعت از رفتن به درون استادیوم خودداری کردند. تماشاچی ها که متوجه شده بودند شروع کردند به سوت کشیدن و هو کردن. روز مسابقه عقاب با تاج بود و مردم از تاج نفرت داشتند، زیرا آن را وابسته به دربار می دانستند. نفرت از تاج، هیجان تماشاچی های منتظر مسابقه را بیشتر کرده بود. پس از چند تماس و فرمان، سرانجام برای ساکت کردن مردم و جلوگیری از یک شورش، موافقت کردند حسین فکری نیز همراه تیمش وارد استادیوم شود و مسابقه شروع شد. آن روز عقاب ۲ بر ۱ تاج را مغلوب کرد و پیروزی مردم بر تاج به پیروزی بر گشوده شدن درهای ورزشگاه امجدیه به روی حسین فکری اضافه شد.

حسین فکری ۱۸ ماه ابتدای پیروزی انقلاب ورزش کشور را یکبار دیگر زیر پروبالش گرفت و با آغاز چرخش ها قهقرائی، حسین فکری بار دیگر به حاشیه رانده شد. نه تنها به حاشیه رانده شد، بلکه با یورش به حزب توده ایران، حسین فکری را هم دستگیر کردند و این پیر ورزش کشور را بی شرمانه ۱۱ ماه در زندان انفرادی "گوهردشت" نگهداشتند.

نه فرمانداری نظامی کودتای ۲۸ مرداد توانست پیوند حسین فکری را با ورزش و جوانمردی قطع کند و نه ناجوانمردی های دهه ٦٠ و به زندان بردن او. حسین فکری تا آخرین روزهای زندگی با ورزش و جوانمردی زیست. در کمیته "پیش کسوتان ورزش ایران" که با همت "افشارزاده" دبیر وقت کمیته ملی المپیک تاسیش شد عضو شد و در کنار بزرگان ورزش ایران نظیر "علی محب (مدیرباشگاه دارائی)، عطاء بهمنش(مفسر بزرگ ورزش ایران)، دکتر مسعود برومند (کاپیتان سابق تیم ملی فوتبال ایران) و پرویز ژافره(دبیرکانون باشگاه های کشور) قرار گرفت.

حسین فکری لیسانس ادبیات و دبیر دبیرستان های تهران بود و متولد ۱۳۰۲ بود. ٤ پسر و یک دختر داشت. فرزند چهارم و پنجم او دو قلو و هنگامی بدنیا آمدند که تیم ملی فوتبال ایران تحت مربیگری حسین فکری توانسته بود بر تیم نیرومند هندوستان در مسابقات ورودی المپیک ٦٤ توکیو با نتیجه ٤ بر یک پیروز شود. به پیشنهاد مهدی دری دختر را "ایران" و پسر را "پیروز" نام گذاشتند که این یعنی "ایران پیروز است"

۵- ٦ ماه پیش که به آلمان آمده بود، وقتی از هر دری با هم صحبت می کردیم، پرسیدم چطور شد توده ای شدی؟ هنوز هم اعتقاد داری؟

دفتر یادداشتی را که باز کرد و نوشت: " خانه ما پشت مسجد سپهسالار و مجلس **(بقیه در ص ۳۲)**

بازار کتاب در ایران

انتشار خاطرات غني بلوريان

غنی بلوریان از رهبران حزب دمکرات کردستان ایران است که خاطرات خود را در سال ۱۹۹۷ در سوئد با نام "آله کوک" منتشر ساخته بود.این کتاب با عنوان «برگ سبز» با ترجمه رضا خيري مطلق بزودی توسط انتشارات رسا وارد بازار می شود. غنی بلوریان در آغاز این کتاب آورده است: هفتاد و پنج سال زندگی، شصت سال مبارزه، بیست سال پشت میله های زندان، تحمل آوارگی و دربدری، تحمل دوری از همسر و فرزند، تحمل سخت ترین شکنجه های دژخیمان ساواك شاه با انگیزه خدمت به مردم و نجات انسانها از زیر یوغ بردگی و ستم، توفیقی نیست که رفیق هر کسی گردد.

بلوریان پس از انقلاب ۵۷، بدنبال اختلاف با مشی سیاسی عبدالرحمان قاسملو دبیرکل وقت حزب دمکرات کردستان ایران، از ترکیب رهبری این حزب بیرون آمد. او معتقد بود بهر شکل ممکن باید جلوی آغاز جنگ درکردستان را گرفت و از راه های مسالمت آمیز به مبارزه سیاسی برای کسب حقوق کردهای ایران ادامه داد. این مشی در ابتدا در حزب دمکرات کردستان و با ابتکار غنی بلوریان و حمایت حزب توده یران ادامه یافت و حتی در نخستین انتخاباتی که درجمهوری اسلامی انجام شد عبدالرحمان قاسملو برای رفتن به مجلس اکثریت قاطع آراء را در کردستان بدست آورد. او سپس برای شرکت در مجلس به تهران نیآمد زیرا در حاکمیت جمهوری اسلامی و بویژه در رهبری ائتلافی حزب جمهوری اسلامی که رهبران کنونی موتلفه اسلامی و فراکسیون حزب زحمتکشان مظفربقائی در آن حضور داشتند "سرکوب جنبش کردها" بشدت دنبال می شد و در کردستان نیز چپ روها و چپ نمائی ها فرصت را برای این اراده فراهم می ساخت. سرانجام جنگ در کردستان آغاز شد و "چمران" وزیر دفاع وقت جمهوری اسلامی در کابینه مهندس بازرگان که از لبنان و جنبش امل شیعیان این کشور به ایران بازگشته بود سوار بر تانک ها راهی کردستان شد. به این ترتیب جنگی در کردستان آغاز شد که بر سرنوشت انقلاب ۵۷ تاثیر گذاشت. با ماجراجوئی های چپ روها در محل و گرایش جنگ طلبانه در رهبری حزب جمهوری اسلامی و پیش ازآن در شورای انقلاب وقت، مشی و سیاست قاسملو که بر مقابله نظامی با دولت مرکزی استوار بود غلبه یافت و به همین دلیل فراکسیون پرقدرت غنی بلوریان- گلاویژ (عضو دیگر رهبری حزب دمکرات کردستان ایران و حزب توده ایران) تحت عنوان طرفداران "کنگره چهارم" از ترکیب رهبری حزب خارج شدند و عملا رهبری حزب دمکرات کردستان ایران به دو گروه تقسیم شد. بسیاری بر این عقیده اند که این انشعاب نادرست بود و این فراکسیون باید در حزب دمکرات کردستان می ماند و بر تصحیح سیاست های حزب پافشاری می کرد. از جمله انتقادهائی که به رهبری وقت حزب توده ایران می شود تشویق خروج این فراکسیون از رهبری حزب دمکرات کردستان ایران است.

غنی بلوریان در خاطرات خود، دیدگاه های خویش را پیرامون این تحولات نیز بیان کرده است که بی شک می تواند تدقیق کننده اطلاعات بالا باشد.

امپریالیسم ایالات متحده جنگ سرد را باخته است

این کتاب نوشته جک بارنز و ترجمه مسعود صابری است که در خرداد ماه امسال منتشر شده است. در این کتاب نویسنده با استناد به رخدادهای اصلی در جامعه آمریکا و جهان ،تصویری را در ٤ فصل با عناوین زیر ارائه میدهد: جنبش اتحادیه های کارگری در ایالات متحده در مرکز صحنه سیاسی باقی مانده است، امپریالیسم ایالات متحده آمریکا جنگ سرد را باخته است، سرمایه داری جهانی در اروپای شرقی و اتحاد شوروی شکست تاریخی خورده است و بازسازی یک جنبش کمونیستی جهانی. این کتاب در رسته علوم اجتماعی شاخه حقوق و علوم سیاسی طبقه بندی شده است.

قدرت هاي بزرگ مطبوعات جهان

این کتاب به بررسي تحولات ایران بین سال های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ از نگاه ۱۲ روزنامه بزرگ جهان مي پردازد. این کتاب توسط "مارتین واکر" روزنامه نگار گاردین انگلستان به رشته تحریر درآمده و توسط محمد قائم ترجمه شده است. منابع این کتاب از جمله (تایمز، لوموند، ایزوستیا، لارپوبلیکا و.....) است

آینده سوسیالیسم

این کتاب توسط سوئیزی. امین . سینگر. میلي باند نوشته شده و ناصر زرافشان آنرا ترجمه کرده است . این کتاب شامل مجموعه مقالاتی با عنوان های زیر است : مقدمه ای بر "جامعه پسا انقلابی"- آینده سوسیالیسم - آیا پرومته دوباره در بند شده؟ - سوسیالیسم در عصر تردید و آیا سوسیالیسم هنوز راه چاره ای برای جهان سوم است؟

دفاعیات عبدالله اوجلان

این کتاب در این هفته آماده نشر بود ولی در لحظات آخر ازاداره ارشاد مجوز انتشار نگرفت. مسئولان اداره ارشاد

قول داده اند تا در شرایط با ثبات تری در منطقه اجازه چاپ این کتاب را بدهند. این کتاب گویا پس از استعلام از وزارت امور خارجه از نشر منع گردید.

مارکس و طبیعت

اکولوژي مارکس (ماتریالیسم و طبیعت) نوشته "جان بلامي فاستر" بزودي توسط نشر "ديگر" منتشر مي شود. این اثر توسط "اکبر معصوم بیگي" به فارسي برگردانده شده است. اغلب گمان مي کنند مارکس تنها به رشد صنعتي، تکامل نیروهاي توليدي و پیشرفت اجتماعي توجه داشته و به ویراني و غارت طبیعت بي اعتنا بوده است. کتاب حاضر بر خلاف تفسیرهاي سنتي در باب مارکس، نشان مي دهد که مارکس به جاي آن که مانند اندیشه سبز معاصر، طبیعت را به جاي انسان بنشاند یا مانند سرمایه داري اصل را بر دستیابي به «سود» و «حداکثر سود» بگذارد، به رابطه متقابل انسان و طبیعت نظر داشته است. کتاب به وارسي نوشته هایي از مارکس مي پردازد که تاکنون نادیده گرفته شده است و نشان مي دهد که مارکس عمیقاً دغدغه رابطه در حال تغییر انسان با طبیعت را داشته است.

اکولوژي مارکس گستره پهناوري از اندیشه وران را دربرمي گیرد: از اپیکوروس و دموکرتیوس و لوکرتیوس گرفته تا چارلز داروین، توماس مالتوس، لودویگ فوئر باخ و ویلیام پیلي.

اکولوژي مارکس با عرضه برداشتي ماتریالیستي از طبیعت و جامعه به رویارویي با روح گرایي حاکم بر جنبش سبز معاصر برمي خیزد و بناي کار را بر روشي مي گذارد که براي بحران زیست محیطي کنوني راه حل هاي پایدارتر، دیرپاتر و مردم مدارتر عرضه مي کند.

جان بلامي فاستر، استاد جامعه شناسي دانشگاه اورگون آمریکا، از چهره هاي برجسته جامعه شناسي زیست محیطي و از سردبیران مجله مارکسیستي مانتلي ریویو است.

استعمار پسامدرن

نشر "ديگر" همچنین قرار است بزودي "استعمار پسامدرن" را منتشر کند. این کتاب توسط گروه نویسندگان نوشته شده و دکتر "احمد سیف" آن را گردآوري و ترجمه کرده است.

کتاب استعمار پسامدرن بررسي وضعیت نابسامان کشورهایي است که در دام سیاست هاي بانك جهاني و صندوق بین المللي پول، روز به روز بر فقرشان افزوده مي شود.

بانك جهاني، صندوق بین المللي پول و سایر نهادهاي پولي و اعتباري قدرت هاي مسلط، به عنوان ابزار جدید و کارآمد ایجاد و افزایش شکاف بین کشورهاي دارا و ندار، و نیز تأثیر سیاست هاي اقتصادي این نهادها و روند جهاني سازي بر اقتصاد کشورهاي نیازمند، از زواياي مختلف در مقاله هاي این کتاب مورد کنکاش قرار گرفته اند.

گروه نویسندگان کتاب (والدن بلو، سوزان جرج، گرگ پلاست، مایکل چسودوفسکي و...) اغلب از نویسندگان و کارشناسان معتبر جهاني اند که در مطبوعات و رسانه هاي شناخته شده، مقاله هاي این کتاب را ارائه کرده اند.

پدرفوتبال ایران بقیه از ص ۲۹)

شورای ملی در کوچه ناظم الدوله بود. من خیلی تحت تاثیر تظاهرات و اعلامیه ها و دستجاتی بودم که در همه زمان های زندگی ام در آنجا صورت می گرفت. از میان همه آنها توده ای ها را صادق تر یافتم. از جوانی هوادار حزب شدم. اعتقاد دارم این حزب نوخواهی، تشکل، اندیشه های مترقی و راه و رسم مبارزه را در کشورما بنیان گذاشت. همه روشنفکران و کارگران و مبارزان ایران این را مدیون حزب توده ایران هستند. سرانجام هم بالاخره روزی، روزگاری که من دیگر نخواهم بود، عدالت در این کشور سایه گستر خواهد شد و همه آرزومندان به آرزوهایشان خواهند رسید و سهم من در این شادی ملی را هم به فرزندان و نوه هایم خواهند داد!"

یادی از "مهدی دری" سردبیر کیهان ورزش

۱- حیف است اگر به همین مناسبت و با نقل خاطره ای بیش از این یاد مهدی دری نکنم. تیم ملی کشتی ایران در یکی از مسابقات جهانی شکست خورده بود و از هر طرف سیل انتقاد به سوی کشتی گیران روانه بود. مهدی دری که خود زمانی کشتی گیر بود و تخصص او در تفسیر کشتی ایران بود، در سرمقاله ای با عنوان "مقصر مسئولین اند، نه کشتی گیران" به دفاع از تیم شکست خورده ایران برخاست. اتفاقا شب قبل از انتشار این شماره کیهان ورزشی "شاه" در در مجلسی کشتی گیران را بی غیرت خطاب کرده بود.

انتشار کیهان ورزشی با آن سرمقاله، جای تردید باقی نگذاشت که دری را ساواک خواهد گرفت و چنین نیز شد. کیهان ورزشی صبح شنبه منتشر شد و پیش از ظهر دری را پیدا کردند و بردند زندان. بعد از دو هفته، باتفاق حسین فکری توانستیم در زندان قزل قلعه با دری ملاقات کنیم. گروهبان ساقی رئیس قزل قلعه که گوشه چشمی به ورزشکاران و بویژه کشتی گیران و جوانمردان داشت به احترام حسین فکری این ملاقات را ممکن کرده بود. وقتی دری را برای ملاقات از بند آوردند، گروهبان ساقی به شوخی و با لهجه آذربایجانی خود، به حسین فکری گفت: به این رفیقت بگو به اعلیحضرت چکار داری؟ از نخست وزیر به پائین هرچی می خوای بگو!

همه حق سخن دارند، مگر آنکه کاسه کوزه ها بر سرش شکسته می شود

کودتای ۲۸ مرداد به نرخ روز درج!

هر سال، در سالگرد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مطبوعات مقالات و مصاحبه هائی را منتشر می کنند و سیمای جمهوری اسلامی نیز میزگردهائی تشکیل می دهد. در این و یا آن مکان نیز اغلب جلساتی برای بحث و بررسی این رویداد تلخ و درعین حال بسیار مهم در تاریخ معاصر ایران تشکیل می شود. در این بازار گرم اظهار نظر، که گاه به فضل فروشی نیز شبیه می شود از هر سن و سال و با هر دانش داشته و نداشته ای سخن گفته می شود و هر کس نیز از ظن خود دوست مردم و دشمن کودتا می شود. حزب توده ایران و سازمان نظامی آن، چاشنی همشگی در همه این بحث ها و اظهار نظرهاست و هیچکس از نقش و حضور آن در دهه ۳۰ نمی تواند عبورکند. در این زمینه نیز هرکس هرچه را به صلاح خود بداند و از آن غم انگیز تر "کسانی با کمترین مطالعه و آگاهی" به میدان درآمده و در باره نقش حزب توده ایران نیز سخن می گوید. دراین بازار گرم، آنکه از سخن و نظر محروم است، اما نام ونقشش پیوسته مورد بحث خود حزب توده ایران و حتی بازماندگان رهبری این حزب در داخل کشور و یا اعضای این حزب در کوران رویدادهای ۲۸ مرداد است.

به این ترتیب، سالگرد کودتای ۲۸ مرداد، پیش از آنکه انگیزه ای شود برای آگاه سازی واقعی مردم از دلائل واقعی کودتای ۲۸ مرداد و درس هائی که مردم باید از آن بگیرند، زمینه ای می شود برای مغشوش شدن آن دلائل و انگیزه ها؛ بویژه در سیمای جمهوری اسلامی و از سوی بازماندگان فدائیان اسلامی در دهه منجر به کودتا و رهروان آن جمعیت ماجراجو و مشکوک به نفوذ سازمان های اطلاعاتی انگلستان در آن. آنجا که اندک شماری از واقع بین های سیاسی- مذهبی و یا حتی از میان ملیون واقعیاتی بیان می شود نیز اگر این واقع بینی ها در هیاهوئی که جناح راست و ضد اصلاحات در نشریات و تلویزیون جمهوری اسلامی در ستیز با آن برپا می کند کمرنگ و کم تاثیر نشود، در جدال لفظی و قلمی دو جناح حاکم در نفی و یا تائید این و یا آن گوشه از حوادث دهه ۳۰ از خاطر می رود. نکته جالب تر آنکه هر سال بنا بر شرایط سیاسی روز، توضیح حوادث دهه منجر به کودتای ۲۸ مرداد تغییر نیز می کند و برای مثال، کسی که سال پیش و یا چند سال پیش نکاتی را بعنوان نظرات و دیدگاه های خود در باره ۲۸ مرداد طرح کرده، امسال به مقتضای حوادث روز چیز دیگری می گوید. این تلون سیاسی- نظری طبعا در میان وابستگاه به جناح راست مذهبی ایران بیش از بقیه است. مثلا اگر تا چند سال و یا حتی سال پیش رهبران موتلفه اسلامی و فدائیان اسلام ملاحظه کرده و از بیم فاش شدن همسوئی کامل آنها با مظفربقائی و تبلیغاتچی های دربار شاهنشاهی و شبکه انگلیسی – امریکائی "بدامن" مستقیم به مصدق و یا یاران او حمله نمی کردند، امسال چنین کردند. نه تنها چنین کردند، بلکه مصدق را عامل نفوذی جنبش نفت هم اعلام کردند! همین طیف، که در مجلس پنجم روز ملی شدن نفت را برای جلب رضایت و حمایت انگلستان لغو کردند، حالا که نمی توانند جنبش ملی دهه ۳۰ را انکار کنند، امسال برای دور زدن مصدق و مقابله با نفوذ او در میان نسل جدید کشور، با نفوذی اعلام کردن مصدق، آیت الله کاشانی را لیدر جنبش دهه ۳۰ معرفی کردند. حتی کودتاچیانی که علیه انقلاب ۵۷ کودتای خزنده کرده اند، امسال در مقام توجیه کودتای ۲۸ مرداد هم در صحنه حاضر شدند. تا چه پیش آید در سال دیگر!!

با مرور نزدیک به ۳۰ مصاحبه و اظهار نظری که امسال در مطبوعات ایران، بمناسبت ۲۸ مرداد منتشر شد، خلاصه ای تهیه کرده ایم تا واقعیات بالا را به معرض نمایش بگذاریم:

از بادامچیان شروع کنیم. دبیراجرائی موتلفه اسلامی

اسدالله بادامچیان عضو رهبری جمعیت موتلفه اسلامي، از جمله افرادی که هر سال به مناسبت ۲۸ مرداد و به فراخور حال و هوائی که بر نظام سیاسی جمهوری اسلامی حاکم است تفسیرهائی پیرامون ۲۸ مرداد می کند. در دهه ۳۰ نوجوانی بسیار کم سن و سال باید بوده باشد، اما چنان صحبت می کند که گوئی بیت آیت الله کاشانی در اختیارش بوده و با مصدق و نواب صفوی پالوده می خورده است!

امسال نیز به سراغ او که در دهه ۵۰ با مجاهدین خلق کار می کرده رفتند. او اینبار با توجه به طرح مسئله رفراندوم در مجلس اسلامی ششم و لایحه اختیارات ریاست جمهوری که مجلس تصویب کرده و شورای نگهبان رد و همچنین برای ترساندن رهبر از کشیده شدن آجر از زیرپایش گفت: "رفراندوم پیشنهادي از سوي مصدق براي تغییر حکومت شاه و انتقال آن به خودش بود."

این البته یک حقه بازی و قلب واقعیت است، چرا که مصدق مجلس پنجم را برای خاتمه دادن به کارشکنی عوامل دربار شاهنشاهی و انگلیس که با تقلب در انتخابات در مجلس جاسازی شده بودند منحل کرد و برای این انحلال هم مستقیما به مردم مراجعه کرد.

بادامچیان در همین گفتگو که با خبرگزاري ایلنا انجام شد، سوابق مبارزاتی خود را به دهه ۳۰ برد، که نوجوانی کم سن و سال تر از سعید عسگر(مامور ترور حجاریان) و شاید کم سن و سال تر از عبدخدائی(ضارب دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه مصدق و دبیرکل کنونی فدائیان اسلام در آن دهه) بوده است.

او اشاره ای به دوران بلوغ سنی و سیاسی خود که در سازمان مجاهدین خلق طی شده نکرد، درحالیکه او در همین رابطه زندانی شد و پس از تشکیل حزب رستاخیز با شرکت در مراسم سپاس آریامهر در تلویزیون شاهنشاهی از زندان بیرون آمد.

بادامچیان درباره کودتای ۲۸ مرداد و دکتر مصدق چیزهای عجیب و غریبی گفت که همگی به نرخ حوادث روز ایران بود. او گفت: " كاشاني معتقد بود كه چرا با زندان افكندن افراد مذهبي مثل فدائيان اسلام و با دستگيري رهبران اين افراد، جنبش را معطل نگه مي‌دارد." (او در واقع به خاتمی نمی گوید چرا گنجی زندانی است، می گوید چرا سعید عسگر زندانی است؟)

همه آنها که تاریخ معاصر ایران را خوانده اند و یا شاهد آن بوده اند که می دانند اساسا در آن سالها چنین چیزی که بادامچیان مطرح می کند مطرح نبوده است و این یک تز "من درآوردی" برای مخالفت با دستگیری انواع سعید عسگر و یا مجریان قتل های زنجیره ای بیش نیست!

بادامچیان که خود به فراخور درگیری های روز با دولت و اصلاحات، با رفراندوم و اختیارات ریاست جمهوری در این مصاحبه مخالفت کرده، در برابر سئوال خبرنگار ایلنا که اشاره به نیمه دیگر سکه حوادث روز کرده ودر باره گروه های خود سر در زمان مصدق می پرسد، با انکار دارودسته مظفربقائی، پان ایرانیست ها و تیم های ترور نواب صفوی می گوید: "اساساً در آن زمان ما گروه خودسر نداشتيم . نبايد موضع گيري‌هاي خاص تاريخي را به موضوع روز تبديل كرد و از آن استفاده كرد. درخواست مصدق در آن زمان براي انحلال مجلس، به رسميت شناختن رفراندوم و برگزاري آن براي دومين بار بود."

بادامچیان آشکارا نامه تبریک کاشانی به سپهبد زاهدی کودتاچی را انکار کرده و مدعی می شود: کاشانی با نامه به مصدق از کودتا خبر داده بود.(این نامه مربوط به خیزکودتائی ۲۵ مرداد است و نه کودتای ۲۸ مرداد) كاشاني تا آخرين لحظات همراه مصدق بود و مشكل بزرگ در كودتاي ۲۸ مرداد تاكيد بيش از حد مصدق بر ملي گرايي بود."

بادامچیان در مصاحبه امسال خود ادعای عجیب دیگری را هم طرح کرد. او گفت: "مصدق يك نفوذي در نهضت ملي بود و نقش خود را در سرنگوني نهضت و تأمين منافع بيگانگان خوب ايفا كرد. او مي‌خواست قهرمان بماند كه با طراحي سرويس‌هاي بيگانگان، همان شد!" (در این ارتباط مراجعه کنید به خاطرات علم در همین شماره راه توده)

مصدق نفوذی بود!

این نظر بادامچیان را، که ظاهرا امسال طرح آن در دستور روز مخالفان اصلاحات بوده، محمد کاظم انبارلویی عضو جمعیت مؤتلفه اسلامي و عضو شوراي سردبيري روزنامه رسالت هم بمناسبت سالگرد ۲۸ مرداد عینا مطرح کرد. انبار لوئی که از کادرهای جوان انجمن حجتیه درسالهای پیش از انقلاب است، با همان انگیزه سیاسی روز که بادامچیان سخن گفته بود و با طرح ضرورت یورش به جبهه مشارکت گفت: "مصدق يك نفوذي در نهضت ملي بود و نقش خود را در سرنگوني نهضت و تأمين منافع بيگانگان خوب ايفا كرد. او مي‌خواست قهرمان بماند كه با طراحي سرويس‌هاي بيگانگان، همان شد. او براي مقابله با كودتا، كوچكترين حركتي نكرد. عوامل نفوذي را بايد شناسايي كرد و از بدنه نظام دور كرد. كساني كه با نظرات شوراي نگهبان مخالفند، مي‌خواهند ورود عناصر نفوذي را در سيستم تضمين كنند تا حوادثي چون بيست و هشت مرداد را تكرار نمايند."

در واقع این هردو، در توجیه اقدامات کودتائی موتلفه اسلامی علیه اصلاحات و انقلاب ۵۷ همانگونه به مصدق کینه می ورزند که شاه و اسدالله علم کینه می ورزیدند. به همین دلیل باید دید شاه درباره مصدق چه می گفت و روی دیگر سکه ای که اسدالله بادامچیان در جیب دارد چیست. (مراجعه کنید به گزارشی که از خاطرات علم دراین شماره منتشر شده است)

مدیرانتخاب

حال ببینیم مدیرمسئول روزنامه انتخاب که میان دو صندلی اصلاحات و ضد اصلاحات نشسته چه می گوید:

توطئه‌ي توامان آمريكا و انگليس در به‌كارگيري عوامل داخلي و اوباش كشور به همراه جدايي پشتوانه ديني از دولت، موجب تنها ماندن مصدق شد. مردمي كه حاضر بودند به دليل باورهاي عميق ديني براي مصدق از جان خود بگذرند، با فاصله گرفتن دولت و مذهب، پا پس كشيدند.

نبايد سهم هيچ گروهي در جريان ملي شدن صنعت نفت ناديده گرفته شود. در ايران هرگاه دين و مذهب در صحنه‌ي سياست حضور يافته و رهبران ديني، ضمن تعامل با روشنفكران و شناخت مقتضيات زمان، واقعيت‌هاي جامعه را درك كرده‌اند، نيروي عظيم مذهب، تاثير عميقي را بر سياست بر جاي گذاشته است.

لباس شخصی ها و انصار حزب الله می فرمایند:

علي دارابي، قائم‌مقام دبير كل جمعيت ايثارگران انقلاب اسلامي: در طرح آژاكس كه در سايه آن كودتا محقق گرديد، عمليات رواني، تحريك افكار عمومي، بسيج گروه‌هاي هنري، تكثير نشريات و مطبوعات، گسترش شايعات، تهديد، تطميع و ارعاب در صدر اقدامات كودتاگران بود.

آمريكايي‌ها با تصويب بودجه، حمايت از زاهدي، تطميع برخي نمايندگان وقت مجلس و نيز حضور در برخي مطبوعات كار خود را پيش بردند، در واقع اين نفوذي‌ها نقش ستون پنجم را ايفا كردند و ضربه محكمي به نهضت ملي زدند، اتفاقا يكي از مصاديق بارز اشتباهات بارز مصدق، اعتماد به برخي از همين نفوذي‌ها و به‌كارگيري آنها در عرصه‌هاي مختلف بود.

دو کلام هم از یک مورخ از راه رسیده

ناصر نجمي، مورخ می گوید: از آنجا كه حزب توده براي منافع خودش كار مي‌كرد، منتظر بود كه انگليسي‌ها فاتح

شوند. چون فقط با آمريكايي‌ها بد بودند. اين بود كه حتي دست از پا خطا نكردند. حتي فرستنده راديو در بي‌سيم، به كيانوري تلفن مي‌كند كه اينها در چنگال ما هستند. با تانك آمده‌اند تا ما را بگيرند. اجازه مي‌دهيد ما دفاع كنيم؟ وي جواب نمي‌دهد. سپس زاهدي در همان تانك مي‌نشيند و ميراشرافي از پشت ميكروفون فرياد مي‌زند كه كودتا موفق شد، توده‌اي‌ها ۷۰۰ افسر داشتند، اگر مي‌خواستند كاري كنند حتما مي‌كردند ولي كيانوري مي‌گفت كه كاري نداشته باشيد. توده‌اي‌ها در شب‌هاي ۲۶، ۲۷ و ۲۸ مردادماه، شلوغ مي‌كردند و شعار مي‌دادند كه به قول خود مصدق، آنها توده‌اي نفتي و عامل انگليس بودند، منتها مي‌خواستند شلوغ كنند تا دكتر مصدق را متزلزل نمايند.

مورخی با این نبوغ و اطلاع از گذشته و حال و هوای آن زمان، نقش درباره و بنیانگذاری ارتش شاهنشاهی، در پاین هم در توجیه عملیات لباس شخصی ها و انصار حزب الله و بسیج و سپاه می فرماید:

همان‌طور كه سپاه پاسداران پس از انقلاب اسلامي تشكيل شد، اگر عده‌اي هم فدايي مصدق بودند، ممكن بود كودتا شكست بخورد. مصدق اتكايش به ملت بود ولي مي‌گفت احتياجي نيست ۱۰ هزار تا فدايي جمع كنيم. چرا كه خود مردم جلوی كودتا را مي‌گيرند. مصدق يك اشتباه كرد و آن اين بود كه اگر ۱۰ هزار نفر مسلح را آماده كرده بود، كودتا شكل نمي‌گرفت. (اين مورخ منورالفكر يا فراموش كرده و يا زمان انقلاب اگر سن و سالی درخور هم داشته در خانه اش بوده و به خاطر ندارد كه ۱۹ بهمن كه هنوز ارتش شاهنشاهی سقوط نكرده بود، وقتی اعلام حكومت نظامی شد، آيت الله خمينی به مردم گفت به خانه نرويد و در خيابان ها بمانيد و كودتا را خنثی كنيد!- حداقل به اين نوع مورخين بايد توصيه كرد تاريخ همين انقلاب را خوب بخوانيد، تاريخ جنبش دهه ۳۰ پيشكتان!)

اسناد دست این نابغه است!

غلامرضا وطن‌دوست، مولف كتاب اسناد سازمان سيا و استاد تاريخ دانشگاه شيرازمی گويد:

در واقع كودتای ۲۸ مرداد تصادفي بود، چرا كه آمريكا و انگليس احساس مي‌كردند ديگر نمي‌توانند موفق شوند. اما در نهايت، پولي كه از طرف سيا خرج و بين اوباش پخش شده بود كار خود را كرد و آن برنامه، علي‌رغم ناميدي انگليس و آمريكا در ۲۷ مرداد پياده شد، اوباش و ارتشي‌هايي هم كه اجير شده بودند، ميدان را در دست گرفتند. حتي توده‌اي ها نيز كه به طرفداری از مصدق تظاهرات كردند، اين تظاهرات به نفع نيروهاي مخالف مصدق تمام شد.

یک بخش دیگر اسناد هم دست این یکی نابغه است

محسن بهشتي‌سرشت، عضو هيات علمي پژوهشكده امام‌خميني (ره) می گويد: بعد از دهه ۱۳۲۰ روحانيت به رهبري آيت‌الله كاشاني و جناح ملي به رهبري دكتر مصدق، اتحاد بزرگي را به وجود آوردند كه آمريكايي‌ها و انگليسي‌ها و حتي شاه را به عقب راند. (آنچه در ارزيابی اين مورخ جای ندارد جنبش اجتماعی مردم است و بنا برنوشته او- سندیکاهای كارگری و اتحاديه های دهقانی و تشكل های آنها كه هيچ- حتی معلوم نيست مردم مورد نظر او، اساسا با چه انگيزه ای به جنبش پيوسته بودند؟ برای نماز و روزه و يا برای ملی كردن نفت و دفاع از هويت ملی خويش؟)

بالاخره ملیون واقعیت را خواهند پذیرفت؟

پرويز ورجاوند نيز با تحليلی كه ۵۰ سال قدمت دارد، كودتاي ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ در ايران را نتيجه اشتراك انگلستان و آمريكا و نيز تفاهم ضمني و سكوت اتحاد جماهير شوروي معرفی كرد و گفت: پس از روي كار آمدن دولت دكتر مصدق در ايران، عوامل وابسته به دستگاه دربار، فراماسونري و تمامي جريان‌هاي چپ وابسته به روسيه، همگي رودرروي منافع ملت ايران قرار گرفتند، در نتيجه قدرت‌هاي استعماري به راحتي توانستند از وجود چنين عواملي كه منافع خود را در سامان نيافتن يك دولت ملي و در نتيجه قانونمند نشدن جامعه مي‌ديدند، نهايت بهره را ببرند. يك دلخوري ميان آيت‌الله كاشاني و دكتر مصدق بود كه متاسفانه پيامدهايي در پي داشت. از سوي ديگر، حزب توده كه گروه متشكلي بود نيز با كارشكني‌ها و برخوردهاي پي در پي و ايجاد حركت‌هاي ميداني توانست جامعه را در موقعيتي قرار دهد كه مردم به شدت نگران باشند و به‌طور كلي، جامعه را از حالت آرام و يكپارچه خود خارج سازند، در نتيجه زمينه لازم براي انجام كودتا و غافلگيري مردم فراهم شد. (توجه می كنيد كه هيچ صحبتی از بقائی و حزب زحمتكشان و يا حزب ايران و احزاب جبهه ملی و از همه مهم تر تركيب كابينه و دولت كه عملا قدرت دست آنها بود و نه دست حزب توده ايران در ميان نيست. پس از ۵۰ سال هنوز ملیون نتوانسته و نخواسته اند بپذيرند كه قدرت و دولت را دراختيار داشتند و اشتباه و تعلل كردند. مدام بحران را پاس می دهند به خيابان ها و تظاهرات توده ای ها و يا تعلل توده ای ها برای كودتای نظامی عليه كودتای دربار شاهنشاهی. امری كه نه ممكن بود، نه در توان حزب توده ايران و نه اساسا در برنامه اين حزب. قيام مردم و كمک نظامی های توده ای در نظر بود كه در اين زمينه مصدق و ملیون بزرگترين تعلل را كردند. هيچيک از ملیون تاكنون نه گفته و نه نوشته اند كه چرا بلافاصله با آغاز كودتا دولت و كابينه تشكيل جلسه اضطراری نداد؟)

فرمانده محافظان دکتر مصدق می گوید

به آقای ورجاوند شايد بهتر باشد توصيه كنيم؛ تحليل تيمسار عزت‌الله ممتاز، فرمانده مدافعين منزل دكتر مصدق را با دقت و صداقت بخواند. او می نويسد: " همه اطرافيان مصدق رفتند. به آنها مي‌گفتم كه چه شد؟ هر كسي يك حرفي مي‌زد و همه مي‌ترسيدند اعدام شوند."

وکیل دکتر مصدق در دادگاه

به بادامچيان و آن محققی كه رويای تشكيل سپاه پاسداران در سال ۳۰-۳۲ را می بيند اين واقعيت را هم نه به قلم توده ای ها، بلكه به قلم و زبان جليل بزرگمهر، وكيل مدافع دكتر مصدق در دادگاه نظامي بايد گفت بخوانند و با اوضاع كنونی كشور و مسيری كه در راه تمركز قوای نظامی در بيت رهبری و در دست رهبر طی شده و عمليات كودتائی ۶ سال اخير عليه دولت خاتمی می شود مقايسه كنند: " رضاخان در نخست‌وزيري و در فرماندهي كل قوا، ارتش، حامي اش بود. محمدرضا نيز با دادن منصب و درجه، ارتش را پشت سر خود داشت..."

برخی ملاحظات پیرامون شرایط جهانی و جنبش اجتماعی ایران

ب.الف .بزرگمهر

تظاهرات دامنه دار دانشجویان در تیرماه گذشته و شورش در سمیرم و شهر مردم ملایم طبع ایران "یزد"، اوضاع سیاسي- اجتماعي ایران را که از چندي پیش آشکارا زیر فشار تبلیغاتي- سیاسي امپریالیستم ایالات متحده قرار داشت، همچنان در صدر اخبار رسانه هاي گروهي باختر نگهداشت. همزماني ماموریت بازرسان انرژي اتمي وابسته به سازمان ملل متحد با تظاهرات دانشجوئی، خروج اعتراض آمیز آنها که ظاهرا "به دلیل مخالفت حاکمیت ایران با بازرسي برخی مکان ها بوده و هشدار نسبتا "شدید کشورهاي عضو جامعه اروپایي براي وادار نمودن دولت ایران به امضاي قرار دادهاي الحاقی در زمینه خود داري از تولید سلاحهاي هسته اي، از همسویي رو به تکامل اروپا با سیاست ایالات متحده حکایت دارد.

کشورهاي جامعه اروپایي ظاهرا "این بار، برخلاف مورد عراق ، همسویي بیشتري با هم پیمان و درآن واحد رقیب امریکائی خود نشان میدهند .

شاید تا انتشار این مقاله، رویدادهای دیگری بر این نوع رویدادها اضافه شود، اما بی شک آن رویدادها نیز نقشی تکامل بخش برای نگرشی دارد که در این مقاله مورد نظر است و نه نفی آن.

جناح محافظه کار و واپسگراي حاکمیت ایران، تظاهرات دانشجویان را به دخالت ایالات متحده در امور ایران نسبت داد؛ لابد بخاطر آن که جرج بوش و گروه ماورا راست پیرامون وي وانمود مي کنند که طرفدار آزادي ودمکراسي در ایران هستند. ادعایي که البته فقط شامل ایران نمي شود. این بهانه بسیار خوبي در دست آنهاست که حق حاکمیت ملي کشورها را زیر پاگذارده و ملت ها را سرکوب نمایند و اتفاقا " محافظه کاران افراطي حاکم بر ایران نیز بهانه هاي لازم را برایشان فراهم آورده و مي آورند. بنا به گفته محمد خاتمي در دوره ریاست جمهوري پیشین ایشان، آنها به طور میانگین هر ۹ روز یکبار حادثه اي بزرگ یا کوچك دراین شش سال و اندی آفریدند و اجازه ندادند روند اصلاحات در بستر جاري خود پیش برود. جز بخش کوچکي از این جناح که شاید آنرا بتوان محافظه کاران عاقبت اندیش نامید، بقیه به سرانجام کار آنگونه که اکنون خود مینماید، نمي اندیشیدند. آنها باد کاشتند واکنون منتظر توفانی باید بود که همراه با آنها، مردم ایران باید آن را درو کنند.

شاه تا وقتی صداي انقلاب مردم را نشنیده بود، هر گونه حرکت اعتراضي توده هاي مردم و از آن جمله دانشجویان را به ارتجاع "سرخ "و "سیاه "و دخالت اجانب نسبت مي داد. ظاهرا "دین فروشان محافظه کار حاکمیت کنوني نیز همین مسیر را در مقابله با جنبش توده اي و دانشجویي مي پیمایند. اما، براستي آنها کدام رنگها را برگزیده اند؟ ظاهرا " رنگ سرخ" آن همچنان پا برجاست؛ گرچه جنبش اعتراضي مردم را که دیگر تنها در برگیرنده دانشجویان نیست، به ایالات متحده نسبت میدهند که نه تنها میانه اي با "سرخ " ندارد که دشمن سرسخت آن نیز بوده و هست. شاید در میان دانشجویان نیز سرسپردگان دشمنان منافع ملي کشورمان وجود داشته باشند، ولي مگر جریان سعید امامي روشن نکرد که عمده سرسپردگان دشمن را نه در بین دانشجویان که در میان خود فروختگان رده بالاي سپاه پاسداران، بسیج، امنیتی ها، انصار و سازمانهاي وابسته به "بیت رهبري" باید جستجو کرد؟ این نوع اتهامات خود نشانگر ضعف نیروهاي واپسگرا نیست؟ بنظر می رسد بخش عمده اي از محافظه کاران، نیك می دانند که "شمشیر داموکلس" بالاي سرخودشان نیز آویخته است؛ ولي ظاهرا "راهي براي عقب نشیني و کنار آمدن با جنبش مردم نمی بینند و رفتار آنها کم وبیش داستان آن اسبي است که از این بیابان گذشته است ؛ خواه جاي چاله هاي سم وي را خاکستر پر کند یا الماس .(۱)

آیا این مساله را آن بخش از نیروهاي اصلاح طلب و طرفدار پیشرفت اجتماعي که هنوز خوش خیالانه در بند معضل "خودي" و "غیرخودي" گرفتار اند نیز درك مي کند؟

همچنین، آیا آنها که از مدتها پیش در عالم رویاي، پرچم انقلاب برافراشته اند و یا برای آنها که به گفته لنین"... تنها بر مارکسیسم لم داده اند و منتظر انقلابي دگرند، اهمیت نیز موضوع قابل درك است؟ آیا آنها نیز به نوبه خود گرفتار معضل " خودي" و "غیر خودي" نبوده و نیستند ؟ آیا مي توان در صورتي که فرصت تاریخي پیشرفت و اصلاحات بطور کامل از دست برود، گناه آنرا بر دوش اصلاح طلبان درون حاکمیت و در بدترین حالت شخص خاتمي گذاشت واز زیر بار مسئولیت شانه خالي کرد؟

پرسش دیگری که باید سرانجام بدان نیز پاسخ داد اینست که پایان بحران کنوني، انقلابي دیگري است؟

همه دلایل و شواهد گویاي آن است که چنین نیست. نباید فراموش کرد که انقلاب بهمن ۱۳۵۷در شرایط تعادل نسبي نیروها در سطح جهاني، در شرایط وجود اتحاد جماهیر شوروي به عنوان بزرگترین پشتوانه نیروهاي پیشرو، صلح جو و انقلابي رخ داد. اکنون ، یك انقلاب فرضي در ایران و در هر کشور دیگري، این پشتوانه بسیار مهم یعني شرایط جهاني مساعد را دارا نیست. اگر تا چند دهه پیش از این، تنها کشورهاي آمریکاي مرکزي و جنوبي حیاط خلوت امپریالیسم ایالات متحده به حساب مي آمدند، اکنون این حیاط خلوت به جاهاي دیگر جهان و بویژه منطقه آسیاي میانه و غرب آسیا منتقل شده است. همان عاملي که تاکنون باعث ترمز روند پیشرفت اجتماعي در بسیاري از کشورهاي آمریکاي لاتین بوده، یعني نبود شرایط جهاني مساعد، اکنون نقاط دیگر جهان را نیز دربرگرفته است. این نکته مهمي است که نادیده گرفتن آن از جانب هر نیروي پیشرو و انقلابي به نتایج نادرستي خواهد انجامید. به عبارت دیگر با افزایش نقش نیروهاي موثر

در سياست بين المللي، تنها تعيين موازنه نيروها در چارچوب مرزهاي ملي براي تعيين استراتژي و تاكتيكهاي سياسي كافي نيست . معناي اين جملات البته اين نيست كه روند انقلابي از حركت بازايستاده و يا حتي كند شده ؛ بلكه ژرفاي بيشتري نيز يافته است . در همه جاي دنيا روند تجديد آرايش و صف بندي نيروها ديده مي شود و نيروهاي تازه اي مانند جنبش هاي ضدجنگ و ضدجهاني شدن سرمايه به نيروهاي انقلابي مي پيوندند؛ ولي اكنون اين نيروها همچنان زير فشار نيروهاي امپرياليستي و واپسگرا، فشرده تر مي شوند. در همان منطقه آمريكاي لاتين، تجديد آرايش نيروهاي پيشرو وانقلابي بدون ترديد به رويدادهاي شگرفي خواهد انجاميد كه از هم اكنون چشم انداز آن ديده مي شود.

آيا امپرياليستها در كشور ما به دنبال پياده كردن سناريويي شبيه آنچه در عراق رخ داد هستند تا با سوء استفاده از موج نارضايي مردم و مشكلات حل نشده ملي- قومي و به كمك دخالت نظامي اوضاع را به طور قطعي به سود خود تغيير دهند؟

گرچه پيش بيني آنچه كه رخ خواهد داد بويژه در دنياي پيچيده كنوني، بسيار دشوار و حتي تا اندازه اي غيرمنطقي است؛ اما مي توان با درنظرگرفتن سرشت سامانه امپرياليسم و مرحله بحراني كه مي پيمايد كم وبيش حدس زد كه كارگزاران آنها در سيماي دولت ماورا راست ايالات متحده و ديگر كشورهاي امپرياليستي چه آماج هايي را دنبال مي كنند و هدفهاي مرحله اي و نهايي آن ها كدام است.

موضوع بازگشت سلطنت و رژيم شاهنشاهي به ايران به دلايلي كه خارج از چارچوب اين نوشتار است، ممكن نيست . البته، اين بدان معني نيست كه امپرياليستها از اين سناريو كاملا "چشم پوشي نموده اند؛ اما بدون ترديد پيگيري چنين سناريويي صرفا آماجهاي كوتاه مدتي را در بر داشته و سناريوهاي ديگري را در پي خواهد داشت.

به همين ترتيب ، ايجاد زمينه وكمك به هرگونه حركت كودتايي در شرايط كنوني ايران، با توجه به آگاهي نسبي توده هاي ميليوني مردم كشورمان ، در بهترين حالت براي امپرياليستها ، تنها زمينه ساز جنگ داخلي و گسترش احتمالي آن در منطقه خواهد بود .گرچه ايجاد خرده كشورهايي وابسته ، مانند آنچه كه در يوگسلاوي رخ داد ، به بهترين نحو ممكن آماجهاي اقتصادي_سياسي امپرياليستها را تامين مي كند؛ اما در مورد ايران، اين مساله اي چندان ساده نيست؛ زيرا خلا قدرت ناشي از فروپاشي كشور بزرگي مانند ايران، ابعاد كنترل نشده اي براي آنها خواهد داشت .زمينه هاي ايجاد چنين روندي با محاصره ايران از چهار طرف، در صورتي كه امريكا بتوانند شرايط نظامي و سياسي را در كشور هاي افغانستان، عراق و برخي جمهوريهاي قفقاز و آسياي ميانه بسود خود تثبيت كنند و به اصطلاح پاي خود را قرص نمايند، به تدريج آماده مي شود.

موضوع در اساس خود چندان پيچيده نيست و آن را مي توان با در نظر گرفتن دگرگونيهاي رخداده در دو دهه اخير در سطح بين المللي در اين فرمول ساده فشرده نمود :

پس از فرو پاشي اتحاد شوروي، وجود كشورهاي بزرگ و پهناوري مانند ايران با دامنه نفوذ جغرافيايي_سياسي نيرومند و زمينه تبديل آن به نيروي بزرگ اقتصادي ، بويژه اگر بوسيله دولتهاي نيرومند مركزي نيز اداره شوند، سد راه نفوذ اقتصادي و سياست جهاني شدن سرمايه داري است.

جلوگيري از نفوذ كمونيسم و اتحاد شوروي در كشورهاي پيرامون آن به ياري دولتهاي نيرومند مركزگرا مانند رژيم شاه، كه پيش از اين يكي از مهم ترين دغدغه هاي امپرياليستها بود نيز اكنون موضوعيت خود را از دست داده است .تاريخ معاصر كشورمان نشان ميدهدكه پيش از تشكيل اتحاد جماهير شوروي ، روند تجزيه ايران به دو نيمه شمالي و جنوبي حتي تا مرحله انعقاد قرار داد سال ۱۹۰۷بين انگلستان و روسيه تزاري پيش رفته بود و گرچه ايران رسما "كشور كاملا "مستقل شاهنشاهي" بود، ولي عملا "به مناطق نفوذ و اجراي سياستهاي دو كشور نامبرده تقسيم شده بود .اكنون نيز - البته در شرايط تاريخي ديگرچنين روندي براي امپرياليستها ناگزير خواهد بود .صحبت نه فقط بر سر نفت و يا اشغال سرزمين ديگران كه بر سر تداوم گردش سرمايه و بويژه سرمايه مالي است كه چنين روندي را ناگزير مي سازد .نه جريان اقتصادي ليبراليسم نو و جهاني شدن سرمايه گلوباليسم و نه سياست نظامي مكمل آن، وجود دولتهاي مقتدر و با سمتگيري ملي را برنمي تابند به اين ترتيب ، امپرياليستها و بويژه امپرياليسم ايالات متحده خواهان از هم پاشي ايران هستند .جدانمودن منطقه نفت خيز خوزستان بويژه نقش مهمي در اين سناريو بر عهده دارد. بقيه سناريو ها بيشتر نقش تكميلي براي پيشبرد اين سناريوي اصلي را برعهده دارند.

نكته مهم ديگري نيز كه بايد به آن توجه نمود، نقش كشورهاي اتحاديه اروپا است . آيا اين كشورها كه خود بخش عمده اي از سامانه امپرياليستي را تشكيل مي دهند، نقشي مستقل از سياستهاي امپرياليستهاي ايالات متحده خواهند داشت؟ آيا حاكميت ايران مي تواند با استفاده از نوعي سياست موازنه منفي روي پشتيباني اين اتحاديه در مقابله با همگنان آنها در ايالات متحده حساب كند ؟

پاسخ به هر دو اين پرسشها كم و بيش منفي است . به نظر ميرسد كه امپرياليسم ايالات متحده موفق شود اروپاي باختري را به يدك كش سياستهاي خود تبديل كند.

بر خلاف نظر آن افرادي كه مسايل كنوني جهان را - بر پايه اصل "اينهماني" و در واقع ناخودآگاه -همچنان مانند شرايط پيش از جنگ جهاني دوم تعبير و تفسير ميكنند، نگارنده مي پندارد كه افزايش رقابتهاي امپرياليستي در شرايط كنوني و تا حدودي در آينده به برتري باز هم بيشتر امپرياليسم ايالات متحده ميانجامد؛ روندي كه هر روز سرعت بيشتري نيز مي گيرد .چنانچه بر پايه منطق لنيني در اثر پرارزش وي "امپرياليسم، بالاترين مرحله سرمايه داری" به دنياي كنوني نگريسته شود، اين امپرياليسم ايالات متحده است كه بيش از رقيبان خود نيازمند گشودن و بازتقسيم بازارهاي جهاني و برده نمودن انسانهاست. بر پايه برخي آمارها، تنها ۱۴% اقتصاد اين كشور را واردات و ۹درصد آن را صادرات دربرميگيرد. در يك مقايسه ساده، اين كشور نسبت به دو قطب رقيب آن يعني

"اتحاديه اروپا" و ژاپن داراي اقتصاد بسته اي است؛ در حاليكه از نظر پيشرفتهاي فن آوري و ساماندهي (Systems) وضعيت بهتري دارد. اين مهم بويژه در زمينه نظامي و فن آوري اطلاعاتي-ارتباطي چشمگير است. به اين ترتيب، بار ديگر شاهد رشد ناموزون اقتصاد سرمايه داري در مقياسي بمراتب گسترده تر از پيش و پيامدهاي مخرب ناشي از آن هستيم.؟

از طرفي ديگر، چنانچه افزايش رقابتهاي امپرياليستي به جنگ واقعي بينجامد، آيا مردم اروپاي باختري باتوجه به تجربه دو جنگ جهاني مخرب آمادگي آن را دارند كه گوشت دم توپ باشند؟ به نظر ميرسد كه ديگر چنين نخواهد بود؛ بويژه اگر روسيه بجامانده از اتحاد شوروي و ديگر كشورهاي باتجربه سوسياليسم در خاور اروپا را نيز در پاسخ به اين پرسش بگنجانيم. به اين ترتيب، با توجه به ناهمگوني اقتصادي-ملي و فرهنگي و تجربه دردناك ولي گرانقدر سده گذشته و نيز بويژه به اين دليل كه "اتحاديه اروپا" را در ميان سه قطب نيرومند امپرياليستي، سست ترين آنها بايد شمرد آيا راهي به جز سوسياليسم برجاي مانده است؟

و اما در مورد كشورمان ايران موضوع به چه نحوي خواهد بود؟

تاريخ معاصر ما دستكم در يك مورد يعني جنبش ملي شدن نفت ايران نشان داده است آنجا كه منافع امپرياليستها به خطر بيفتد، اختلافات و رقابتهاي سرشتي شان را به طور موقت هم كه شده كنار ميگذارند .كودتاي انگليسي-آمريكايي ۲۸ امرداد ۱۳۳۲ اين ادعا را بخوبي به نمايش گذاشت .اين درس تاريخي را نميتوان و نبايد ناديده گرفت .نميتوان چشم اميد به رقابتهاي قطبهاي امپرياليستي داشت و سياست خود را بر آن پايه استوار نمود .در مورد روسيه، موضوع تا حدود زيادي تفاوت دارد .به نظر ميرسد، عليرغم تمام تحولات راست مافياگونه در حاكميت آن، اين كشور هنوز هم بطور نسبي وزنه اي در تعادل نيروهاي نظامي در سطح جهاني است و كم و بيش نقشي بازدارنده در اجراي نقشه هاي امپرياليستي دارد .در مورد ايران نيز، تا كنون اين كشور با حساسيت نسبتا زيادي برخورد نموده است .اما، نكته مهم اين است كه روند تحولات در آنجا بسيار ناروشن بوده و به هر سمتي ميتواند تحول يابد.

واقعا چه بايد كرد؟ چه سياستي جلوي نقشه هاي ضد انساني و ضد ايراني امپرياليستها و بويژه امپرياليسم ايالات متحده را سد خواهد نمود؟ آيا آنها كه درون حاكميت ايران براي مذاكره با امريكائی ها سر و دست مي شكنند و اينجا و آنجا ملاقاتهاي مخفيانه ترتيب ميدهند، واقعا خواهان راه حلي براي مردم ايران و برونرفت از بن بست كنوني هستند و يا تنها منافع فردي و گروهي خودشان را، حتي به قيمت زير پا گذاشتن منافع ملي كشورمان به پيش ميبرند؟

آيا براي اصلاح طلبان واقعي و نيروهاي پيشرفت خواه، راه ديگري جز تكيه هر چه بيشتر بر توده هاي مردم ميهنمان، همانها كه "يونجه خوردند۳" تا انقلاب مشروطه را به سرانجام برسانند و انقلابي به بزرگي انقلاب كبير فرانسه آفريدند، به جاي مانده است؟

همه شواهد گوياي آن است كه جنبش موجود در پوسته اصلاحات بورژوا- ليبرال و حتي بورژوا- دمكراتيك باقي نخواهد ماند و بدون سمتگيري هدفمند سوسياليستي در كليه عرصه هاي اقتصادي، سياسي و اجتماعي، حركت به سمت پيشرفت اجتماعي متوقف شده و نتيجه كار غير قابل پيش بيني خواهد بود: جنگ داخلي، كودتاي ارتجاعي با ظاهري عوامفريبانه و يا دخالت مستقيم خارجي . آنها كه روند جنبش موجود را صرفا در چارچوب دمكراسي بورژوايي ميخواهند و تبليغ ميكنند، در واقع آن را به شكست مي كشانند" .جامعه مدني "موعود، بدون وجود سازمانهاي توده اي موثر در مهم ترين تصميم گيريهاي سياسي، اقتصادي و اجتماعي، حرف عبثي بيش نخواهد بود... .شوراهاي شهروروستا ...مهم ترين نهاد ايجاد چنان جامعه مدني خواهند بود كه روند پيشرفت را تضمين نموده و دمكراسي و برابر حقوقي را در كشورمان نهادينه نمايند ...سهيم شدن شوراهاي شهروروستا در مهم ترين مسايل مملكتي از امور معيشتي گرفته تا مهم ترين مسايل سياسي روز، كشور ما را از آنچنان زيربناي لازم برخوردار خواهد نمود كه از جامعه اي با سنن استبدادي ديرينه به جامعه اي با دمكراسي خلقي فراويد 5

متاسفانه، برخورد مقطعي و سياست ناپيگيرانه نيروهاي اصلاح طلب درون و پيرامون حاكميت در استفاده از اين اهرم مناسب و نيز بي توجهي از جانب نيروهاي پيرو سوسياليسم علمي كه طبيعتا بايد به اين موضوع توجه كافي مينمودند، موجب شد تا نيروهاي راست علاوه بر آن كه دست بالا را در بسياري از اين شوراها بيابند، دلسردي و نااميدي هر چه بيشتر توده هاي مردم را نسبت به نهادهايي كه به افزايش نقش آنها و نهادينه شدن دمكراسي خلقي مي انجامد، دامن بزنند . متاسفانه، اين طرز برخورد و كوتاهي از جانب همه اين نيروها همچنان ادامه دارد و اين در شرايطي است كه تحولات بنيادين در زمينه آزادي هاي اجتماعي و پيشرفت مدني بدون همكاري و سازماندهي جبهه وسيعي از نيروهاي انقلابي و پيشرفتخواه بر عليه ارتجاع و امپرياليسم ممكن نيست.

زيرنويس:

۱- بخشي از سروده هاي يك شاعر گمنام)و گفته ای از زنده ياد احسان طبري به مناسبت شهادت شاعر و كارگر ايرلندي : بابي ساندز

۲- البته بررسي و پاسخ دقيق به اين موضوع نيازمند مقاله يا مقالاتي جداگانه و از جانب اهل فن در اين زمينه است.

۳- نقل از كتاب تاريخ مشروطه ايران نوشته احمد كسروي

٤- رجوع كنيئ به مقالات گذشته راه توده در اين زمينه

٥- همانجا

آنجلادیویس عضو سابق رهبری حزب کمونیست امریکا :

حمله نظامی به ایران و نگرانی های جنبش جهانی صلح

در حالیکه جهان نگران تهاجم نظامی امریکا به ایران است و بزرگترین بهانه های امریکا، تولید سلاح هسته ای و نقض حقوق بشر درایران است؛ مخالفان اصلاحات و مافیای قدرت در جمهوری اسلامی با نقض مکرر حقوق بشر، مخالفت با امضای مقاوله نامه هسته ای و سخنان تحریک آمیز وبه غایت بی خردانه رهبر و عده ای از فرماندهان سپاه، به یاری امریکا و سیاست های جنگ طلبانه آن برخاسته است!

ترجمه محمد باران

آنجلا دیویس، عضو سابق و ۵۹ ساله رهبری حزب کمونیست امریکا و استاد دانشگاه کالیفرنیا در رشته "تاریخ آگاهی" (مجموعه ای از فلسفه، ادبیات و تاریخ)، برای شرکت در یک سمپوزیوم به شهر برلین در کشور آلمان سفر کرد. این سمپوزیوم نظرات فلاسفه دهه هفتاد و بررسی امکان تطبیق این نظرات با مسائل روز جهان را در دستور کار خود داشت. آنجلا دیویس در سال ۱۹۹۸ از حزب کمونیست امریکا جدا شد و سازمان "دمکراسی و سوسیالیسم" را پایه ریزی کرد.

از سال ۱۹۷۷ تاکنون در دانشگاه های مختلف امریکا تدریس کرده است. او که خود در دهه ۶۰ بدلیل فعالیت در گروه سیاسی "پلنگان سیاه" سر از زندان در آورد، پس از رهائی از زندان سالهای زیادی را برای آزادی رهبران زندانی این گروه و همچنین روزنامه نگار افروامریکائی "مومیا ابوجمال" و رهبر سرخپوستان امریکا " لئونارد پلتیر" مبارزه کرده است. او زمانی که از زندان آزاد شد به عضویت کمیته مرکزی حزب کمونیست امریکا انتخاب شد و پس از آن چند بار از سوی حزب کمونیست امریکا ونیروهای چپ این کشور بعنوان کاندیدای ریاست جمهوری امریکا معرفی شده است.

خاطرات او از دوران زندان، نحوه دستگیری و بازجوئی اش که شباهت زیادی به بازداشت ها و آدم ربائی های سیاسی در جمهوری اسلامی دارد، در سال های نخست جمهوری اسلامی، به همت یک مترجم روس زبان بنام "ناتالیا ورنیس" ازمتن روسی به فارسی در ایران ترجمه و منتشر شد، که با استقبال بسیار روبرو شد اما از تجدید چاپ آن جلوگیری کردند.

یک خبرنگار آلمان دمکراتیک سابق، در سالهای ۷۲-۱۹۷۱، گفتگویی را که پیش از زندانی شدن آنجلا دیویس با او انجام داده بود برای پخش در اختیار شبکه تلویزیونی آلمان دمکراتیک قرار داد. پخش این مصاحبه که در آن نقطه نظرات سیاسی آنجلا دیویس مطرح شده و این در رد اتهاماتی بود که پلیس امنیتی امریکا (جاسوسی و عملیات تروریستی) در توجیه بازداشت آنجلا دیویس عنوان کرده بود، در تبرئه و آزادی آنجلا دیویس از زندان موثر بود. آنجلا دیویس برای سفر به آلمان و شرکت در سمپوزیوم فلاسفه دهه ۷۰، انگیزه دیگری نیز داشت و آن ملاقات با این خبرنگار قدیمی و سالمند بود.

روزنامه چپ گرای "نویس دویچلند" گفتگوی خود با آنجلا دیویس را در دو شماره ۲۶ و ۲۷ جولای منتشر کرد که فشرده ای از این گفتگو را در ادامه می خوانید:

- وضع کنونی جهان را چگونه می بینید؟

آنجلادیویس: وضع کنونی جهان، بطور حیرت انگیزی با دهه ۱۹۶۰ قابل مقایسه است. اگر در آن زمان پایان بخشیدن به جنگ ویتنام یک مسئله مبرم بود، امروز جلوگیری از گسترش جنگ و دفاع از صلح جهانی در دستور است. این خطر با تهاجم امریکا به عراق، افغانستان و باحتمال زیاد به **ایران** و کره شمالی اکنون به مبرم ترین مسئله روز درجهان تبدیل شده است. درعین حال که مشکلات ومسائل اقتصادی، فقر رو به افزایش و نژادپرستی نیز ابعاد کم سابقه ای به خود گرفته است.

- سیاست جنگ طلبی امریکا در عرصه خارجی، چه بازتابی در عرصه داخلی امریکا داشته است؟

آنجلا دیویس: پس از رسیدن جورج بوش به ریاست جمهوری امریکا وحادثه ۱۱ سپتامبر، یک سلسله تغییرات در خود امریکا نیز بوجود آمد. این تغییرات زیر پوشش تبلیغاتی مربوط به ۱۱ سپتامبر پیش برده می شود. به مردم اینگونه تلقین کردند که ۱۱ سپتامبر یک جنایت هولناک علیه امریکا بود و بنابراین دیگر نباید مردم نسبت به اعمال حکومت انتقاد کنند. البته، بخش قابل توجهی از جامعه هم این را با ساده لوحی پذیرفته است. به این ترتیب، کسانی که علیه تصمیمات حکومت اعتراض می کنند یا از کار برکنار می شوند و یا موانع زیادی بر سر راه آنها ایجاد می کنند و حتی منتقدین تحت تعقیب امنیتی قرار می گیرند. برای حکومت اصلا مهم نیست که فرد معترض استاد دانشگاه است یا فردی عادی. این وضع، البته خیلی هم طبیعی است، زیرا حکومتی که علیه مردم کشورهای دیگر جنگ راه می اندازد، طبعا با مردم کشور خودش نمی تواند سیاست دیگری جز همین روحیه جنگ طلبی و تحمیل سکوت به مردم برای پیشبرد سیاست های خود داشته باشد. ۱۱

سپتامبر در حقیقت بهانه ای شد برای هجوم به همه دستآوردهای دمکراتیک و حقوق شهروندی مردم.

- این تهاجم ها در جامعه امریکا واقعا مسئله تازه ایست؟

آنجلا دیویس: این درست است که در گذشته هم مردم امریکا با این نوع محدودیت ها روبرو بوده اند، اما آنچه که اکنون شاهدش هستیم ابعاد وسیع دارد و در ضمن شما باید فجایع را در کلیت آن درنظر بگیرید.

- نیروهای چپ امریکا، چندی پیش خطر فاشیسم در امریکا را مطرح کردند. واقعا باید منتظر چنین پدیده ای در امریکا بود؟

آنجلا دیویس: بله. نیروهای چپ امریکا چنین مسئله ای را مطرح کردند. شما اگر سیاست های رامسفلد و دیگ چینی را در نظر بگیرید و پیشبرد این سیاست ها را تعقیب کنید به همین نتیجه ای می رسید که چپ در امریکا رسیده است. مسدود ساختن کانال های دمکراسی و گردش به راست بازهم بیشتر سیاست های اقتصادی که در حال حاضر در امریکا حاکم است ما را به این نتیجه رسانده که جامعه امریکا را به طرف فاشیسم پیش می برند و طبعا باید نگران این روند بود. البته، بنظر من هنوز امکانات زیادی برای تجهیز نیروهای دمکرات برای جلوگیری از سلطه فاشیسم بر جامعه امریکا وجود دارد. باید با قدرت همه این امکانات را بسیج کرد.

- دوران کنونی، تداعی کننده دوران مک کارتیسم نیست؟

آنجلا دیویس: ما، با توجه به رشد تکنیک کنترل جامعه به سمت شرایطی بدتر از آن دوران پیش می رویم. این را کسانی که در آن دوران مبارزه کرده اند تائید می کنند. آنچه درارتباط با چپ ها و بویژه کمونیست ها باید بگویم اینست که فضای ضد کمونیستی آنروز و مکانیسم های متداول آن شباهت تعجب آوری با وضعیت امروز دارد و به همین دلیل نیز معتقدم باید چپ بصورت متحد درامریکا به صحنه بیآید و فعال تر از هر زمان دیگری عمل کند.

- با توجه به محدودیت هائی که گفتید دولت علیه نیروهای دمکرات، چپ و طرفداران صلح بوجود آورده، آینده فعالیت این تشکل ها را درامریکا چگونه می بینید؟

آنجلا دیویس: جنبش صلح، پس از حوادث ۱۱ سپتامبر مفهوم تازه ای به خود گرفت و در حال رشد است، اما واقعیت اینست که حکومت توانست از واقعه ۱۱ سپتامبر برای یورش به دستآوردهای دمکراتیک مردم کمال استفاده را بکند. حالا، بویژه در جریان تدارک جنگ عراق، مردم دوباره به خود آمده اند و ما برای نخستین بار، پس از سالها در ایالت های مختلف امریکا شاهد تظاهرات بزرگ مردم در دفاع از صلح و مخالفت با جنگ در عراق شدیم.

- اما بعد از جنگ و سقوط صدام حسین فکر نمی کنید این جنبش دوباره دچار رکود شده است؟

آنجلا دیویس: ببینید! ما در آن زمان توانستیم از طریق ارتباط های اینترنتی تظاهرات وسیعی را سازمان بدهیم، اما حتی اگر این تظاهرات به ۱۰ تا ۱۵ میلیون هم در مجموع ایالات امریکا رسیده باشد هنوز به مفهوم جنبش نیست، زیرا این سازماندهی اینترنتی، تفاوت می کند با جنبش اجتماعی و متشکل مردم.

- می توان فکر کرد که این سرآغاز چنین جنبشی باشد؟

آنجلادیویس: برای آنکه بتوان جنبشی را علیه سیاست جنگی و علیه نابودی دستآوردهای اجتماعی بوجود آورد باید مردم را در درازمدت سازمان داد. باید روی افکار عمومی تاثیر گذاشت و آن را در جهت اهداف اجتماعی خود تغییر داد. هنوز دهها میلیون مردم امریکا نسبت به این مسائل یا بی تفاوت اند و یا دچار سردرگمی. باید به سراغ آنها رفت وآنها را به میدان آورد. باید به جستجوی کسانی رفت که تاکنون در تظاهرات شرکت نکرده اند. البته، شما می دانید که اکثر مردم عجول اند و خیلی زود می خواهند نتیجه کارشان را ببینند و اتفاقا یکی از وظائف ما باید این باشد که به این مردم تفهمیم کنیم که پیروزی زود بدست نمی آید و با بی صبری راه بجائی نمی توان برد. می خواهم بگویم که وظیفه مهم ما در لحظه کنونی سازماندهی مردم علیه جهانی شدن سرمایه و گلوبالیزاسیون است. این آن درک دشواری است که اگر مردم به آن رسیدند آنوقت جنبش صلح در دل آن قرار می گیرد و جنبش آن کل و مجموعه ای را هدف قرار میدهد که مخالفت با جنگ هم بخشی از آنست. البته، ما یقین داریم که گلوبالیسم خواه ناخواه قیام عمومی علیه خود را بوجود می آورد.

- صدها هزار تن از زندانیان امریکا سیاهان هستند و شما نه تنها خود مدتی در زندان بوده اید، بلکه از فعالان دفاع از زندانیان بوده اید. هنوز دراین عرصه هم فعال هستید؟

آنجلادیویس: این غم انگیز است که هیچ کشوری در جهان باندازه امریکا زندانی ندارد و بیش از نیم میلیون نفر از زندانیان آن هم سیاهپوست هستند، یعنی افروامریکائی. آنها قربانیان تبعیض نژادی و قربانیان سیاسی جامعه امریکا هستند. برای درک دقیق تر از مسئله توجه کنید به شمار اقلیت های محروم جامعه ما درارتش امریکا هنگام حمله به عراق. بیش از نیمی از سربازانی که به جنگ برده شدند از این اقلیت ها بودند. شما برابری اقتصادی و سیاسی در امریکا را هم می توانید از همین نمونه که برایتان گفتم حدس بزنید. برای دقیق تر دیدن دلیل این وضع برای شما توضیح می دهم که خدمت درارتش، برای مکزیکی ها و افروامریکائی های محروم از آموزش که اغلب بیکارند و شانس یافتن کار هم ندارند یگانه شانس قرارگرفتن در نظام اجتماعی امریکا و یافتن یک هویت امریکائی است.

- وظیفه کنونی نیروهای چپ امریکا برای ایجاد تغییرات در سیاست های داخلی و خارجی امریکا را شما چگونه می بینید؟

آنجلا دیویس: ما هنوز تا انتخابات سال ۲۰۰۴ ریاست جمهوری وقت دراختیار داریم. زمان قابل توجهی دراختیار نیروهای چپ، جنبش صلح و همه شهروندان امریکائی برای زیر علامت سئوال بردن سیاست های دولت کنونی است. از هم اکنون هم صداهای اعتراض آمیز علیه حکومت بوش و ضرورت تغییر سیاست های کاخ سفید به گوش می رسد. مردم بتدریج متوجه شده اند که جورج بوش برای پیشبرد سیاست های جنگی و ضد دمکراتیک خود در عرصه جهانی و در عرصه داخلی با افکار عمومی امریکا بازی کرده است. به همین دلیل جنبش مردم امریکا برای ایجاد تغییرات، ابتدا از خانه خود شروع شده است. طبیعی است که ما دچار تخیلات ساده نگرانه نمی شویم، زیرا تا این جنبش **(بقیه در ص ۴۲)**

کاسترو در سالگرد آغاز انقلاب کوبا:

نـه امریکا و نـه اروپـا

سرنوشت جهان را رقم نخواهند زد

میلیون ها کوبائی، امسال پنجاهمین سالگرد آغاز انقلاب این کشور را با برپائی کارناوال های شادی در سراسر کوبا جشن گرفتند.

۲۶ ژوئیه امسال سالگرد حمله به پادگان "مونسادا" بود که جرقه ای شد برای شروع انقلاب کوبا. به همین مناسبت فیدل کاسترو با حضور در پادگان مونسادا در سانتیاگو راجع به مسائل اجتماعی جهان در پنجاه سال پیش که منجر به سازماندهی و رهبری قیام انقلابی شد سخنرانی کرد. کاسترو گفت که در آن دوران ششصد هزار نفر بیکار در کوبا وجود داشت و چهار صد هزار کارگر کشاورزی تنها ٤ ماه در سال کار داشتند و بقیه سال را در گرسنگی بسر می بردند. بیش از نیمی از مرغوب ترین زمین ها در دست خارجیان بود. در سال ۱۹۵۳ تنها ۳ر۲۲ درصد جمعیت کوبا با سواد بود. بلافاصله پس از پیروزی انقلاب دولت جدید داوطلبینی را به بخش هائی از کشور کارائیب اعزام کرد تا خواندن و نوشتن را به مردم بیاموزند. این توده ای ترین مبارزه برای آموزش در نوع خود در یک کشور بشمار می رفت.

فیدل کاسترو در سخنرانی خود گفت: "۸۵ در صد کوبائی ها اکنون صاحب خانه خود هستند. آنها مالیات نمی پردازند و ۱۵ در صد بقیه نیز تنها مبلغ اندکی بعنوان اجاره می پردازند که بیشتر جنبه نمادین دارد."

حمله به پادگان مونسادا موفقیت آمیز نبود و کاسترو به همراه قیام کنندگان به اسارت درآمد، اما کوبائی ها حمله به این پادگان را شروع انقلاب کوبا می دانند، چرا که آغازی بود برای مبارزه انقلابیون برای سرنگونی رژیم دیکتاتوری "باتیستا" در نخستین روز سال ۱۹۵۹. شورشیان که در این نبرد جان سالم بدر بردند، آنها بودند که پس از دستگیری محاکمه و روانه زندان شدند.

کاسترو در سخنرانی امسال خود، در باره محاکمه ای که برای او ترتیب داده بودند و دفاع خود در دادگاه سخن گفت. کاسترو در پایان دفاعیات خود در آن دادگاه که بعدها با عنوان "تاریخ مرا خواهد بخشید" منتشر شد اعلام داشت:" آینده کشور و راه حل های مسائل موجود نمی تواند وابسته به منافع خودخواهانه مشتی سرمایه دار قرار داشته باشد." این دفاعیه، همان زمان در سراسر کشور تکثیر و میان مردم توزیع شد.

کاسترو در سخنرانی پنجاهمین سالگرد آغاز انقلاب کوبا بشدت از رفتار اتحادیه اروپا، بعنوان بزرگترین شریک تجاری این کشور انتقاد کرد. این انتقاد به دلیل کاهش حجم مبادله تجاری میان کوبا و اتحادیه اروپا بود که اروپائی ها به آن "کمک های انسانی به کوبا" نام داده اند. اتحادیه اروپا پس از اینکه دادگاه های کوبا تعدادی از مخالفین این کشو را به دلیل خیانت به کشور مجرم اعلام نمودند حجم مبادله تجاری خود را کاهش دادند. این مخالفین با گرفتن پول از بخش حفاظت منافع امریکا در هاوانا دست به عملیاتی علیه دولت کوبا زده بودند. کاسترو اعلام داشت که نه دولت کوبا و نه مردم این کشور زیر بار فشار نخواهند رفت. وی در اینمورد گفت: " کوبا به عنوان کشوری کوچک، تحت محاصره و تحریم نه تنها قادر به ادامه حیات بوده است، بلکه به کشورهای جهان سوم که بخاطر استعمار کشورهای اروپائی استثمار شده اند کمک رسانده است." وی اضافه کرد که دولت های اروپائی بیشتر در راستای منافع امریکا قدم برداشته اند تا در چارچوب منافع کشورشان. کاسترو دراین مورد گفت:" نه اروپا و نه امریکا هیچیک حرف آخر را در مورد سرنوشت بشر نخواهند زد." وی این نظر را پس از ادای این مطلب که اتحادیه اروپا باید در راهی "غیر خودخواهانه" قدم بردارد عنوان کرد.

(نوشته خوزه کروز- منتشره در هفته نامه دنیای مردم، ارگان حزب کمونیست امریکا)

پیش به سوی تشکیل حزب متحد کمونیست در اتحادیه اروپا

ترجمه از"عصر ما" ارگان حزب کمونیست آلمان

در بیستم اوت امسال(۲۰۰۳)، با هدف سازماندهی شکل جدیدتری از مبارزه طبقاتی، مسئولین سه حزب کمونیست آلمان، هلند و لوکزامبورک در شهر اسن آلمان با یکدیگر دیدار و مذاکره کردند.

در بخش آغازین و مقدماتی این مذاکرات، سرپرست هیات حزب کمونیست لوکزامبورک بنام "علی روکرت و الویسه بیشوف" که درعین حال عضو کمیته اجرائی این حزب است ، همراه با "ویلوان در کلیف" منشی امور بین ا لمللی و سر دبیر نشریه حزبی « مانیفیست» از طرف حزب جدید کمونیست هلند و مسئول حزب کمونیست آلمان تبادل نظر کرده و چهار چوب مذاکرات را معین نمودند.

از دید حاضرین این جلسه، ضرورت سیاست ائتلاف میان احزاب کمونیست اتحادیه اروپا دارای دلایل عینی است. هر سه کشور دارای مشکلات اجتماعی، اقتصادی وفرهنگی مشابه بوده و از لحاظ تقلیل میزان رشد به ویژه رشد اقتصادی با مشکلاتی مواجه اند. همچنین، بنا بر یافته های موجود، درجریان اصلاحاتی که حکومت های مربوطه پیش می برند، دموکراسی موجود در اتحادیه اروپا می تواند متحمل آسیب هائی گردد.

در لوکزامبورک بحران هنوز در آغاز راه است، اما در هلند و آلمان مدتی است که بحران حضور خود را کاملا به نمایش گذاشته است. در هر سه کشور به طور همزمان اشکالی از جنبش های اجتماعی خود جوش در حال شکل گیری ا ست. در این جنبش ها ومبارزات طبقاتی، زنان ومردان کمونیست حضوری فعال وموثر دارند و عملا خواست های مردم را سازماندهی می کنند، بویژه حزب کمونیست لوکزامبورک که نسبت به دو حزب دیگر رشد کیفی و کمی چشمگیری در آن مشاهده می شود. یک سوم اعضای این حزب، کسانی هستند که در دو سال اخیر به این حزب پیوسته اند. حضور گسترده مردم در جشن سالانه نشریه حزبی برای مسئولین حزبی غیر قابل ا نتظار بوده است.

در نشست مذکور همچنین موضوع نظامیگری در اروپا مورد بررسی انتقادی قرار گرفته ونیز پیشنهاد طرح یک قانون اساسی برای اتحادیه اروپا مطرح شد. از جمله توافق های حاصله از این نشست آن بود که هر سه حزب کوشش کنند تا در ا نتخابات پارلمان اروپا نه فقط از طرف حزب های خود، بلکه برای کاندیدای یکدیگر نیز فعالیت کنند تا کرسی هائی در پارلمان اروپا را بتوان دراختیار گرفت.

بنا بر تصمیمات این دیدار، از این پس مذاکرات متقابل بصورت برنامه ریزی شده و هدفمندتر برگزار خواهد شد تا در اجلاس گسترده ماه دسامبر آینده بتوان به یک برنامه عمل مشترک دست یافت. هر سه حزب بر سر ایجاد یک ائتلاف و اتحاد جدید با یکدیگر توافق نظر داشتند تا بتوان از این طریق دیگر نیروهای چپ، کارگری وکمونیست را جهت پیوستن به این اتحاد و ائتلاف جلب کرد. قرار شد از دل این اتحاد و ائتلاف طی گام های بعدی طرح تشکیل یک حزب چپ قوی در چهارچوب اتحادیه اروپا در دستور کار قرار گرفت.

آنجلا دیویس: حمله نظامی به ایران ... از ص ۳۹

سازمان نیابد، نمی توان به اهداف مورد نظر دست یافت. تنها دراینصورت است که ما خواهیم توانست به کنگره امریکا و کاخ سفید تغییرات مورد نظر خود را تحمیل کنیم. درعین حال ما باید این احساس را در مردم بوجود آوریم و تقویت کنیم که آنها خودشان هم می توانند برخود حکومت کنند و حتی حکومت را در دست بگیرند.

- شما اکنون ۵۹ سال دارید. این انرژی برای مبارزه سیاسی را از کجا بدست می آورید؟ ما می شناسیم خیلی از فعالان سیاسی را که دراین سن و سال اغلب به دوران آسایش و یاچیزهائی شبیه آن فکر می کنند.

آنجلادیویس: من همیشه اعتقاد داشته ام که اگر کسی واقعا به ایده ای معتقد است باید تا پایان خط برود. بنابراین جائی برای کناره گرفتن از مبارزه باقی نمی ماند. من در تمام طول فعالیت سیاسی ام کوشیده ام به مردم ثابت کنم که نه تنها داشتن یک دنیای بهتر امکان پذیر است، بلکه ضروری هم هست و البته برای دست یافتن به آن باید راه دراز مبارزه اجتماعی را طی کرد. مبارزه با سرمایه، با نژادپرستی، با انسداد سیاسی و با حاکمیت پول در مناسبات اجتماعی.

(رقص و عزا بقیه از ص ۴۳)

از جمله این شرکت ها، **شورای بازرگانان ایرانیان** است. کارخانه های داخل کشور خوابیده و چیزی تولید نمی شود که حقوقی به کارگران و تولید کنندگانش داده شود، اما در عوض اسکله ها همچنان پر است. یک تاجر ایرانی به من گفت: " ٤ روز است دنبال جایی برای تخلیه ۳ پالت می گردم، پیدا نمی کنم."

حکومتی که آیت الله شاهرودی در پی تاسیس آنست!

در تهران فریاد واسلاما همچنان از گلوی امام جمعه هائی که از بودجه آستان قدس رضوی و از صدقه سر امام هشتم به قدرت و ثروت رسیده اند بیرون می آید، فرماندهان بسیج برای مردم خط و نشان می کشند و شهرداری وشورای شهر تهران مساجد را به ایستگاه های بازرسی و ستاد سرکوب مردم تبدیل کرده اند.

هاشمی رفسنجانی همچنان بنام انقلابی - که دفترش از جمله بدست خود او بسته شده- در نماز جمعه تهران سخن می گوید و هاشمی شاهرودی قوه قضائیه را تبدیل به حکومت جانشین کرده است. وزارت خارجه را برپا کرده و لاریجانی را وزیر، سازمان امنیت را برپا کرده و فلاحیان را به خدمت بازگردانده، علیزاده را برای جانشینی خود در نظر گرفته و مرتضوی را برای ریاست زندان ها. تمام نشانه ها و چهره های انقلاب ۵۷ را شاهرودی مطابق یک برنامه دقیق و تنظیم شده پاک و از صحنه حذف می کند. حتی اگر کسی درباره حوادث سالهای اول انقلاب چیزی بنویسد با دستور و طرحی که دراختیار مرتضوی گذاشته با او برخورد می شود. گذشته باید همراه وعده ها و دوران اولیه رهبری آیت الله خمینی از خاطر مردم برود و زمینه برای ظهور حکومت جدیدی که او بسرعت در تدارک آن است فراهم شود. حامی بزرگ او نه رهبر، که آیت الله واعظ طبسی است که با مهر پادشاهی امام هشتم از خراسان برای تهران تکلیف معین می کند. تهران پایتخت اداری آینده ایران است و مشهد پایتخت حکومتی و شاهرودی کارگزار آن. آن دیگری حاکم امارات متحده ایران خواهد شد و این یکی پیشکار و نخست وزیرمنصوبش. جنگ قدرت آینده میان رفسنجانی و شاهرودی هر نتیجه ای داشته باشد، امروز برای مردم ایران بی تفاوت است، چرا که هیچکدام را نمی خواهند.

تجاربزرگ عرب در دوبی، رفسنجانی را، به رسم خود "شیخ الرئیس ایران" می نامند و خانواده اش را خانواده شیخ. نمی دانم کدام یک از پسرانش در هتل "دوسیت" دوبی شریک است، اما یک پسر دیگرش ویلاهائی ساخته که هر کدام ٤۷۰ هزار درهم به بالا قیمت دارد. این ویلا ها در منطقه ساحل "جومیرا" ساخته شده است. خیلی از آنها را امریکائی ها و اروپائی ها خریده اند.

رقص و عزا

اولی در دوبی- دومی برای تهران

هاشمی شاهرودی ته مانده نشانه های انقلاب ۵۷ را می روبد و به جنگ قدرت و ثروت آینده با هاشمی رفسنجانی می اندیشد. مردم به این جدال آینده اعتنائی ندارد، زیرا دندان همه شان را کنده اند!

کاباره های ایرانی، در حدی کمتر از لاله زار قدیم در دوبی فعال اند و انواع رقاصه های ایرانی و عرب درآن می رقصند.

روزنامه های محلی عکس تبلیغاتی این رقاصه ها را در انواع لباس های رنگی چاپ می کنند تا بر رونق کاباره ها بیافزایند. اینها همه زیر گوش سفارت جمهوری اسلامی فعال اند. سفارتی که بنوشته "شادی صدر" شعبه ای هم بتازگی در آن برای مبارزه با فحشا و قاچاق دختران ایرانی به دوبی تاسیس شده است. با اینهمه، امنیت در شیخ نشینی که هرگز به حسابش نمی آوردیم بیشتر از پایتخت ۸ و بقولی ۱۲ میلیونی تهران است.

روز دومی که به تهران رسیدم، دختر خاله ام را نزدیک بود در روز روشن و از حاشیه خیابان بدزدند. قد بلند، زیبا و در عین حال ورزیده است. ورزش رزمی می کند. کنار خیابان منتظر تاکسی بوده که یک مسافر کش شخصی جلوی پایش ترمز می کند. با تجربه ای که از دیگران به او منتقل شده بود، سوار نمی شود. خانمی که عقب اتومبیل نشسته بوده در را باز کرده و چنگ می اندازد و دستش را می گیرد و می کشد. اتومبیل آهسته به حرکت در می آید و دختر خاله ام مقاومت می کند و سوار نمی شود. مردم به دادش می رسند و او را از روی زمین بلند می کنند. خونین و مالین به خانه بازگشت. چند روز بعد که حالش جا آمد، به شوخی و جدی می گفت: " نزدیک بود از دوبی سر در آورم" این درست در همان روزهائی بود که در دانشگاه ها تظاهرات بود و موتور سوارها در خیابان های مانور جنگی می دادند تا ارزش ها از بین نرود!

نیروی انتظامی چشم و گوشش از این حوادث واخبار پر است. بندرت می توانید خانواده ای را پیدا کنید که حداقل یکبار جیب و یا کیفش را در این سالها نزده باشند. وقتی لباس شخصی ها با اسپری بیهوش کننده دانشجویان را در خیابان ها می دزدند و به زندان های اختصاصی خود می برند، چرا باید تعجب کرد که شبکه های فحشا و انتقال دختران به دوبی، اینگونه در خیابان ها زن و دختر مردم را نربایند و به دوبی صادر نکنند؟ تجارت و ربودن خیابانی انواع دارد، این هم یک نوع آنست.

فروشگاه Day To Day چنان در تلویزیون شب خیز تبلیغ شده که هر کس دستش به دهانش می رسد و سر به دوبی می زند هوس خرید از آن را دارد. این فروشگاه هم در دوبی است. چه بر سر"هاله" رقاصه کاباره ها در زمان شاه آمده نمی دانم؛ اما چه کسی دیگر دنبال این حرف هاست و حال و حوصله پیگیری شجره آقای شب خیز را دارد. مادرش هر که می خواهد باشد، باشد؛ فعلا که تلویزیونش با متنوع ترین و پوچ ترین برنامه ها، موی دماغ سیمای لاریجانی شده است.

جزایری که متهم است ریش و سبیل همه را در جمهوری اسلامی چرب کرده هم قرار بود یک فروشگاه در دوبی راه بیاندازد، اما پرونده مالی اش یکباره شد پرونده ملی و سر از اوین در آورد. ساختمان فروشگاه او همچنان نیمه کاره مانده است.

حواله ها، همچنان از حجره های حاج آقاهای برج نشین تهران و مشهد بطرف دوبی سرازیر است. روزانه چه تعداد؟ کنجکاوی در این زمینه هم به معنای عبور از خط قرمزی است که سپاه پاسداران و قوه قضائیه از آن حفاظت می کند. بیچاره آن خانواده هائی که هنوز استخوان های پوک و پودر شده فرزندانشان را بعضی جمعه ها در خیابان های مرکزی تهران می چرخانند. حضور لب بستگان ابدی در جمعه شوها. تازه می خواستند تعدادی از این قوطی ها را در یکی از میدان های شهر دفن و تهران تبدیل به یک گورستان کنند. هر وقت قاقیه را تنگ می بینند، یک تعداد از این جعبه ها را در نماز جمعه های بی روح و رمق تهران به گردش در می آورند. کسی چه میداند در آن قوطی ها چیست، هرچه باشد، آن کالائی نیست که برج نشینان از دوبی وارد می کنند!

جزیره نخل

جزیره نخل همچنان در دست تاسیس است. یک شرکت ایرانی داشتن سهم در این جزیره را از افتخارات خود می داند. افتخاری که ٤ میلیارد دلار تخمین زده شده است. شاید روزی بیلان بانک صادرات که اعلام شد، نام صاحب سهام ایرانی جزیزه نخل هم مشخص شد! ماه که همیشه زیر ابر نمی ماند.

یک تاجر قدیمی دوبی می گوید ۸۰ درصد شرکتهای ایرانی، به نوعی بند نافشان با صاحبان قدرت در حکومت ایران گره خورده است. گاه کمیسیونهایی که از کنار این کالاها گرفته می شود، از خود کالا بیشتر است. فرماندهان سپاه پاسداران هم، تحت پوشش های مختلف ریش و سبیلشان در شیخ نشین دوبی مرتب چرب می شود. مثلا در جریان واردات و صادرات باطری مستعمل، سرب و....!

در ساختمان معروف "برج خور" شاید بیش از ۵۰ شرکت وابسته به جمهوری اسلامی دفتر دارند. **(بقیه ص ٤٢)**

کینه توزی شورای حزب الهی تهران با قتل عام شدگان سیاسی

امسال، در سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی(شهریور و مرداد ۶۷)، در یک اقدام همگانی، بیش از یک هزار تن از اعضای خانواده این قربانیان در گلزار خاوران گردآمدند. آنها یاد و خاطره قربانیان یک نسل از زندانیان دوران ستمشاهی وبرجسته ترین چهره های انقلابی و دگراندیش ایران را که پس از سالها شکنجه و زندان درجمهوری اسلامی قتل عام شدند گرامی داشتند. در همین دیدار و حضور همگانی آنچه امسال بیش از هر حرف و سخن دیگری مطرح بود، پافشاری بر حق قانونی زندگان و بازماندگان برای سامان بخشیدن به محوطه گلزار خشک و بی آب و علف، اما سرشار از عشق ونشاط خفته درخاک بود. نامه به شورای شهر، نامه به نهاد ریاست جمهوری، نامه به مجلس شورای اسلامی و به وزارت کشور برای کسب اجازه گلکاری و درختکاری خاوران. ضجه مادر سالمند ی که امسال در مصاحبه ای کوتاه با رادیو بی بی سی و به مناسبت سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی به فارسی، اما به لهجه آذری گفت: **"ما هیچ چیز نمی خواهیم، مگر اجازه نصب سنگ قبر و کاشتن گل و گیاه در خاوران تا برویم بر سر قبر آنها و گریه کنیم!"** شاید تکاندهنده ترین گزارش رادیوئی بود که طی ۱۵ سال اخیر درباره این فاجعه تهیه و پخش شد. در همین مصاحبه، که برای نخستین بار رادیو بی بی سی در آن اشاره به کشتار توده ایها درزندان کرد، یک توده ای از مرگ رهائی یافته بنام "بابک" گفت:" فقط از بند ما در گوهردشت که ۷۵ نفر توده ای بودیم، من و دو نفر دیگر زنده ماندیم."

امسال، دریک اقدام ابتکاری دیگر، زنان و فرزندان قربانیان مازندرانی قتل عام ۶۷ چند ترانه مازندرانی و سرود را به زبان مازندرانی درخاوران خواندند که با استقبال بسیار روبرو شد.

هراس شورای شهر تهران

ظاهرا، برای خنثی سازی تلاش های انسانی و قانونی خانواده های زندانیان سیاسی قتل عام شده که با مراجعه به نهادهای مختلف می کوشند اجازه سنگ گذاری و گلکاری گلزار خاوران را بدست آورند، شورای شهر تهران شتابزده تدابیری اتخاذ کرده است.

این شورا، که گفته می شود شهردار منصوب از طرف آن، خود متهم به قتل دکتر کاظم سامی از چهره های بنام ملی مذهبی و پزشک خصوصی آیت الله منتظری است، بار دیگر تصمیم گرفت گلزار خاوران را محل خاکسپاری فرقه بهائیان کند. در سالهای اخیر و در یک اقدام فاشیستی- مذهبی محل دفن اعضای فرقه بهائی را از دیگر مردگان بهشت زهرا جدا کرده و یک گوشه دورافتاده این گورستان را اختصاص به بهائیان داده بودند، شورای شهر تهران که تاکنون عمده ترین تصمیماتش خاکسپاری قربانیان جنگ در میدان های تهران، تبدیل یک میدان شهر بنام "اسدالله لاجوردی" عام و مبتکر بسیاری از اشکال جدید شکنجه و کشتار و عدام زندانیان و ... بوده است، برای مقابله با این خواست بار دیگر "خاوران" را گورستان اختصاصی بهائیان اعلام داشت. شورای شهر تهران می کوشد با خاکسپاری بهائیان در قطعه های گور دسته جمعی اعدام شدگان سیاسی، آثار این قتل عام را پاک کند و اساس خواست خانواده های اعدام شدگان برای گلکاری و سنگ قبرگذاری را منتفی سازد!

شورای حزب الهی شهر تهران، همچین با این تصمیم می کوشد علامت گذاری های سالهای اخیر خانواده زندانیان سیاسی بر فراز گورهای دسته جمعی و شناسائی محل خاکسپاری این قربانیان را محو کند. پدر پیر یکی از قربانیان قتل عام ۶۷ در همین مورد گفت: **اگر سازمان ملل متحد کمیسیون دفاع از حقوق مردگان را تشکیل بدهد، ما اولین مراجعه کننده به آن خواهد بود!"**

تشکیل حزب جدید چپ درافغانستان!

پیرامون برپائی کنگره موسسان یک حزب چپ جدید بنام "حزب متحد ملی" در کابل، پایتخت افغانستان، ترکیب رهبری آن و نحوه برخورد دولت کابل با فعالیت این حزب، سئوالات بسیاری از "راه توده" شده است. ما اطلاعات دقیق تری را بزودی روی سایت راه توده و یا در شماره آینده راه توده دراین ارتباط منتشر خواهیم کرد. اطلاع کنونی ما اینست که دکترعلومی(ژنرال در دولت کارمل و نجیب الله) و همچنین "سرورمنگل" سفیر افغانستان در اتحاد شوروی سابق از جمله رهبران حزب جدید می باشند. این دو پیش تر نیز عضو رهبری حزب دمکراتیک خلق افغانستان بوده اند. درکنگره موسسان این حزب، بموجب اطلاعیه ای که صادر شده بیش از یکصدتن شرکت داشته و یا غیابا حق رای به شرکت کنندگان داده اند. با آنکه وزیر دادگستری دولت کنونی افغانستان آزادی احزاب را موکول به تصویب قانون اساسی جدید افغانستان دراجلاس لوئی جرگه آینده (تا پایان امسال) افغانستان کرده است و شخصا با فعالیت حزب جبهه متحد ملی مخالفت کرده است، اما گزارش های دریافتی حکایت از آغاز فعالیت این حزب در کابل و ایجاد شعب آن در شهرهای دیگر کابل دارد. تمامی شواهد و قرائن – حتی با توجه به رویدادهای عراق- نشان می دهد که بدون حضور حزبی مرکب از اعضای دولت و اعضای حزب دمکراتیک خلق افغانستان تثبیت و تشکیل یک دولت مقتدر در افغانستان ناممکن است و به همین دلیل بعید بنظر می رسد فعالیت حزب جبهه متحد ممنوع اعلام شده و با فعالان آن برخورد مستقیم صورت گیرد. این درحالی است که گفته می شود دولت کرزای تلویحا پذیرفته که بدون حضور و بهره گیری از تجربه و دانش افسران ارشد دولت کارمل و نجیب الله، تشکیل ارتش ملی در افغانستان نیز بعید است.

Rahe Tudeh No. 125 AUG. SEPT 2003

Postfach 126926, 10609 Berlin Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

۲٫۵ Euro، ٤ دلار آمریکا و ٤/٥ دلار کانادا

2.5 Euro, 4 US$ & 4.5 Canada $

پیام گیر راه توده ۰۰۴۹-۳۰-۳۳۵۰۵۷۹۹

آدرس اینترنت: http://www.rahetude.de

آدرس ایمیل: anore@gmx.de